



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عزیزان
علیهم الصلوات
والتحیات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهندسی سوالات قرآنی (بررسی واژه «یسئلونک» در قرآن)

نویسنده:

واحد پژوهش مدرسه علمیه حضرت خدیجه علیها السلام

مشهد

ناشر چاپی:

نسیم رضوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	مهندسی سوالات قرآنی (بررسی واژه «یسنلونک» در قرآن)
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۶	فهرست مطالب
۲۹	درآمد
۳۱	۱. سؤال از هلال ماه
۳۱	اشاره
۳۲	چکیده
۳۲	مقدمه
۳۳	بررسی لغوی
۳۵	سؤال کنندگان
۳۶	مورد سؤال
۳۶	اشاره
۳۶	بررسی روایی
۳۷	دیدگاه مفسران
۳۷	اشاره
۴۲	اهمیت سؤال از ماه
۴۴	پاسخ وحی
۴۹	نتیجه گیری
۵۱	کتاب نامه
۵۳	۲. سؤال از انفاق
۵۳	اشاره
۵۴	چکیده

۵۴	مقدمه
۵۵	بررسی لغوی
۵۷	سؤال کنندگان
۵۸	مورد سؤال
۵۸	اشاره
۶۱	شرایط انفاق
۶۲	اقسام انفاق
۶۳	پاسخ وحی
۷۱	نتیجه گیری
۷۳	کتاب نامه
۷۵	۳. سؤال از ماه های حرام
۷۵	اشاره
۷۶	چکیده
۷۶	مقدمه
۷۷	بررسی لغوی
۷۸	سؤال کنندگان
۸۰	مورد سؤال
۸۰	ماه حرام
۸۱	فلسفه تحریم جنگ در ماه های حرام
۸۲	پاسخ وحی
۸۵	نتیجه گیری
۸۵	کتاب نامه
۸۷	۴. سؤال از خمر و میسر
۸۷	اشاره
۸۷	چکیده
۸۸	مقدمه

۸۹	بررسی لغوی
۹۲	سؤال کنندگان
۹۳	مورد سؤال
۹۴	پاسخ وحی
۹۴	اشاره
۹۵	۱- اقوالی در باب حکم «شراب»
۹۶	۲- قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ
۱۰۰	۳- و منافع للناس
۱۰۳	۴- وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا
۱۰۹	۵- تدریج در بیان حکم؛ نه اجرا
۱۱۰	۶- حرمت شراب در تمام ادیان
۱۱۳	۷- مضرات شراب
۱۱۹	۸- قمار و حرمت آن
۱۲۵	نتیجه گیری
۱۲۷	کتاب نامه
۱۳۱	۵. سؤال از یتیم
۱۳۱	اشاره
۱۳۲	چکیده
۱۳۳	مقدمه
۱۳۴	بررسی لغوی
۱۳۵	سؤال کنندگان
۱۳۶	مورد سؤال
۱۳۶	اشاره
۱۳۷	اهمیت سؤال از یتیم
۱۳۸	پاسخ وحی
۱۴۲	نتیجه گیری

۱۴۳	کتاب نامه
۱۴۵	۶. سؤال از محیض
۱۴۵	اشاره
۱۴۶	چکیده
۱۴۶	مقدمه
۱۴۸	بررسی لغوی
۱۵۳	سؤال کنندگان
۱۵۴	مورد سؤال
۱۵۴	اشاره
۱۵۴	بررسی روایی
۱۵۵	دیدگاه مفسران
۱۵۵	اشاره
۱۵۷	اهمیت سؤال از حیض
۱۵۹	پاسخ وحی
۱۶۱	نتیجه گیری
۱۶۱	کتاب نامه
۱۶۳	۷. سؤال از غذاهای حلال
۱۶۳	اشاره
۱۶۴	چکیده
۱۶۴	مقدمه
۱۶۵	بررسی لغوی
۱۶۶	سؤال کنندگان
۱۶۸	مورد سؤال
۱۶۸	پاسخ وحی
۱۶۸	اشاره
۱۷۲	اهمیت غذای حلال

۱۷۳	آثار لقمه حلال
۱۷۵	غذای حرام
۱۷۸	پيامدهای تغذیه حرام
۱۸۶	نتیجه گیری
۱۸۷	کتاب نامه
۱۸۹	۸. سؤال از روز قیامت
۱۸۹	اشاره
۱۹۰	چکیده
۱۹۰	مقدمه
۱۹۱	بررسی لغوی
۱۹۳	سؤال کنندگان
۱۹۵	مورد سؤال
۱۹۶	دیدگاه مفسران
۱۹۶	پاسخ وحی
۱۹۶	اشاره
۲۰۰	سؤالی مجدد و پاسخی دوباره
۲۰۱	آیات بیان کننده وقوع قیامت
۲۰۳	قیامت صغری (عالم برزخ)
۲۰۴	قیامت کبری (عالم بعد از برزخ)
۲۰۴	اسامی قیامت کبری در قرآن
۲۰۶	تمام شدن عمر دنیا از نظر دانشمندان
۲۱۱	نکات تفسیری و اسرار علمی
۲۱۶	نتیجه گیری
۲۱۷	کتاب نامه
۲۱۹	۹. سؤال از انفال
۲۱۹	اشاره

۲۲۰	چکیده
۲۲۰	مقدمه
۲۲۱	بررسی لغوی
۲۲۳	سؤال کنندگان
۲۲۴	مورد سؤال
۲۳۰	پاسخ وحی
۲۳۰	اشاره
۲۳۱	ادعای نسخ آیه و جواب منکرین نسخ
۲۳۵	نتیجه گیری
۲۳۶	کتاب نامه
۲۳۷	۱۰. سؤال از روح
۲۳۷	اشاره
۲۳۷	چکیده
۲۳۸	مقدمه
۲۳۹	بررسی لغوی
۲۴۰	سؤال کنندگان
۲۴۳	مورد سؤال
۲۴۳	کاربرد روح در قرآن کریم
۲۴۷	دیدگاه مفسران
۲۵۲	پاسخ وحی
۲۵۶	نتیجه گیری
۲۵۸	کتاب نامه
۲۶۲	۱۱. سؤال از ذی القرنین
۲۶۲	اشاره
۲۶۳	چکیده
۲۶۴	مقدمه

۲۶۴ بررسی لغوی

۲۸۴ سؤال کنندگان

۲۸۴ مورد سؤال

۲۸۵ پاسخ وحی

۲۹۴ نتیجه گیری

۲۹۴ کتاب نامه

۲۹۶ ۱۲. سؤال از کوه ها

۲۹۶ اشاره

۲۹۶ چکیده

۲۹۷ مقدمه

۲۹۷ بررسی لغوی

۳۰۶ سؤال کنندگان

۳۰۶ مورد سؤال

۳۰۶ پاسخ وحی

۳۰۸ نتیجه گیری

۳۰۹ کتاب نامه

۳۱۰ درباره مرکز

مهندسی سوالات قرآنی (بررسی واژه «یستلونک» در قرآن)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: مهندسی سوالات قرآنی (بررسی واژه «یستلونک» در قرآن) / تهیه و تنظیم واحد پژوهش مدرسه علمیه حضرت خدیجه علیها السلام مشهد؛ ویرایش علمی و ادبی مریم غلامپور، زهرا حکیم زاده.

مشخصات نشر: مشهد: نسیم رضوان، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۲۹۲ ص.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۰۰۱-۴-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: قرآن -- واژه شناسی

موضوع: Qur'an -- *Lexicology

موضوع: قرآن -- بررسی و شناخت موضوع

موضوع: Qur'an -- Surveys

موضوع: یستلونک (واژه) -- جنبه های قرآنی

موضوع: Yasalunaka (The Arabic word) -- Quranic aspects

شناسه افزوده: مدرسه علمیه حضرت خدیجه علیها السلام مشهد. واحد پژوهش

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ م ۸۲/۳ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۳

شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۷۴۹۸۵

ص: ۱

اشاره

ص: ۳

مهندسی سؤالات قرآنی

(بررسی واژه «یستلونک» در قرآن)

واحد پژوهش مدرسہ علمیہ حضرت خدیجہ علیہا السلام- مشہد

تابستان ۱۳۹۵

نام کتاب: مهندسی سؤالات قرآنی (بررسی واژه «یسئلونک» در قرآن)

تهیه و تنظیم: واحد پژوهش مدرسه علمیه حضرت خدیجه علیها السلام

ویرایش علمی و ادبی: مریم غلامپور - زهرا حکیم زاده

نوبت چاپ: اول، پائیز ۱۳۹۵

قطع و تعداد صفحات: رقعی، ۲۹۲ صفحه

قیمت: ۱۵۰/۰۰۰ ریال

ناشر: نسیم رضوان

شابک کتاب: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۰۰۱-۴-۴

نشانی ناشر:

مشهد، انتشارات نسیم رضوان، کدپستی ۹۱۳۵۶/۴۵۳۹۹، تلفن: ۰۹۱۵۵۱۰۰۹۲۶

سایت انتشارات: www.Nasime-Rezvan.ir

مرکز پخش:

مشهد، خیابان احمدآباد، خیابان بهشت، انتهای بهشت ۵، مدرسه علمیه حضرت خدیجه علیها السلام تلفن: ۰۵۱ ۳۸۴۶۸۶۸۰-۲

(www.mKhadijem.ir - madreseelmiyekhadije@yahoo.com)

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

درآمد..... ۱۳

۱. سؤال از هلال ماه / بتول اصلی

چکیده..... ۱۶

مقدمه..... ۱۶

بررسی لغوی..... ۱۷

سؤال کنندگان..... ۱۹

مورد سؤال..... ۲۰

بررسی روایی..... ۲۰

دیدگاه مفسران..... ۲۱

اهمیت سؤال از ماه..... ۲۶

پاسخ وحی..... ۲۸

نتیجه گیری..... ۳۳

کتاب نامه..... ۳۵

۲. سؤال از انفاق / صدیقه سجادی منش - سیده زینب طلوع هاشمی

چکیده..... ۳۸

مقدمه..... ۳۸

۳۹ بررسی لغوی
۴۱ سؤال کنندگان
۴۲ مورد سؤال
۴۵ شرایط انفاق
۴۶ اقسام نفاق
۴۷ پاسخ وحی
۵۵ نتیجه گیری
۵۷ کتاب نامه

۳. سؤال از ماه های حرام / مهناز ابراهیمی

۶۰ چکیده
۶۰ مقدمه
۶۱ بررسی لغوی
۶۲ سؤال کنندگان
۶۴ مورد سؤال
۶۴ ماه حرام
۶۵ فلسفه تحریم جنگ در ماه های حرام
۶۶ پاسخ وحی
۶۹ نتیجه گیری
۶۹ کتاب نامه

۴. سؤال از خمر و میسر / مریم بلوچیان طرقي

۷۱چکیده

۷۲مقدمه

۷۳بررسی لغوی

- سؤال کنندگان..... ۷۶
- مورد سؤال..... ۷۷
- پاسخ وحی..... ۷۸
- ۱- اقوالی در باب حکم شراب..... ۷۹
- ۲- قل فیهما اثم کبیر..... ۸۰
- ۳- و منافع للناس..... ۸۴
- ۴- و اثمهما اکبر من نفعهما..... ۸۷
- ۵- تدریح در بیان حکم؛ نه اجرا..... ۹۳
- ۶- حرمت شراب در تمام ادیان..... ۹۴
- ۷- مضرات شراب..... ۹۷
- ۸- قمار و حرمت آن..... ۱۰۳
- نتیجه گیری..... ۱۰۹
- کتاب نامه..... ۱۱۱
۵. سؤال از یتیم/ صدیقه سجادی منش
- چکیده..... ۱۱۵
- مقدمه..... ۱۱۶
- بررسی لغوی..... ۱۱۸
- سؤال کنندگان..... ۱۱۹
- مورد سؤال..... ۱۲۰

اهمیت سؤال از یتیم ۱۲۱

پاسخ وحی ۱۲۲

نتیجه گیری ۱۲۶

کتاب نامه ۱۲۷

۶. سؤال از محیض / سکینه بیک خورمیزی (نیک)

- چکیده..... ۱۳۰
- مقدمه..... ۱۳۰
- بررسی لغوی..... ۱۳۲
- سؤال کنندگان..... ۱۳۷
- مورد سؤال..... ۱۳۸
- بررسی روایی..... ۱۳۸
- دیدگاه مفسران..... ۱۳۹
- اهمیت سؤال از حیض..... ۱۴۱
- پاسخ وحی..... ۱۴۳
- نتیجه گیری..... ۱۴۵
- کتاب نامه..... ۱۴۵

۷. سؤال از غذاهاى حلال / معصومه یگانه- زهرا حکیم زاده

- چکیده..... ۱۴۸
- مقدمه..... ۱۴۸
- بررسی لغوی..... ۱۴۹
- سؤال کنندگان..... ۱۵۰
- مورد سؤال..... ۱۵۲
- پاسخ وحی..... ۱۵۲

اهمیت غذای حلال..... ۱۵۶

آثار لقمه حلال..... ۱۵۷

غذای حرام..... ۱۵۹

پیامدهای تغذیه حرام..... ۱۶۲

- نتیجه گیری ۱۷۰
- کتاب نامه ۱۷۱
۸. سؤال از روز قیامت / صدیقه سجادی منش - بتول اصلی
- چکیده ۱۷۴
- مقدمه ۱۷۴
- بررسی لغوی ۱۷۵
- سؤال کنندگان ۱۷۷
- مورد سؤال ۱۷۹
- دیدگاه مفسران ۱۸۰
- پاسخ وحی ۱۸۰
- سؤالی مجدد و پاسخی دوباره ۱۸۴
- آیات بیان کننده ی وقوع قیامت ۱۸۵
- قیامت صغری (عالم برزخ) ۱۸۷
- قیامت کبری (عالم بعد از برزخ) ۱۸۸
- اسامی قیامت کبری در قرآن ۱۸۸
- تمام شدن عمر دنیا از نظر دانشمندان ۱۹۰
- نکات تفسیری و اسرار علمی ۱۹۵
- نتیجه گیری ۲۰۰
- کتاب نامه ۲۰۱

۹. سؤال از انفاق / مریم بلوچیان طرقي - مرجان بلوچیان

۲۰۴چکیده

۲۰۴مقدمه

۲۰۵بررسی لغوی

سؤال کنندگان..... ۲۰۷

مورد سؤال..... ۲۰۸

پاسخ وحی..... ۲۱۴

ادعای نسخ آیه و جواب منکرین نسخ..... ۲۱۵

نتیجه گیری..... ۲۱۹

کتاب نامه..... ۲۲۰

۱۰. سؤال از روح / سیده زینب طلوع هاشمی

چکیده..... ۲۲۱

مقدمه..... ۲۲۲

بررسی لغوی..... ۲۲۳

سؤال کنندگان..... ۲۲۴

مورد سؤال..... ۲۲۷

کاربرد روح در قرآن کریم..... ۲۲۷

دیدگاه مفسران..... ۲۳۱

پاسخ وحی..... ۲۳۶

نتیجه گیری..... ۲۴۰

کتاب نامه..... ۲۴۲

۱۱. سؤال از ذی القرنین / مهناز ابراهیمی

چکیده..... ۲۴۶

۲۴۷مقدمه

۲۴۷بررسی لغوی

۲۴۷سؤال کنندگان

۲۴۷مورد سؤال

۲۶۸ پاسخ وحی
۲۷۷ نتیجه گیری
۲۷۷ کتاب نامه
۱۲. سؤال از کوه ها / صدیقه سجادی منش - زهرا حکیم زاده	
۲۷۹ چکیده
۲۸۰ مقدمه
۲۸۰ بررسی لغوی
۲۸۹ سؤال کنندگان
۲۸۹ مورد سؤال
۲۸۹ پاسخ وحی
۲۹۱ نتیجه گیری
۲۹۲ کتاب نامه

درآمد

در تاریخک ترین روزهای تاریخ بشریت که صدها سال از رابطه ی آسمان با زمینیان می گذشت و جهل و نادانی و تعصبات بی پایه، افتخار آدمیان شده بود؛ باز لطف خدا به جان انسان ها گرمای حضور پیامبری را نوید داد که آخرین ذخیره ی رسالت بود و دینش کامل ترین ادیان و هدیه ی این رسالت، قرآن بود، که کتاب زندگی انسان ها تا روز قیامت است. گرچه حقیقت نورانی قرآن را کسی جز خدا و راسخان در علم نمی دانند اما در ظاهر، قرآن مجموعه ای شفاهی از محاورات و گفتگوها و سؤال و جواب های بین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مردم بود. آنان که به برکت وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و نزول وحی، تشنه ی فراگرفتن شده بودند.

معارف اسلامی گاه در شکل داستان های تاریخی، گاه با واژه ی «قُل» و گاه در پاسخ به سؤالات مخاطبان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان شده است. این سؤالات که با واژه ی «یستلونک» در قرآن می درخشد، درباره ی موضوعات مختلفی چون قیامت، انفاق، شهر حرام، هلال ماه، حیض، خمر و میسر و ... می باشد.

هدف از این پژوهش، توجه ویژه خوانندگان به مفاهیم بلند قرآن و ترغیب محققان به پژوهش های قرآنی است.

لازم به ذکر است کتاب «از تو می پرسند» نوشته ی «حدیث شهبواری» واژه ی یسئلونک را از دیدگاه تفاسیر المیزان، نمونه، تسنیم و نور بیان نموده و همچنین کتاب «یسئلونک عن ... الاسئله المطروحه علی النبی الاکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فی القرآن الکریم» که شامل سخنرانی های آیت الله مکارم شیرازی می باشد نیز در این زمینه منتشر شده است، اما پژوهش پیش رو علاوه بر بیان نظرات این بزرگان، دیدگاه های دیگر مفسران بزرگ شیعه و اهل سنت را نیز بیان نموده است.

پژوهش حاضر شامل مجموعه مقالاتی است که به صورت منسجم و منظم به مهندسی واژه «یسئلونک» در قرآن پرداخته و به بررسی لغوی، سؤال کنندگان، مورد سؤال و پاسخ وحی پرداخته است. این سوالات شامل دوازده سوال درباره موضوعاتی مانند هلال ماه، انفاق، ماه های حرام، خمر و میسر، یتیم، محیض، غذاهای حلال، روز قیامت، انفاق، روح، ذی القرنین و کوه ها می باشد.

روش انجام این پژوهش به صورت کتابخانه ای، فیش نویسی و استفاده از نرم افزارهای قرآنی می باشد.

مقالات حاضر توسط گروه محققان به شرح ذیل تدوین گردیده است: خانم ها سکینه بیک خورمیزی (نیک)، مریم بلوچیان طرقی، مرجان بلوچیان، بتول اصلی، زهرا حکیم زاده، مهناز ابراهیمی، معصومه یگانه، سیده زینب طلوع هاشمی، صدیقه سجادی منش.

به جاست که از راهنمایی های خانم سیده زینب طلوع هاشمی و خانم مریم بلوچیان طرقی تقدیر و تشکر نمایم.

و من الله التوفیق

واحد پژوهش مدرسه علمیه حضرت خدیجه علیها السلام- تابستان ۱۳۹۵

۱. سؤال از هلال ماه

اشاره

بتول اصلی (۱)

(يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلُوبِهِمْ مَوَاقِيْتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَالْبُرِّ بَأَنَّ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (سوره بقره (۲) / آیه ۱۸۹)

در باره هلال های ماه از تو سؤال می کنند، بگو: آن ها، بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است. و (آن چنان که در جاهلیت مرسوم بود که به هنگام حج، که جامه احرام می پوشیدند، از در خانه وارد نمی شدند، و از نقب پشت خانه وارد می شدند، نکنید!) کار نیک، آن نیست که از پشت خانه ها وارد شوید، بلکه نیکی این است که پرهیزگار باشید! و از در خانه ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید، تا رستگار گردید!

چکیده

در این مقاله سؤال از هلال‌های ماه از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مورد بررسی قرار گرفته است. اهمیت این سؤال هنگامی روشن می‌گردد که به این نکته توجه داشته باشیم که در دین اسلام زمان انجام آن دسته از احکام که به نوعی مربوط به وقت می‌شود، با ماه‌های قمری مشخص می‌شود؛ که از جمله آنان می‌توان به حج، روزه، تعیین عید فطر، عده زنان و ... اشاره نمود.

کلید واژه‌ها: سؤال، هلال، مواقیت.

مقدمه

در کنار سفارش و توصیه‌های اکید دین اسلام به انسان‌ها مبنی بر تأمل و نظر عبرت‌انگیز در جهان اطراف، بشر نیز خود همواره به پدیده‌های طبیعی پیرامونش توجه خاصی داشته و به دنبال درک و فهم تحولات و دگرگونی‌های آن‌ها بوده است. یکی از این پدیده‌های طبیعی هلال ماه و تغییرات ظاهری آن در یک بازه زمانی مشخص است که از گذشته تا کنون یکی از راه‌های تعیین و تشخیص زمان بوده است؛ و شاید به سبب همین نقش و جایگاه برجسته، این پدیده طبیعی در بسیاری از اعمال عبادی چون روزه، حج، عید فطر و ... مورد نظر می‌باشد و یکی از سؤالات مهم قرآنی که پس از «یستلونک» بلافاصله مطرح می‌گردد، بدان اختصاص یافته است. از آن جا که بنای خداوند متعال در قرآن کریم چه به صورت ابتدایی و در مقام تشریح و چه در مقام پاسخ‌گویی به سؤال، تعلیم و تربیت جامعه اسلامی است، از این رو در این آیه به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید، چنین

پاسخ گوید که غرض از صورت های گوناگون ماه که تقویمی طبیعی است، آشنایی کامل مردم به اوقات و زمان ها و تنظیم امور دینی و اجتماعی خود براساس آنها می باشد.

در این مقاله تلاش شده با بررسی و تامل در اقوال روایی و تفسیری، تبیین روشن تری از این سوال و جواب ارائه گردد. لازم به ذکر است از آن جا که هدف این مقاله پژوهش بررسی سوال مطرح شده در آیه و پاسخ وحی به آن می باشد، از وارد شدن به بحث های فقهی پیرامون رؤیت هلال و چگونگی آن که خود پژوهشی مستقل را می طلبد اجتناب گردیده است.

بررسی لغوی

أهله

جمع هلال؛ کلمه هلال از استهلال گرفته شده، که به معنای گریه و یا صدای طفل در حین ولادت است و نیز مراد از (اهل القوم) بلند کردن صدای حاجیان به گفتن لیک می باشد^(۱). بنابراین هلال به معنای بلند کردن صداست و چون اعراب با دیدن ماه صدا را بلند می کردند و آن را به یکدیگر نشان می دادند، آن را هلال گفتند.^(۲)

۱- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۰۷؛ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۹۹.

۲- - التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۴۰.

از دیدگاه راغب هلال به معنای ماه در شب اول و دوم است؛^(۱) بعضی افزون بر شب اول و دوم، شب سوم را نیز هلال گفته اند و بعضی تا وقتی که ماه با خط باریک نورانی به شکل قوسی از دایره آشکار می شود و بعضی تا شب هفتم را که نور ماه بر سیاهی شب غلبه می کند را هلال و پس از آن را قمر نامیده اند^(۲).

مواقیت

جمع میقات و از ریشه وقت است، بسیاری از واژه شناسان میقات را مصدر و به معنای وقت دانسته اند که گاه به معنای مکان نیز به کار می رود،^(۳) ولی برخی می گویند میقات نه مصدر است و نه بر زمان و مکان دلالت دارد بلکه اسم آلت و به معنای وسیله تحقق خارجی وقت معین و زمان محدود است^(۴). بر این اساس (قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ) یعنی ماه های نو ایزاری است که مردم اوقات شرعی و اعمال عرفی زمان دار خود را با آن تنظیم می کنند و زمان پرداخت زکات، انجام روزه، مناسک حج و ... را با رؤیت هلال و آمد و شد ماه محاسبه می کنند و بنابراین میقات بودن اهله برای مردم به معنای میقات بودن برای شئون زندگی آن هاست^(۵).

۱- - المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۴۳.

۲- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان، ص ۵۰۷ - ۵۰۸.

۳- - العین، ج ۵، ص ۱۹۹؛ المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۷۹.

۴- - التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۳، ص ۱۷۰.

۵- - تسنیم، ج ۹، ص ۵۳۰ - ۵۳۱.

سؤال کنندگان

از ابن عباس چنین نقل شده که این آیه درباره دو نفر از انصار به نام‌های معاذ بن جبل و ثعلبه بن عمه نازل گردید که از رسول الله ۹ پرسیدند: یا رسول الله قضیه هلال چیست که نخست مثل نخ نازک ظاهر می‌شود و بزرگ تر و پهن تر می‌گردد تا دایره کامل شود و سپس از آن کاسته می‌شود و باریک و باریک تر می‌گردد تا به حال اول برسد؛ چرا بر یک حال نیست؟ در پاسخ آیه (يَسْمُوكَ عَنِ الْاَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَيَجِّ) نازل شد که به کارایی تغییر شکل هلال در امور دینی مردم مانند روزه، عید فطر، عده زنان و سایر اموری که منتهی به زمانی مشخص و معین می‌گردد، اشاره نمود. (۱)

در روایت دیگری چنین آمده است که معاذ بن جبل به رسول الله ۹ عرض کرد: یهود بسیار به نزد ما آمده و درباره هلال ها سوال می‌کنند؛ پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود (۲).

طبق این روایات زمینه نزول این آیه می‌تواند پرسش معاذ و ثعلبه یا پرسش یهود باشد؛ گرچه برخی مفسران سند روایت معاذ را ضعیف

۱- الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲- اسباب نزول القرآن، ص ۵۵.

دانسته‌اند(۱)؛ اما با چشم پوشی از سند، دسیسه یهود و فتنه آنان در این پرسش‌ها مشهود است(۲).

مورد سؤال

اشاره

بحث از مورد سوال در این آیه شریفه را می‌توان در دو محور پیگیری نمود:

۱- روایات صادر شده از اهل بیت؛ ۲- دیدگاه مفسران پیرامون مورد سؤال

بررسی روایی

عیاشی از زید بن ابی اسامه روایت کرده که گفت: از حضرت صادق (علیه السلام) معنای آیه (يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ) را سؤال نمودم، فرمود: مراد ماه‌ها می‌باشد هرگاه هلال ماه رمضان را مشاهده کردی روزه بگیر و اگر هلال شوال را دیدی افطار نما حضورش عرض نمودم اگر بیست و نه روز روزه گرفتم بعد یک روز را قضاء نمایم؟ فرمود مگر آن که سه عادل شهادت بدهند که ماه را پیش از آن روز دیدند در این صورت باید آن روز را قضا کنی(۳).

۱- المنار، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲- تسنیم، ج ۹، ص ۵۶۰.

۳- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۰۴؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۵.

مشابه این حدیث در تهذیب الاحکام (۱) نیز از حلبی از امام صادق (علیه السلام) نقل گردیده است. در این حدیث و سایر روایات مشابه باید توجه شود که کلام معصوم از باب تطبیق اصل جامع بر برخی مصادیق آن است و هیچ گونه حصری از آن بر نمی آید؛ چنان که در ادامه آیه صریحاً به جریان حج اشاره شده است (۲). بنابراین کارایی هلال ها تنها اختصاص به ماه مبارک رمضان ندارد.

دیدگاه مفسران

اشاره

با توجه به این که در جمله (يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْمَاهِلَةِ) شرح داده نشده که سؤالی که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده بودند چه بوده است، درباره مورد سؤال در این آیه شریفه مفسران دو دیدگاه را محتمل دانسته اند:

دیدگاه اول: سؤال از حکمت و فایده اشکال گوناگون ماه است که به صورت‌های مختلفی چون هلال، بدر، محاق و ... در می آید (۳).

دیدگاه دوم: سؤال از علت و سبب طبیعی این اشکال است (۴) و مراد فرد سؤال کننده پی بردن به علت طبیعی تغییر شکل ماه است نه پی بردن به کاربرد آن.

۱- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۶۲.

۲- تسنیم، ج ۹، ص ۵۶۰.

۳- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۰۸؛ مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۲۸۱؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۵ - ۵۶.

۴- روح المعانی، ج ۱، ص ۴۶۸؛ من وحی القرآن، ج ۴، ص ۶۸.

اما با توجه به شواهد و قراین داخلی و خارجی آیه بیشتر آنان احتمال اول را ترجیح داده اند.

شواهد داخلی احتمال نخست، یعنی اینکه سؤال از حکمت شکل های گوناگون ماه بوده، چنین است: (۱)

۱. هماهنگی سؤال و جواب: خداوند در پاسخ سؤال می فرماید: (هِيَ مَوْقِيتٌ لِلنَّاسِ وَالْحَيِّجِّ) یعنی غرض از صورت های گوناگون ماه این است که مردم اوقات (اول، وسط و پایان ماه) را کاملاً بشناسند تا بتوانند به کارها و حساب هایشان رسیدگی و برنامه حج خود را منظم کنند. از این پاسخ، محور سؤال که حکمت تغییر ماه به شکل های گوناگون است به خوبی روشن می شود. چنان چه محور سؤال، احتمال دوم باشد، جواب با سؤال مناسب نبوده و هماهنگ نیست، بلکه می توان گفت که خداوند پاسخ سؤال آنان را نداده است، چون می بایست پاسخی علمی و فنی می داد.

برخی مفسران، ناهماهنگی پاسخ با پرسش را در این آیه بنابر احتمال دوم که طبق آن سؤال از علت و سبب طبیعی اهله است، توجیه کرده اند که عوض کردن پاسخ سؤال، بر اساس این نکته است که گاهی سائل از مطلبی می پرسد که پاسخ آن برایش سودمند نبوده یا ادراک آن برای او آسان نیست، از این رو جواب دهنده حکیم پاسخ را عوض می کند و مطلبی را می گوید که به حال او نافع است. در این جا نیز چون پاسخ فنی، نیاز به طرح مسائل نجومی و

ریاضی داشت و از طرفی ادراک آن برای همگان ممکن و سودمند نبود، خداوند آن را عوض کرد و مطلبی سودمند و قابل ادراک آورد. مفسران مزبور، این احتمال را از جمله «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» استفاده کرده اند (۱)؛ گویا خداوند با این بیان به آن سؤال کنندگان می گوید از چیز غیر سودمند نپرسید، زیرا اگر از سبب فاعلی و طبیعی سؤال کنید، مانند آن است که بیراهه رفته باشید؛ از درِ خانه وارد شوید که همان سؤال از حکمت و نکات اشکال قمر است.

۲. جمع آوردن «أهله»: «أهله» به صورت جمع آمده است، پس سؤال از ماهیت قمر و سبب به وجود آمدن آن نبوده است، چون در آن صورت، آوردن یسئلونک عن القمر مناسب بود، همچنین سؤال از حقیقت هلال و سبب تشکل خاص آن هم نمی تواند باشد، زیرا در آن صورت نیز آوردن «یسئلونک عن الهلال» مناسب بود، پس سؤال از حکمت و فایده شکل های قمر است که هر ماه به صورت هلال ظهور می کند (۲). جمع آوردن آن نیز یا به همین جهت یا به لحاظ هلال های متعددی است که در آغاز هر ماه دیده می شود، و گر نه ماه موجود، واحد است که حالات و اشکال گوناگون دارد.

شواهد خارجی بر این که سؤال از حکمت اشکال و حالات ماه بوده نیز بدین قرار است (۳):

۱- - مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۲۸۶؛ روح المعانی، ج ۱، ص ۴۶۸.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۵ - ۵۶.

۳- - تسنیم، ج ۹، ص ۵۳۶.

۱. بررسی آیات مشابه: یکی از راههای تفسیر قرآن، استفاده از آیات همگون و هم محتوا است. با دقت در آیات هم محتوا با این آیه به خوبی می توان دریافت که محور پرسش در این آیه، همان حکمت و غرض از پیدایش حالت های هلالی قمر است:

أ. (هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ)، اوست که خورشید را روشنی بخش و دارای انوار قرار داد و ماه را (به اشعه خورشید) تابان نمود و برای آن منزل هایی (در مدار گردش آن به دور زمین) معین نمود تا شمار سال ها (ی قمری) و حساب (زمان کارهایتان) را بدانید. (۱) یعنی خورشید و ماه هر دو روشن اند؛ ولی خداوند برای ماه منزل های گوناگونی مقدر کرد تا مردم شمارش سالها و حساب زندگی را بدانند، پس ماه با اشکال گوناگون آن تقویمی طبیعی و عمومی است و به خوبی می توان با آن اوقات را تشخیص داد، زیرا وقتی انسان در شب ماه را می بیند، کاملاً می تواند تشخیص دهد که آغاز، وسط یا پایان ماه است.

این «منازل» برای خورشید هم هست، چون خورشید در هر روز یک درجه و در سال ۳۶۵ درجه در مدار خاص خود حرکت می کند؛ ولی تنظیم حساب و شماره سال ها براساس درجات خورشید کاری بس دشوار است و تنها از عهده منجم خبیر که از قرب و بُعد خورشید آگاه است برمی آید؛ نه

افراد عادی، زیرا خورشید همانند ماه دارای شکل های گوناگون نیست و مردم همواره آن را به یک شکل می بینند.

ب. (وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحُونَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ)، و ما شب و روز را دو نشانه (از توحید و قدرت و حکمت خود) قرار دادیم پس آن نشانه را که شب است بی نور، و آن نشانه را که روز است روشن ساختیم، تا شما (در آن روشنی) از پروردگارتان فضل و رحمتی بطلبید (مشغول کسب و کار شوید) و تا (از اجتماع شب و روز، ماه، و از ترکیب ماه ها سال سازید و به وسیله آن) عدد سال ها و حساب را (حساب کارها، قراردادهای، عمرها، حوادث را) بدانید. (۱) در این آیه نیز که تعبیری مشابه آیه قبل دارد، قمر و اشکال آن را نشانه ای از نشانه های خدا می شمرد و همان فواید را بر آن مترتب می سازد. بر پایه این آیه، هر موجودی در جهان هستی، نشانه خداست. روز روشن و شب تاریک هر کدام نشانه اوست، زیرا نظم شب مانند نظم روز، نشانه ناظم و حکمت خداوند است. نشانه بودن روز که آفتاب عهده دار آن است برای آن است که مردم فضل الهی و روزی را طلب کنند و نشانه بودن شب که ماه عهده دار آن است برای آن است که شماره سال ها و حساب و برنامه زندگی خود را بدانند. غرض آن که این فایده برای شب، از آن روست که ماه در شب

ظهور می کند و مردم به وسیله حالات گوناگون آن شمار سال ها و حساب را تشخیص می دهند، و گرنه شب به خودی خود این اثر و فایده را ندارد.

ج. (و الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ) (۱) در این آیات نیز پس از تصریح به نشانه بودن شب و روز، با تعبیری دیگر به منزلگاه‌های ماه چنین اشاره می کند: برای ماه منازلی مقدر کردیم که به سیر خود پایان می بخشد و سرانجام نظیر شاخه پژمرده خرما هلال و باریک می شود و این حالت، نشانه پایان ماه است و سپس به صورت هلال بازمی گردد تا نشانه آغاز ماه باشد.

۲. شأن نزول: از شأن نزول های این آیه برمی آید که محور سؤال، سبب فاعلی و طبیعی شکل های ماه نبوده، بلکه پرسش از علت غایی و نحوه تدبیر خداوند نسبت به ماه و حالات آن بوده است، بنا بر همین مبنا خداوند هدف و غایت اشکال گوناگون ماه را آشنایی انسان ها به شماره سال ها و حساب زندگی قرار داده است (۲).

اهمیت سؤال از ماه

انسان از حیث خلقت طوری است که چاره ای جز این ندارد که افعال و کارهایش را که همه از سنخ حرکت به زمان است اندازه گیری کند، و لازمه احتیاج به اندازه گیری این است که زمان ممتد و بی سر و ته را بر طبق امور

۱- - سوره یس (۳۶)، آیه ۳۸ - ۳۹.

۲- - اسباب نزول القرآن، ص ۵۵؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۰۸.

خود به صورت قطعه های سر و ته دار و کوچک و کوچک تری از قبیل سالها و فصلها و ماهها و هفتهها و روزها در آورد، و عنایت الهیه هم این احتیاج بندگان را تامین کرد، چون او مدبر امور مخلوقات و راهنمای آنها به سوی صلاح و اصلاح حیاتشان می باشد. و این تقطیع و تکه تکه کردن زمان به دو صورت ممکن بود، یکی بر حسب حرکت سالیانه زمین به دور خورشید، که از آن چهار فصل درست می شود، و یکی هم بر حسب حرکت ماه به دور زمین، و چون این تقطیع باید طوری باشد که همه مردم حتی عوام آنان نیز بتوانند به آسانی از حساب آن سردر آورند، لذا ماههای قمری را نام برد، که هر انسان دارای ادراک صحیح و حواس مستقیم آن را می فهمد، چون ماه و طلوع و غروب آن را هر سال دوازده بار مشاهده می کند به خلاف خورشید که برجهایش دیدنی نیست، بلکه بشر بعد از آن که قرن ها در روی زمین زندگی کرد به تدریج به حساب آن که حسابی است بس دقیق پی برد، حسابی که هم اکنون نیز عامه مردم از آن سر در نمی آورند. (۱)

به علاوه از این آیه که معیار و ملاک اندازه گیری را «هلال» و حالات مختلف آن قرار داده می توان فهمید که تنها دیدن ماه رمضان، ملاک واجب شدن روزه و دیدن ماه شوال میزان افطار است و حساب روزها میزان نیست (۲). و نمی توان با شمارش روزها زمان روزه و سایر اعمال عبادی که در زمان خاصی باید انجام گیرند را تعیین نمود.

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۶.

۲- - مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۰۸.

پاسخ وحی

«قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَيَّجِّ» پاسخی است که در برابر پرسش از هلال های ماه مطرح گردیده است. کلمه «قُل» در این جمله نشانه رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در انجام این مسئولیت است و «قُل» یعنی با این پاسخ رسالت خود را ایفا کن و نظر دین و مکتب را در این زمینه به مردم بگو. موارد دیگر نیز که با کلمه «قُل» آغاز می شود ناظر به رسالت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ابلاغ پیام ویژه الهی است (۱).

گر چه پاسخ آیه شریفه چنان که مشخص است به این جواب ختم نگردیده و خداوند پس از این که کاربرد شکل های گوناگون ماه را در تنظیم اوقات شرعی از جمله زمان به جا آوردن حج معرفی نمود، به ذکر نکته ای در خصوص حج پرداخته می فرماید: (وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أُوْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) علت این که از میان همه عباداتی که در زمان مشخصی انجام می گیرد حج را نام برد، گویا از این جهت بوده که خواسته است زمینه را برای آیات بعدی که حج را به بعضی از ماه ها اختصاص می دهد فراهم سازد (۲). این نکته اشاره دارد به رسم اعراب در دوران جاهلیت و پیش از ظهور دین مبین اسلام که هنگام به جا آوردن اعمال حج و در حال احرام از در منازل خود به آن وارد نمی شدند

۱- - تسنیم، ج ۹، ص ۵۴۲.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۶.

بلکه سوراخی در پشت خانه های خود ایجاد نموده و از آن طریق وارد منازلشان می شدند(۱).

مفسران در وجه اتصال این دو بخش آیه دیدگاه های گوناگونی مطرح نموده اند؛ بعضی گفته اند مناسبت بخش دوم آیات (وَلَيْسَ الْعِبْرُ بِأَنْ تَأْتُوا الْعِبْرِيَّاتِ مِنْ ظُهُورِهِنَّ) با مطالب قبلی این است که به همان نحو که اختلاف شکل ماه معیار و میزان شناسایی وقت و زمان و سبب اندازه گیری است، همچنین هر چیزی باید معیار و ملاک داشته باشد و روی آن تنظیم گردد و داخل شدن به خانه از سوراخ های پشت خانه روی میزان منطقی و صحیح نیست و باید هر چیزی به محور فرمان الهی استوار گردد چه، خضوع در برابر فرمان حق و ترک آنچه نخواستسته بهتر است از دنباله روی کورکورانه از محیط و عمل به چیزهایی که خدا نخواستسته است(۲).

علامه طباطبایی نیز در این باره دو احتمال را طرح نموده و معتقدند اگر دلیل نقلی و روایات وارده در سبب نزول این آیه را در نظر داشته باشیم(۳) آیه دلالت می کند بر این که عمل نام برده ورود از پشت خانه ها مورد امضای دین نیست و یک عمل دینی به شمار نمی رود؛ و گر نه معنا نداشت بفرماید این عمل بزرگ و خوبی نیست بلکه باید بفرماید این کار را نکنید، و خدا این کار

۱- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۰۹؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۴۲؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۰۴.

۲- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۰۸.

۳- برای مشاهده این روایات ر.ک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۰۸.

را حرام کرده، و امثال این عبارات که می‌رساند حرمت این عمل یکی از احکام شرع است. اما بنابر احتمال دوم ممکن است گفته شود جمله (وَلَيْسَ الْبُرُ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا) کنایه است از نهی از امتثال اوامر الهیه و عمل به احکام شرع به غیر آن وجهی که بر آن وجه تشریح شده، مثلاً می‌خواهد بفرماید حج را در غیر ماه‌های حج انجام دادن و روزه را در غیر رمضان گرفتن و همچنین سایر احکام الهی را به غیر آن وجهی که دستور داده شده انجام دادن، مانند این است که با این که خانه در دارد از بام وارد آن شوی بنا بر این جمله (وَلَيْسَ الْبُرُ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا) متمم اول آیه خواهد بود، و روی هم معنای آیه چنین می‌شود: این ماه‌ها اوقاتی است که برای اعمال شرعی تعیین شده و تجاوز از آن اوقات به اوقات دیگر جایز نیست؛ مثلاً- حج را نباید در غیر ماه‌هایش و روزه را در غیر ماه رمضان و سایر وظائف را در غیر موعد مقرر انجام داد، که در این صورت به منزله وارد شدن به خانه است از غیر دروازه آن، پس صدر و ذیل آیه شریفه تنها می‌خواهد یک حکم را بیان کند (۱).

برخی دیگر از مفسران نیز معتقدند گر چه تناسب این آیه با آیات قبل که درباره روزه بود، اقتضا می‌کرد که به جای حج از سایر احکام روزه یاد شود؛ ولی بر پایه دلایلی که ذیلاً برخی از آن‌ها بازگو می‌شود، حج ذکر شده است:

۱. حج نزد مردم حجاز و مشرکان، سنت ابراهیمی شناخته می شد و از اهمیت ویژه ای برخوردار بود و برای آن ها محور درآمد مهمی به شمار می رفت، از این رو پس از عنوان عام «لِلنَّاسِ» فقط از حج یاد شد.

۲. روزه در جاهلیت رایج نبود و به همراه اسلام آمد؛ ولی حج بود، از این رو آیه ضمن بیان حکمت اشکال ماه، برای بیان ثبات و تخلف ناپذیری موسم حج، آن را جدا ذکر کرد، چون مشرکان گاه برای این که بتوانند بجنگند، دو ماه ذیقعد و ذیحجه را که هم از ماه های حج و هم از ماه های حرام بود، تغییر می دادند و قرآن برای بیان این مسأله که ماه های حج را که معلوم است: (الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ) (۱) نباید تغییر داد، میقات حج را جداگانه ذکر کرد.

۳. برای زمینه سازی آیات حج که بعداً می آید، از میان عبادات دارای وقت خاص، حج را جدا آورد.

۴. هیچ عبادتی مشروعیت آن به ماه خاص وابسته نیست، حتی روزه گرفتن، زیرا گرچه ماه رمضان روزه خاص خود را دارد؛ ولی اصل روزه در تمام ایام سال به استثنای عید فطر و اضحی مشروع است، چنان که عمره مفرده در تمام ایام سال مشروع است، بر خلاف حج که فقط در سه ماه شوال و ذیقعد و ذیحجه مشروع است، پس حج عبادت ویژه ای است که بستگی خاص به اهله دارد (۲).

۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۷.

۲- - تسنیم، ج ۹، ص ۵۴۵.

از دیدگاه برخی مفسران امکان دارد آیه شریفه برای بیان آن باشد که وظائف بندگی باید طبق روش معین اجرا شود و هرگونه عمل خارج از دستور شرع نکوهیده است. چنان که روزه در غیر ماه رمضان یا زیارت خانه کعبه در غیر ماه ذیحجه عملی باطل و بیهوده است، و نه تنها پاداشی برای آن ها نیست بلکه چنان چه این عمل خودسرانه به پروردگار نیز نسبت داده شود بدعت در دین بوده و کیفر دارد، زیرا که وظیفه بندگی و روش پرستش از شئون آفریدگار است و او است که باید چگونگی عبادت را بیان نماید به همین جهت در جمله «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى»، برای تأکید شخص پرهیزکار را حقیقت تقوی معرفی فرموده یعنی به طور کلی سعادت انسانی به این است که رفتار خود را بر طبق دستور عقل و دین نموده و از پیروی هوی و هوس خود داری نماید. ضمناً ممکن است که آیه شریفه رفتار ناپسند بعضی گروه ها را نیز مذمت کرده باشد که در طریق پرستش آئین و روش خاصی انتخاب کرده و هر یک به سلیقه خود جزئی به آن افزوده اند به طوری که کم از هدف واقعی دور شده و عبادت آن ها جنبه ساختگی پیدا کرده است (۱).

علاوه بر این دیدگاه ها در تفاسیر روایی وجه دیگری نیز پیرامون تفسیر بخش دوم آیه مطرح گردیده است. به عنوان مثال در تفسیر عیاشی آمده است که سؤال شد از حضرت باقر ۷ در تفسیر کریمه (وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا)، فرمود: مراد اهل بیت و اوصیاء رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشند که در

شیوه پرستش پیشوایان مردم هستند و آنان را به راه سعادت سوق داده و به بهشت جاوید دعوت می نمایند(۱). در مقابل برخی معتقدند این روایت از باب بیان مصداق است، می خواهد یکی از مصادیق درهای رفتن به سوی خدا را بیان نماید(۲).

نتیجه گیری

۱- بیش تر روایاتی که در سبب نزول این آیه وارد شده سؤال کنندگان را گروهی از مسلمانان معرفی می نماید، گرچه برخی نیز یهود و دسیسه آنان را در طرح این سؤال بی تأثیر ندانسته اند.

۲- مفسران درباره مورد سؤال در این آیه شریفه دو وجه را احتمال داده اند: ۱. مراد پرسش از حکمت و فایده اشکال گوناگون ماه است؛ ۲. سوال از علت و فایده طبیعی این اشکال می باشد؛ که از میان این دو وجه اول با توجه به برخی قراین و دلایل درون متنی و برون متنی، بیش تر قابل پذیرش است.

۳- قرآن کریم در پاسخ به سوال مطرح شده، کاربرد شکل های گوناگون ماه را در تنظیم اوقات شرعی از جمله زمان به جا آوردن حج معرفی نموده است.

۱- - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۶.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۹.

۴- بنا بر مضمون بخش دوم آیه شریفه، وظایف بندگی باید طبق روش معین اجرا شود و هرگونه عمل خارج از دستور شرع نکوهیده است؛ چنان که زیارت خانه کعبه در غیر ماه ذیحجه عملی باطل و بیهوده است و این آیه امر به انجام دادن همه امور دنیوی و اخروی از راه صحیح و شایسته آن می کند.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن عیاش السلمی السمرقندی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، بیروت، مؤسسه الاعلمی المطبوعات، ۱۴۱۱ق.
۲. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۳. بحرانی، هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶.
۴. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، دوم، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۸.
۵. حجتی، محمد باقر، اسباب نزول (کاوش هایی در علوم قرآنی)، تهران، چهاردهم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.
۶. حسینی همدانی، سید محمد حسین، انواردرخشان، تهران، انتشارات کتاب فروشی لطفی، ۱۴۰۴ق.
۷. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، المفردات فی غریب القرآن، مترجم غلام رضا خسروی حسینی، سوم، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۳.
۸. رشید رضا، محمد بن علی، المنار، الهیئه المصریه العامه للکتاب، ۱۹۹۰م.
۹. سیوطی، جلال الدین، الدرالمنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.

١٠. طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٧ ق.
١١. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢.
١٢. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تهران، مرتضوی، ١٣٦٥.
١٣. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
١٤. _____، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ١٤٠٧ ق.
١٥. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، سوم، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، ١٤٢٠ ق.
١٦. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم، انتشارات هجرت، ١٤١٠ ق.
١٧. فضل الله، محمد حسین، من وحی القرآن، بیروت، دار الملائک للطباعه و النشر، ١٤١٩ ق.
١٨. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ١٣٦٠.

۲. سؤال از انفاق

اشاره

صدیقه سجادی منش (۱) - سیده زینب طلوع هاشمی (۲)

(وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ) (سوره بقره (۲) / آیه ۲۱۵)

از تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: «هر خیر و نیکی (و سرمایه سودمند مادی و معنوی) که انفاق می کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد.» و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است.

(... وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ) (سوره بقره (۲) / آیه ۲۱۹)

۱- . سطح دو حوزه

۲- . دانشجوی دکترای علوم قرآن و حدیث

و از تو می پرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: «از مازاد نیازمندی خود» این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد، شاید اندیشه کنید!

چکیده

..در این مقاله با عنایت به آیات نورانی قرآن کریم به ویژه آیات ۲۱۵ و ۲۱۹ سوره مبارکه بقره تلاش گردیده است با بررسی سبب نزول این آیات و زمینه طرح سؤال و نیز سایر آیاتی که کلمه انفاق در آن ها به کار رفته است و نیز بررسی دیدگاه مفسرین پیرامون انفاق، مفهوم و حقیقت انفاق از دیدگاه قرآن کریم مورد واکاوی قرار گیرد.

کلید واژه ها: سوال، انفاق، خیر.

مقدمه

یکی از قوانین برجسته اجتماعی که دین مبین اسلام در قرآن کریم تأکید زیادی بدان ورزیده و آیات فراوانی را به آن اختصاص داده است، انفاق می باشد. از دیدگاه اسلام جریان داشتن انفاق در میان مسلمانان و عمل به آن یکی از ارکان ضروری برای تداوم حیات جامعه اسلامی است. چنان که در آیات فراوانی از قرآن کریم به این سنت پسندیده اسلامی اشاره شده و خداوند متعال ضمن بیان شرایط انفاق و انواع آن و کسانی که انفاق به آنان تعلق می گیرد، پاداش فراوانی را نیز برای انفاق کنندگان تعیین نموده است.

با توجه به این که تا کنون پژوهش های فراوانی پیرامون انفاق، ارزش و اهمیت آن و جایگاه آن در قرآن و سنت صورت گرفته است، این اثر تنها به بررسی آیات ۲۱۵ و ۲۱۹ سوره بقره پرداخته است که در هر دو آیه مسلمانان

به سبک واحدی درباره انفاق سوال نموده اند و قرآن کریم نیز در هر دو آیه با پاسخی ظریف ضمن بیان پاسخ سوال مسلمانان و آموزش نکاتی مهم درباره متعلق انفاق و مورد مصرف آن، شیوه صحیح سوال پرسیدن را نیز به مسلمانان آموزش داده است.

بررسی لغوی

نفق

نفق به معنای «گذشتن هر چیز و از بین رفتن آن با تمام شدنش می باشد. (۱)» نفق (بر وزن فرس) و نفاق (به فتح «ن») به معنی «خروج یا تمام شدن است (۲)». برخی معتقدند معنای دقیق انفاق «جاری کردن و در جریان انداختن چیزی است تا زمانی که به اتمام برسد»، گرچه عرفاً به معنای «اعطاء و بخشش است (۳)». طبرسی نیز معتقد است «نفقه» به معنای «خروج شیء از مالکیت از طریق معامله، بخشش، صلّه و مانند آن می باشد (۴)». بنابراین انفاق را از آن رو انفاق گویند که شخص مال را بدان وسیله از دستش خارج می کند و یا فانی می نماید.

۱- - المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۱۹.

۲- - قاموس قرآن، ج ۷، ص ۹۷.

۳- - التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۲۰۸.

۴- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۴۷.

خیر

از دیدگاه راغب اصفهانی خیر آنست که همه بدان رغبت کنند مانند عقل، عدالت، فضیلت و هر چیز سودمند دیگر و نقطه مقابل آن شر است (۱). در واقع معنای کامل خیر همین است و در تمام موارد آن معتبر می باشد. به مال دنیا از آن جهت خیر گویند که مرغوب و مورد میل است. مانند آیه (إِنْ تَرَكَ خَيْرًا) (۲)؛ به چیز خوب نیز خیر گویند زیرا دلپسند است و آدمی بدان میل می کند. نظیر (وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) (۳) که به حکمت از آن جا که مرغوب و دل پسند است، خیر اطلاق شده است (۴).

عفو

برخی از لغویان مانند راغب بر این اعتقادند که عفو به معنی «قصص گرفتن چیزی است»؛ مانند جمله «عَفَاءٌ وَاعْتِفَاءٌ» که به معنای «برای اخذ آن چه نزد اوست، قصد او را کرد»، می باشد (۵). در مقابل برخی دیگر معتقدند معنای اصلی این ماده «صرف نظر از چیزی است»؛ در جایی که اقتضای نظر و توجه به آن را دارد. مانند صرف نظر از گناهان، خطا، عقاب و ... (۶)

- ۱- - المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۰۰.
- ۲- - سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۰.
- ۳- - سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۹.
- ۴- - قاموس قرآن، ج ۲، ص ۳۱۷.
- ۵- - المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۷۴.
- ۶- - التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۱۸۲.

سؤال کنندگان

درباره آیه اول اسباب نزول مختلفی در منابع نقل گردیده است؛ بر مبنای گزارش مجمع البیان و درالمنثور عمر بن جموح که پیرمردی ثروتمند بود از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کرد که من چه چیز صدقه بدهم و به چه کسانی بدهم؟ سپس این آیه در جواب او نازل شد (۱). اما از دیدگاه علامه طباطبایی این روایت با مضمون آیه منطبق نیست زیرا در آیه تنها یک سؤال آمده آن هم سؤال از این که چه چیز انفاق کنند، و سخنی از این که به چه کسی انفاق کنند نیامده است (۲).

مانند این روایت در عدم انطباق با آیه روایتی است که درالمنثور (۳) از ابن جریر و ابن منذر، از ابن جریح آورده که گفت: مؤمنین از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند اموال خود را به چه مصرفی برسانند؟ این آیه نازل شد که (يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ) و این آیه مربوط به صدقات مستحبی است و زکات غیر آن است (۴). برخی نیز درباره عدم انطباق سوال با جواب در روایات سبب نزول می گویند شاید در ذهن افراد این احتمال وجود داشته که انفاق نیز مانند زکات از مال معین است که در مقابل به آنان چنین

۱- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۴۷؛ الدرالمنثور، ج ۱، ص ۲۴۳.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۶۳.

۳- - الدرالمنثور، ج ۱، ص ۲۴۳.

۴- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۶۳.

پاسخ داده شد که مال خاص، دخالتی ندارد و اصل انفاق، خیر بودن و رساندن مال به مصارف ذکر شده در آیه است (۱).

درباره آیه دوم از ابن عباس چنین نقل شده که گروهی از صحابه و یاران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سؤال کردند، این که می گوئید در راه خدا انفاق کنید، ما نمی دانیم چه مقدار از اموال خود را انفاق کنیم آیا همه را در راه خدا به نیازمندان بدهیم یا مقداری از آن را؟ در پاسخ آن ها (وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ) نازل گردید و قبل از نزول این آیه مسلمانان آن قدر انفاق می کردند که حتی مختصری که صدقه دهند و مالی که غذایی برای خود فراهم کنند، برایشان نمی ماند. و نیز از یحیی روایت شده که گفت: من شنیدم معاذ بن جبل، و ثعلبه نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده و پرسیدند: یا رسول الله ما برده دار و زن و بچه دار هستیم، بفرما از اموال خود چه مقدار انفاق کنیم؟ خدای تعالی این آیه را نازل کرد: (وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ) (۲).

مورد سؤال

اشاره

مال دوستی به طور طبیعی در درون انسان قرار داده شده است تا رنج و مشقت کار را برای تأمین معاش تحمل کند؛ ولی علاقه فراوان به مال نکوهش شده است (وَتَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا) (۳) علاقه فراوان به مال کم یا زیاد، زمینه

۱- - تسنیم، ج ۱۰، ص ۵۳۱.

۲- - الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۵۳.

۳- - سوره فجر (۸۹)، آیه ۲۰.

بخل را فراهم می سازد (وَ أُخْضِرَتِ الْأَنْفُسَ الشُّحَّ (۱)) و این دشمن درونی با سنگر بستن در جان نمی گذارد که انسان اهل انفاق باشد؛ تا آن جا که با فرض داشتن همه خزاین رحمت خدا، از ترس تمام شدن آن از انفاق چشم می پوشد و امساک می ورزد (قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْأَنْفَاقِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۲)) و چون بشر طبعاً (نه فطرتاً) ممسک و بخیل است، اگر تزکیه نشود، مال انفاق شده در راه خدا را غرامت و ضرر می پندارد (وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا (۳)).

قرآن کریم که کتاب هدایت است چنین می فرماید که هر کس از خطر بخل درونی و مال دوستی ناروا نجات یابد، به مقصد می رسد و رستگار است (وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۴)) از همین رو برای درمان بیماری بخل، انسان ها را به انفاق تشویق کرده و از یک سو، انفاق را نزد مؤمنان تربیت یافته مایه قربت معنوی نزد خدا می داند (وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَيَلَمَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)) و از سوی دیگر برای این که

۱- - سوره نساء (۴)، آیه ۱۲۸.

۲- - سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱۰۰.

۳- - سوره توبه (۹)، آیه ۹۸.

۴- - سوره حشر (۵۹)، آیه ۹.

۵- - سوره توبه (۹)، آیه ۹۹.

کسی مانند قارون گرفتار این پندار نشود که دارایی اش را خود به دست آورده است و بداند که هر کسی گرچه در برابر سایر افراد مالک اموال خود است؛ لیکن در مقابل خداوند فقط امانتدار است، بارها می فرماید که از مال یا روزی خدادادی انفاق کنید (۱) (وَءَاتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَتْكُمُ) (۲)، (وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ) (۳).

بنابراین انفاق از مفاهیم شناخته شده در بین انسان هاست و در اصل به معنای جا به جایی و تبدیل می باشد؛ چه این تبدیل همراه با جای گزین باشد (مانند برخی معاوضه ها) یا بدون جای گزین باشد مانند هدایا و شبیه آن؛ هم چنین هدف از انفاق می تواند پاک و خالص یا فاسد باشد و در این کار منافع دنیوی لحاظ گردد یا اخروی؛ در هر صورت به تمام این موارد انفاق اطلاق می گردد با این تفاوت که برخی ممدوح و برخی مذموم و ناپسند است و به همین علت این کلمه در قرآن کریم به صورت های گوناگون به کار رفته است (۴)؛ که از جمله می توان به مواردی اشاره نمود که در آن ها شرایط انفاق بیان گردیده است.

۱- - تسنیم، ج ۱۰، ص ۵۱۴ - ۵۱۵.

۲- - سوره نور (۲۴)، آیه ۳۳.

۳- - سوره بقره (۲)، آیه ۳.

۴- - مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۹۲.

شرایط انفاق

از مالی که زیاد دوست دارید انفاق کنید

(لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۱))

هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید مگر این که از آن چه دوست می دارید، (در راه خدا) انفاق کنید و آن چه انفاق می کنید، خداوند از آن آگاه است.

از اموال بی مصرف و بی ارزش نباشد

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا تَيْمَمُوا الْخَيْثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِأَخِيذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَنِّي حَمِيدٌ) (۲)

ای کسانی که ایمان آوردید، از قسمت های پاکیزه اموالی که (از طریق تجارت) به دست آورده اید، و از آن چه از زمین برای شما خارج ساخته ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان) انفاق کنید! و برای انفاق به سراغ قسمت های نا پاک نروید در حالی که خود شما (به هنگام پذیرش اموال) حاضر نیستید آن ها را بپذیرید؛ مگر از روی اغماض و کراهت! و بدانید خداوند، بی نیاز و شایسته ی ستایش است.

۱- - سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۲.

۲- - سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۷.

انفاق در همه شرایط

(الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْعَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱))

همان ها که در توان گری و تنگ دستی، انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از خطای مردم در می گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

انفاق پنهان و آشکار

(الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲))

آن ها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است نه ترسی بر آن هاست، و نه غمگین می شوند.»

اقسام انفاق

از آیات الهی و روایات معصومان: بر می آید که انفاق، بر حسب تقسیم تکالیف، بر پنج قسم تقسیم می شود:

۱. انفاق واجب عینی؛ مانند انفاق به همسر و فرزندان واجب النفقه انسان و انفاق فرزند به پدر و مادر و نیز انفاق به ایتام، مستمندان و در راه ماندگان که وجوب آن کفایی است نه عینی. انفاق واجب شامل زکات، خمس، کفاره و فدیة نیز می شود.

۱- - سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۳۴.

۲- - سوره بقره (۲)، آیه ۲۷۴.

ب. انفاقِ مستحب؛ مانند هدیه ها و بخشش های رایج میان مردم که با قصد قربت انجام می گیرد.

ج. انفاقِ مکروه؛ مانند انفاق بر غیر خویشاوندِ مستحق با وجود خویشاوند نیازمند یا انفاق به غیر همسایگان با وجود همسایه نیازمند و نبودن مانع جهت انفاق به اوست. کراهت در این گونه از موارد می تواند به معنای ثواب کمتر باشد نه نقص عمل.

د. انفاقِ حرام برای جلوگیری از پیشرفت اسلام که حرمت آن ذاتی است و نیز مانند انفاق با مال های حرام و مشکوک در مواردی که واجب است از شبهه اجتناب شود. این قسم اخیر حرمت عارضی دارد.

ه. انفاقِ مباح؛ مانند انفاق بر مؤمن برای توسعه زندگی؛ در صورتی که به اندازه کافی برای امرار معاش تمکن دارد.

پاسخ وحی

گر چه نوع پرسش در هر دو آیه به ظاهر یکسان است (يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ)، اما پاسخی که در هر آیه مطرح می گردد با دیگری متفاوت است؛ یک بار می فرماید: (قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ)، و بار دیگر در پاسخ می گوید: (قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ(۱)).

درباره پاسخ آیه اول (قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ) برخی مفسران می گویند: جواب سؤال در این آیه، بر اساس حکمت داده شده است، زیرا

سائلان از نوع و جنس انفاق سؤال نمودند که در ظاهر پرسش لغو و بیهوده ای به نظر می رسید، زیرا هر کسی می داند که انفاق با چه چیز انجام می شود (با انواع مال)، پس جا داشت پرسند به چه کسی انفاق کنیم؟ و به همین جهت خداوند پاسخ سؤال صحیح تری را داد که آن ها نپرسیده بودند، یعنی بیان حال و نیز انواع کسانی که باید به ایشان انفاق کرد، تا هم جوابی داده باشد و هم به آن ها تعلیم داده باشد که اگر هم سؤالی درباره انفاق وجود دارد، سؤال از مورد مصرف آن و افرادی است که شایسته دریافت آن می باشند (۱). گر چه آیه شریفه در عین حال جنس مورد انفاق را هم بیان کرده، و با دو جمله به طور اجمال متعرض آن نیز شده است اول با کلمه (من خیر)، و دوم با جمله (وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ) در انتهای آیه (۲).

واژه «خیر» در برابر شرّ، عام است و شامل همه خوبی ها اعم از انفاق مالی، سفارش به حق، ایثار آبرو، تعلیم علم، آموزش نظامی و ... می شود؛ لیکن در این آیه مراد از آن، همان مال است، چنان که در آیات دیگر نیز از مال به «خیر» یاد شده است:

(وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ) (۳)، (إِنْ تَرَكَ خَيْرًا) (۴) البته مالی خیر است که هم حلال باشد و هم پاکیزه، نه مال حرام، شبهه ناک یا نامرغوب، چنان که فرمود:

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۶۲؛ المنار، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۶۰.

۳- - سوره عادیات (۱۰۰)، آیه ۸.

۴- - سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۰.

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ) (۱) یعنی مال انفاقی باید حلال و از دست رنج خودتان و نیز طیب باشد، آن گاه به جهت اهمیت مطلب، به «امر به انفاق از طیبات» اکتفا نمی کند، بلکه از انفاق خبیث نهی کرده و می فرماید: خودتان را معیار و الگو قرار دهید؛ آن چه را از قبول آن عار دارید و نمی گیرید مگر با کراهت و چشم پوشی و تحمل رنج، به دیگران ندهید؛ بدانید که خداوند بی نیاز است و می تواند بهتر از آنچه شما انفاق می کنید، از راه صحیح برای آنان تأمین کند. خدای سبحان، حمید و محمود مطلق و حامد صرف است و همه شکرها برای اوست و بهترین پاداش ها را به شما عطا می کند (۲).

هم چنین علت آن که خدای سبحان، خیر را در این آیه مشخص نکرد و به طور مطلق سخن گفت، هم می تواند فراگیری خیر باشد و هم آن که خیر به حسب زمان ها و مکان ها و گروه ها گوناگون است و هر چه که به آن «خیر» اطلاق گردد، می تواند مصداق خیر در این آیه باشد (۳).

پس آیه شریفه دلالت دارد بر این که آن چه باید انفاق شود، مال است هر چه می خواهد باشد، چه کم و چه زیاد، و این که این عمل، عمل خیری

۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۷.

۲- - تسنیم، ج ۱۰، ص ۵۱۶.

۳- - مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۹۴.

است و خدا بدان آگاه است، و لیکن سؤال کنندگان باید می پرسیدند به چه کسی انفاق کنند، تا مستحق انفاق را بشناسند، و مستحقین انفاق عبارتند: از والدین، و اقربا، و ایتام، و مساکین، و ابن السبیل (۱).

برخی مفسران، کلمه «ماذا» را سؤال از کیفیت انفاق دانسته اند؛ نه سؤال از ماهیت و حقیقت آن (۲) (در صورت پذیرش این دیدگاه میان سوال و جواب هماهنگی وجود خواهد داشت). و در همین باره گفته شده: «سؤال با لفظ «ما» است ولی چون روشن است که انفاق با مال است، معلوم می شود مقصود اصلی سؤال از کیفیت است (۳)».

هم چنین گروهی دیگر مانند طبرسی معتقدند، سؤال از انفاق در این آیه هم مورد انفاق (چه چیز را انفاق کنند؟) و هم دریافت کننده انفاق (به چه کسی انفاق کنند؟) را شامل می شود و جواب نیز ناظر به هر دو جنبه است (۴).

اما علامه طباطبایی هیچ یک از این وجوه را نپذیرفته و آن ها را غریب دانسته و می فرماید: جای شکی نیست که در آیه شریفه به جای پاسخ اصلی پاسخی دیگر داده شده تا بفهماند که این سؤال، سؤالی درست نبوده و باید می پرسیدند به چه کسی انفاق کنیم؟ و گرنه جواب این سؤال که چه چیز را باید انفاق کرد بسیار روشن است و سؤال از آن بی جا است و این که در پاسخ

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۶۰.

۲- - المنار، ج ۲، ص ۳۰۸.

۳- - مفاتیح الغیب، ج ۶، ص ۳۸۱ - ۳۸۲.

۴- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۴۷.

به معنای دیگر توجه داد، برای همین بود که بفهماند سؤال صحیح چیست؟ و این عمل یعنی برگرداندن کلام به جایی دیگر در قرآن کریم بسیار است، مانند آیه شریفه (وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً) (۱).

و آیه شریفه (مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ) (۲) و ... (۳).

از دیگر نکاتی که در پاسخ به سوال مطرح در آیه ۲۱۵ باید مورد توجه قرار گیرد، کارکرد تربیتی پاسخ وحی است که از جمله انتهایی آیه می توان بدان پی برد: (وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ). خدای سبحان پس از آن که در صدر آیه شریفه خصوصیات مال مورد انفاق را بیان کرد، در ذیل آیه نحوه و کیفیت انفاق را چنین بیان فرمود که هر کار خیری می کنید، خدا به آن آگاه است؛ باید گوهر کارتان خوب و خیر باشد پس ملاک خیر بودن، طهارت انفاق از لوث شر است؛ نه کم یا زیاد بودن مال انفاق شده، شاید کسی مال فراوانی را انفاق نماید ولی برای کسب شهرت و مقام یا به انگیزه منت گذاری و مانند آن باشد؛ این شخص گرچه از حلال و طیب انفاق کرده و در موارد خوبی مصرف کرده است؛ لیکن گوهر انفاش خیر نیست، چون آن را به ریا و منت آلوده کرده است. خدای سبحان در آیه ای دیگر در این باره می فرماید: با

۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۱۶۶.

۲- - سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۱۷.

۳- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۶۲.

مَنْت و اذیت کارهای خیرتان را باطل نکنید، زیرا انفاق همراه با تحقیر و مَنّت و ریا، همانند سنگ سختی است که روی آن خاکی نشسته است که با رگباری از باران شسته می شود. این گونه انفاق سودی ندارد، بلکه انسان را گرفتار می کند: (یا ایُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَتِکُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى کَالَّذِی یُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَ لَا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَیْفٍ مَّوَانٍ عَلَیْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْدًا لَا یَقْدِرُونَ عَلَی شَیْءٍ مِّمَّا کَسَبُوا(۱))

در آیه دیگر با مفهومی وسیع تر می فرماید: گفتار پسندیده با نیازمندان و گذشت از تندی و بی ادبی برخی از آنان، بهتر از صدقه ای است که آزاری را همراه داشته باشد و خداوند بی نیاز و بردبار است؛ هم محتاجان را بی نیاز و هم تندی آنان را تحمیل می کند: (قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ یَتَّبِعُهَا أَذَى وَ اللَّهُ غَنِیٌ حَلِیمٌ(۲)) بنابراین، در انفاق مالی یا معنوی (مانند نوشتن کتاب، مقاله، تدریس، سخنرانی) برای ماندگاری انفاق، چون همه انفاق های در راه خدا صدقه است، باید مواظب بود کسی آزرده نشود و آبرویی نریزد. انفاق باید از روی احترام و اکرام باشد نه ترحم، چون خداوند افراد را با انفاق می آزماید تا انسان های پاک و از خود گذشته جدا شوند، زیرا ناپاکان در راه غیر خدا و

۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۴.

۲- - سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۳.

برای بستن راه الهی انفاق می کنند: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ... □ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ). (۱)

بر خلاف آیه ۲۱۵، گرچه در آیه ۲۱۹ هم نوع سؤال ثابت است و از مورد انفاق سؤال شده است، اما این بار خداوند سؤال را بدون جواب باقی نگذاشته و مورد انفاق را مشخص نموده است: «قُلِ الْعَفْوَ». برخی مفسران در این باره معتقدند «وَيَسْئَلُونَكَ» در آیه ۲۱۹ به «يَسْئَلُونَكَ» در آیه ۲۱۵ معطوف گردیده است؛ گویی بار اول از مورد انفاق و مصرف آن سؤال شده و بار دوم به قرینه جواب «قُلِ الْعَفْوَ» در می یابیم که از کیفیت انفاق سؤال گردیده است (۲). گرچه برخی مانند علامه طباطبایی معتقدند پاسخ این سؤال همانند آیه ۲۱۵ می باشد و تفاوتی میان جواب در دو آیه وجود ندارد (۳)، جایی در جواب «خیر» می گوید و در جایی دیگر «عفو».

اما درباره این که مراد از «عفو» چیست، مصادیق گوناگونی مطرح شده است؛ در این مورد روایات تفسیری وجود دارد که به عنوان مثال از ابن عباس چنین نقل گردیده که مراد از عفو چیزی است که از مخارج زن و فرزند اضافه بیاید یا به طور کلی هر آن چه که بدان نیازی نیست را شامل می شود (۴). برخی گفته اند عفو حد وسط اسراف و سخت گیری است و همین معنا از امام

۱- - سوره انفال (۸)، آیات ۳۶ - ۳۷.

۲- - روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۵۰۹.

۳- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۹۶.

۴- - الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۵۳.

صادق (علیه السلام) نیز نقل گردیده است و یا آن چه که از خوراک سال زیاد بیاید که این معنا از امام محمد باقر (علیه السلام) نقل شده و نیز ایشان فرمودند حکم این آیه با آیه زکات نسخ شد. (۱)

علامه طباطبایی درباره معنای عفو می گوید: این کلمه به طوری که راغب گفته به معنای آن است که به سوی چیزی خم شوی تا آن را بگیری، این معنای اصلی کلمه نام برده است؛ لیکن از آن جایی که عنایات مختلفی در کلام پیدا شد، ناگزیر کلمه نام برده را در معانی مختلفی استعمال کردند، مانند آمرزش، محو کردن اثر و واسطه شدن در انفاق که همین معنای اخیر منظور آیه است (۲). برخی دیگر معتقدند احتمال دیگری که در تفسیر این آیه می توان گفت این است که عفو به معنای مغفرت و گذشت از لغزش دیگران است؛ مطابق این معنی، تفسیر آیه چنین می شود: «بگو بهترین انفاق، انفاق عفو و گذشت است».

با توجه به اوضاع اجتماعی عرب جاهلی و محل نزول قرآن، مخصوصاً مکه و مدینه که از نظر دشمنی و کینه توزی و عدم گذشت، در حد اعلای بودند، این احتمال چندان دور نیست، به خصوص این که شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نیز نمونه کامل این معنی بود، همان گونه که اعلام عفو عمومی نسبت به مشرکان مکه که سرسخت ترین و سنگ دل ترین دشمنان اسلام بودند

۱- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۵۸؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۵۳. کتاب التفسیر، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۹۶.

می نماید، و هیچ مانعی ندارد که آن ها سؤال از انفاق اموال کنند، ولی نیاز شدید آن ها به انفاق عفو، سبب شود که قرآن آن چه را لازم تر است، در پاسخ بیان کند و این یکی از شئون فصاحت و بلاغت است که گوینده پاسخ سؤال طرف را رها کرده و به مهم تر از آن می پردازد. در میان این تفاسیر، تضادی وجود ندارد و ممکن است همه آن ها در مفهوم آیه جمع باشد (۱).

نتیجه گیری

- ۱- کاربرد واژه انفاق در قرآن کریم اختصاص به آیه ۲۱۵ و ۲۱۹ سوره بقره ندارد و در آیات دیگر نیز بر آن تاکید شده است.
- ۲- مفسران درباره پاسخی که به سؤال مطرح شده در این آیه از جانب خداوند داده شده دو نظریه را مطرح نموده اند؛ گروهی معتقدند از آن جایی که سوال از مورد انفاق سؤالی است که پاسخ آن روشن و بدیهی است، خداوند به این سؤال در آیه ۲۱۵ سوره بقره پاسخ نداده است، بلکه به ذکر افرادی که می توان به آن ها انفاق نمود پرداخته است تا بدین شیوه هم مخاطبان را متوجه سؤال نا به جای خود نموده و هم پاسخ آنان را داده باشد؛ در مقابل گروهی دیگر بر این اعتقادند سؤال از کیفیت انفاق است نه ماهیت آن و بنابراین میان سؤال و جواب هماهنگی کامل وجود دارد.

۳- در آیه ۲۱۵ سوره بقره، خداوند با ذکر (وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ) این نکته را به مسلمانان گوشزد می نماید که وی از نیت های آنان در تمام امور آگاه است و باید کارهای نیک را بدون ریا و منت انجام دهند.

۴- در صورت پذیرش دیدگاه علامه طباطبایی، در هر دو سؤال قرآن کریم به بیان مورد انفاق و چیزی که باید انفاق گردد پرداخته بلکه با معطوف کردن جواب، شیوه صحیح انفاق نمودن و موارد مصرف آن را بیان نموده است.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۲. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، دوم، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۸.

۳. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، المفردات فی غریب القرآن، مترجم غلام رضا خسروی حسینی، سوم، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۳.

۴. رشید رضا، محمد بن علی، المنار، الهیئه المصریه العامه للکتاب، ۱۹۹۰م.

۵. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.

۶. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.

۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۸. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، سوم، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

۹. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.

۱۰. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.

۱۱. موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه اهل بیت، ۱۴۰۹ق.

۳. سؤال از ماه های حرام

اشاره

مهناز ابراهیمی (۱)

(يَسْتَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ فِيهِ كَبِيرٌ وَصِيدٌ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجِ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۷)

از تو، در باره جنگ کردن در ماه حرام، سؤال می کنند بگو: «جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است ولی جلوگیری از راه خدا (و گرایش مردم به آیین حق) و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند بزرگ تر از آن است و ایجاد فتنه، (و محیط نامساعد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان باز می دارد) حتی از قتل بزرگ تر است.

و مشرکان، پیوسته با شما می جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیتتان برگردانند ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او، در دنیا و آخرت، بر باد می رود و آنان اهل دوزخ اند و همیشه در آن خواهند بود.»

چکیده

یکی از سنت های جاری در بین اعراب قبل از ظهور دین اسلام حرام دانستن چهار ماه از ماه های سال بود. مساله حرمت ماه های حرام از احکامی بود که با ظهور اسلام تغییر نکرد و دین اسلام این سنت را امضا و تایید نمود. مسأله ای که در این پژوهش بررسی می شود، فلسفه و چرایی حرمت این ماه ها و اختصاص به چهار ماه، از دیدگاه قرآن کریم می باشد.

کلید واژه ها: سؤال، شهر الحرام، قتال.

مقدمه

پس از آن که خدا انسان را خلق کرد، حکم حرمت را بر برخی موارد جاری نمود و حریمی برایشان قائل شد؛ مانند درخت ممنوعه، انسان، زمین و از جمله این حریم ها، حریم ماه است، چهار ماه از دوازده ماه سال را تحریم کرده و حرمت قائل شده است و بر همه ی انسان ها واجب است این حرمت و این حدود را حفظ کنند.

از جمله این موارد جهاد است که خدا آن را به عنوان یکی از مسایل ضروری حفظ نظام اسلامی و مقابله با دشمنان و بدخواهان مسلمانان قرار داد، اما برای این حکم برجسته و دارای اهمیت نیز دو حریم زمانی و مکانی قرار

داد. حریم زمانی جهاد، مربوط به ماه های حرام است که جهاد در آن ها حرام می باشد؛ و حریم مکانی آن مسجد الحرام و حرم امن الهی است که خون ریزی در آن ممنوع است؛ با این وجود بر مبنای آیه شریفه ۲۱۷ سوره بقره با تغییر شرایط و در صورتی که مشرکان این حریم زمانی و مکانی را مورد توجه قرار ندادند و به مسلمانان تعدی نمودند وظیفه مسلمانان دفاع و ایستادگی در مقابل آنان است؛ چرا که مواردی مانند کفر ورزیدن به خدای متعال و هتک حرمت مسجد الحرام و ... از اهمیت برجسته تری برخوردار است.

بررسی لغوی

شهر

به معنای ماه، که به تعداد مشخصی از روزها اطلاق می شود^(۱)؛ یا مدّت معینی است از هلالی تا هلالی دیگر، و به اعتباری جزئی از دوازده جزء سال و دوران خورشید از نقطه ای تا همان نقطه را ماه گویند^(۲). هم چنین گفته شده ماه را شهر گفتند چرا که در میان مردم برای معامله و بدهکاری و حج و روزه و مصالح دیگر شهرت دارد^(۳).

۱- - لسان العرب، ج ۴، ص ۴۳۱.

۲- - المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۶۸.

۳- - آسمان و جهان (ترجمه جلد ۵۴ بحار الانوار)، ج ۲، ص ۳۱۷.

ریشه این واژه به معنای ممانعت و سخت گیری است؛^(۱) و حرام، یعنی ممنوع بودن از چیزی که یا به تکلیف و قدرت الهی است، یا برای منع قهری و جبری که از نتیجه چیزی حاصل می شود و یا از جهت منع عقلی یا شرعی و یا از ناحیه کسی است که فرمائش پذیرفته می شود^(۲).

سؤال کنندگان

درباره این که پرسش کنندگان از حکم جنگ در ماه حرام (به طور مطلق و ماه رجب به طور خاص) چه کسانی بودند، دو احتمال هست:

۱. مسلمانان، که استفتایی فقهی مطرح کردند، چون طبق بعضی از نقل ها درباره شأن نزول آیه، گروه هفت نفره مسلمانان اختلاف داشتند که به کاروان تجاری قریش حمله کنند یا نه. این تردید، زمینه سؤال مسلمانان را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) فراهم کرد، چنان که در آیه (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)^(۳) بر شما کارزار (با کفار) نوشته و مقرر شد و حال آن که برای شما ناخوشایند است، و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما بهتر است،

۱- - معجم مقاییس اللغه، ج ۲، ص ۴۵.

۲- - المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۲۹.

۳- - سوره بقره (۲) آیه ۲۱۶

و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بدتر است، و خدا می داند و شما نمی دانید.

در سوره بقره جریان وجوب جهاد مطرح شد و ماه های حرام نزد آنان حرمت خاص داشت و همین مطلب زمینه پرسش شد که آیا وجوب قتال مطلق است یا مقید به غیر ماه های حرام است. (۱)

۲. مشرکان، که در اعتراض به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتند: به ماه حرام احترام نگذاشته و خونریزی را در ماه رجب روا داشتید، چون بر طبق برخی نقل ها درباره شأن نزول آیه، مسلمانان در اوّل ماه رجب عمرو بن حضرمی (نماینده قریش در کاروان تجاری را کشته و دارایی وی را به غنیمت گرفتند) خداوند پاسخی به شیوه جدال احسن داد و فرمود: قتال در ماه حرام گناهی بزرگ است، ولی کارهای مشرکان مانند بستن راه و خانه خدا و راندن مسلمانان از مکه و فتنه گری آنان، از کشتن عمرو بن حضرمی در ماه حرام نزد خدا بزرگ تر است. (۲)

عبارت (صَيِّدٌ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) شاهد برتری احتمال دوم است، اما شواهدی مانند خطاب به مسلمانان در ذیل آیه (وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ) و در آیه قبل (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ) (۳) و سیاق آیات که در صدد بیان احکام فقهی برای مسلمانان است، اقتضا می کند که سؤال کنندگان از مسلمانان باشند،

۱- - مفاتیح الغیب، ج ۶، ص ۳۸۶.

۲- - تسنیم، ج ۱۰، ص ۵۷۱.

۳- - سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۶.

گرچه سبب این پرسش می تواند اعتراض مشرکان باشد(۱)، چنان که ممکن است پرسش مشرکان برای تهاجم در ماه های حرام باشد(۲).

مورد سؤال

ماه حرام

در جاهلیت قبل از اسلام، چهار ماه احترامی ویژه داشت که مشرکان جاهلی برای مصالحی جنگ و خون ریزی را در آن حرام می دانستند؛ به گونه ای که اگر یکی از آنان قاتل پدر و برادرش را در یکی از آن ماه های چهارگانه می دید، متعرض او نمی شد تا ماه حرام به پایان برسد(۳). اسلام نیز سنتِ آنان را امضا کرد. به فرموده قرآن کریم، از روزی که خدا آسمان ها و زمین را آفرید، تعداد ماه ها نزد او در کتاب الهی (لوح محفوظ) دوازده ماه است که چهار ماه آن، حرام و جنگیدن در آن ممنوع است و این آیین پا بر جای خداست: (إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) تعداد ماه ها نزد خداوند در کتاب الهی، از آن روز که آسمان ها و زمین را آفریده، دوازده ماه است؛ که چهار ماه از آن، ماه حرام است؛ (و جنگ در آن ممنوع می باشد). (۴)

۱- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۵۱.

۲- مفاتیح الغیب، ص ۳۸۷.

۳- مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۰۵.

۴- سوره توبه (۹)، آیه ۳۶.

این چهار ماه: ذیحجه، ذیقعد، محرم و رجب است که سه ماه آن پیوسته است و ماه رجب از آن ها جداست (۱).

ماه های چهارگانه دیگری در قرآن کریم آمده است که آن نیز ماه های حرام نام دارد؛ ولی ناظر به زمانی است که مسلمانان با مشرکان معاهده صلح بستند که پس از پایان آن زمان می توانستند جنگ را آغاز کنند (۲).

در این آیه از یکی از ماه های حرام که ماه رجب است سؤال شده است. از این جهت ماه رجب را ماه حرام می گفتند که در زمان جاهلیت ماه رجب را ماه نابود کننده قحطی و آلات جنگ می نامیدند زیرا با ترک جنگ، فقر و قحطی و خون ریزی از بین می رفت (۳).

تذکر: مراد از الف و لام (الشهر الحرام) در این آیه و سایر آیاتی که به صورت مفرد به کار رفته، الف و لام جنس است و شامل هریک از ماه های حرام می شود، گرچه از نظر مصداق خارجی مراد «ماه رجب» باشد (۴).

فلسفه تحریم جنگ در ماه های حرام

تحریم جنگ در این چهار ماه، راهی برای پایان دادن به جنگ های طولانی مدت، و وسیله ای برای دعوت به صلح و آرامش بود، زیرا هنگامی که جنگ جویان چهار ماه از سال اسلحه را به زمین بگذارند و هیاهوی جنگ ها

۱- نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۱۵-۲۱۷.

۲- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۲.

۳- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۵۱.

۴- تسنیم، ج ۱۰، ص ۵۷۳.

برای مدتی خاموش شود و مجالی برای تفکر و اندیشه به وجود آید، در این صورت احتمال پایان یافتن جنگ بیشتر می شود. همیشه ادامه یک کار با شروع مجدد آن پس از خاموشی تفاوت دارد و دومی به مراتب مشکل تر است. فراموش نکنیم که در دوران جنگ های بیست ساله ویتنام چه اندازه زحمت می کشیدند تا یک آتش بس بیست و چهار ساعته در آغاز سال نو مسیحی یا مانند آن به وجود آورند، ولی اسلام برای پیروان خود در هر سال یک آتش بس چهار ماهه اعلام می دارد و این خود نشانه روح صلح طلبی اسلام است (۱).

پاسخ وحی

خدای سبحان جهاد را بر مسلمانان واجب کرد: (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ (۲)) لیکن حکم قتال را از نظر زمان و مکان محدود کرد که مسلمانان نباید در محدوده حرم و مسجد الحرام با کافران بجنگند، چرا که آن جا حرم امن الهی است، ولی اگر کافران با حرمت شکنی جنگ را در آنجا آغاز کنند، در این صورت دفاع رواست: (وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوَكُمْ فِيهِ) (۳).

۱- - تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۴۰۹.

۲- - سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۶.

۳- - سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۱.

آیه مورد بحث درباره محدودیت زمانی جنگ است؛ با این بیان که جنگ در ماه های حرام، گناهی بزرگ است: (قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ)؛ اما حرمت جنگ در ماه های حرام، مطلق نیست و مسلمانان می توانند، بلکه باید با ملحدان که برای ماه های حرام حرمت قائل نیستند و در این ماه ها جنگ را آغاز می کنند یا آن را ادامه می دهند، و نیز با مشرکان که به حرمت ماه های حرام معتقد بودند، ولی عملاً حرمت آن را نگه نمی داشتند، بجنگند، زیرا همان طور که برای بدن قصاص است، برای حرمت الهی نیز قصاص است: (أَلَشَّهْرُ الْحَرَامِ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ) (۱).

بر اساس جمله (وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ) حکم قصاص و «مقابله به مثل»، اصلی کلی است که شامل همه حرمت های زمانی و مکانی می شود و به قصاص زمانی اختصاص ندارد، بنابراین اسلام هرگز نمی گذارد گروهی زیر پوشش حکم و قانون الهی به ظلم و فساد دست بزنند، بلکه با قاطعیت دستور مقابله به مثل را تا مرز عدم تعدی می دهد: (فَمَنْ اِعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اِعْتَدَى عَلَیْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ) (۲) از این جا معلوم می شود، جواز جنگ در ماه های حرام که صبغه دفاع یا قصاص دارد، به معنای نسخ حکم حرمت جنگ در ماه های مزبور نیست (۳).

۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۴.

۲- - سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۴.

۳- - تسنیم، ج ۱۰، ص ۵۷۴.

در این آیه خداوند به بیان برخی از مهم ترین موارد استثنایی می پردازد که می توان در آن موقعیت ها، حکم حرمت جنگ در ماه های حرام را نادیده گرفت، که این موارد عبارتند از:

۱- (وَ صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ)؛ جلوگیری از راه خدا؛ ۲- كُفْرٌ بِهِ؛ کفر ورزیدن نسبت به او؛

۳- (وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ)؛ هتک احترام مسجد الحرام؛

۴- (إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ)؛ خارج کردن و تبعید نمودن ساکنان آن؛ که با توجه به این آیه شریفه، احترام و اهمیت این موارد از حرمت جنگ در ماه حرام نزد خدا مهم تر است. کلمه (صد) به معنای جلوگیری و یا برگرداندن است، و مراد از سبیل الله عبادت ها و مخصوصاً مراسم حج است، و ظاهراً ضمیر در کلمه (به) به سبیل بر می گردد، در نتیجه مراد از کفر نامبرده، کفر عملی است نه کفر اعتقادی، و کلمه (المسجد الحرام) عطف است بر کلمه (سبیل الله)، و در نتیجه معنا چنین می شود که قتال در مسجد الحرام، جلوگیری از سبیل الله، و جلوگیری از مسجد الحرام است (۱).

این گناهان چهارگانه مشرکان درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان، نزد خدا بزرگ تر از کشتاری است که برخی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ماه حرام درباره برخی مشرکان روا داشتند، بنابراین مشرکان حق ندارند مسلمانان را برای کاری سرزنش کنند که به امید ثواب انجام داده اند.

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۶۷.

تذکر: گاهی گفته می شود آن چه اصحاب پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) انجام داده اند، گناه کبیره و آن چه مشرکان انجام داده اند اکبر بود، که در این صورت هر دو گروه مرتکب حرام شده اند؛ ولی گاهی گفته می شود: آن چه اصحاب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) انجام داده اند هر چند در حدّ خود فاسد بوده است؛ لیکن برای جلوگیری از فاسدتر صورت پذیرفته که در این صورت بر اساس تراحم اهمّ و مهمّ گناهی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) صادر نشده است، زیرا جلوگیری از گناه اکبر به این است که گناه کبیر ارتکاب شود. (۱)

نتیجه گیری

- ۱- سؤال کنندگان یا مسلمانانی بودند که استفتایی فقهی مطرح کردند و یا مشرکانی بودند که در اعتراض به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این سؤال را مطرح کردند.
- ۲- چهار ماه حرام اختصاص به دین اسلام ندارد و پیش از ظهور اسلام نیز میان اعراب رایج بوده است.
- ۳- قتال در این ماه ها حرام است، اما استثناهایی نیز وجود دارد.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بی جا، مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

۲. ابن منظور الافريقى المصرى، ابى الفضل جمال الدين محمد بن مكرم، لسان العرب، چاپ سوم، بيروت دار صادر، ۲۰۰۴م.
۳. جوادى آملی، عبدالله، تفسير تسنيم، دوم، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۸.
۴. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسين بن محمد بن فضل، المفردات فى غريب القرآن، مترجم غلام رضا خسروى حسینی، سوم، تهران، انتشارات مرتضوى، ۱۳۸۳.
۵. طباطبایى، محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، مترجم سيد محمد باقر موسوى همدانى، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامى جامعه ی مدرسین حوزه علميه قم، ۱۴۱۷ ق.
۶. طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۷. العروسى الحویزى، عبد على بن جمعه، تفسير نور الثقلين، بيروت، مؤسسه التاريخ العربى، ۱۴۲۲ق.
۸. فخرالدين رازى، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتيح الغيب، سوم، بيروت، انتشارات دار احیاء التراث العربى، ۱۴۲۰ق.
۹. مجلسى، محمدباقر، آسمان و جهان (ترجمه جلد ۵۴ بحار الانوار)، ترجمه محمد باقر كمره اى، تهران، اسلاميه، بى تا.
۱۰. مكارم شیرازى، ناصر، تفسير نمونه، تهران، انتشارات دار الكتب الإسلاميه، ۱۳۷۴.
۱۱. موسوى سبزواری، سيد عبدالاعلی، مواهب الرحمن فى تفسير القرآن، بيروت، مؤسسه اهل بيت :، ۱۴۰۹ق.

۴. سؤال از خمر و میسر

اشاره

مریم بلوچیان طرقي (۱)

(يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا ...) (سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۹)

از تو، درباره شراب و قمار می پرسند، بگو: در آن دو، گناه [و زيانی] بزرگ و سودهایی برای مردم است و [لی] گناه آن دو از سود آن دو بزرگ تر است ...

چکیده

رواج شراب خواری و قماربازی در دوران جاهلیت و مخالفت اسلام با آن، مسلمانان را برانگیخت که جویای حکم شرعی آن شوند و به طور مکرر سؤال خویش را از حکم این دو مطرح نمایند.

مقاله حاضر در صدد است به دو معضل شراب، قمار و آثار و پیامدهای آن که گریبان گیر تمام ادوار تاریخ بشر بوده است، پردازد. لذا در ابتدا تفسیر

آیه ۲۱۹ سوره بقره بیان شده و در ضمن آن موضوعاتی از قبیل شأن نزول آیه، جواب مبهم خداوند به سؤال مردم از حکم این دو معضل که دارای منفعت، ولی ناچیز در برابر گناه آن‌ها اشاره می‌شود و در ادامه به چگونگی مراحل تحریم شراب و آثار سوء شراب و قمار می‌پردازد. البته این مقاله از علم روز در زمینه مضرات آن‌ها، بی‌نصیب نمانده است.

کلیدواژه‌ها: خمر- میسر- اثم.

مقدمه

شراب خواری و قماربازی دو ویژگی مهم عصر جاهلیت است و این دو آن‌چنان در میان عرب‌های جاهلی ریشه دوانده بود که مبارزه با آن‌ها دشوار می‌نمود. اسلام که همانند سایر ادیان آسمانی شراب و قمار را ممنوع کرده است در آغاز کار با ملایمت رفتار کرده و به تدریج با لحن تنیدی با این دو موضوع برخورد می‌کند و این موضوع با بررسی آیات مربوط به شراب و قمار به خصوص شراب به خوبی روشن است. یکی از آن آیات که لحن آن خیلی ملایم نیست ولی چندان تند هم نیست، آیه ۲۱۹ سوره بقره می‌باشد که در این مقاله ابتدا به تفسیر این آیه پرداخته می‌شود. سپس به مراحل تحریم شراب و این که تمام شرایع آسمانی آن را حرام اعلام کرده ولی غیر از موحدان، بقیه افراد آن را می‌نوشیدند پرداخته، و در ادامه به بحث قمار می‌پردازد.

بررسی لغوی

خمر

«خمر» از ریشه «خمره خمر» یعنی او را پوشاند (خمر الشهاده) شهادت را کتمان کرد (تخمرت بالخمار) یعنی چادر پوشید، (خمار) که جمع آن (أخْمَرَه و خَمْر) می باشد یعنی چادر زنان، مقنعه و هر آن چه، چیزی را بپوشاند.

(خمر) یعنی شراب و آن چه که مست کننده باشد، (خمر الرجل)، شراب نوشید.

بنابراین معنای مصدری (خمر) پوشاندن است همان گونه که (خمار) درعرف، پارچه ای است که زنان سر و رویشان را با آن می پوشانند. (۱)

شراب را به این دلیل (خمر) می گویند که روی عقل را می پوشاند و تشخیص آن را مختل می کند، و هر مایع مست کننده ای که مانع تشخیص عقل شود خمر است.

در اقرب الموارد آمده: «خمر در آیه به معنی انگور است». (۲)

میسر

«میسر» مصدر میمی (به معنای قمار) و از ریشه «یسر» است - مانند «مرجع» و «موعد» که از ریشه «رجع» و «وعد» است، یسر به معنای تعهد و

۱- ۱- مفردات الفاظ قرآن، ص ۱۵۹.

۲- ۲- قاموس قرآن، ج ۲، ص ۲۹۹.

التزام به چیزی گویا قمار باز به گفته خود ملترم است (۱) یا مشتق از «یسر» [و به معنای سهل و آسان است] (۲) و چون قمار باز به آسانی و بدون زحمت مالی را به دست می آورد به قمار «میسر» گفته شده است (۳) و یا مشتق از «یسار» به معنی ثروت و دارایی است و چون قمار موجب سلب مال و ثروت و از دست رفتن آن می شود «میسر» نامیده شده است. و از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: «از آن دو بازی پلید- نرد و شطرنج- که از قمارهای عجم است خودداری کنید.» (۴)

مقامر (قمار باز) را یاسر می گویند، و اصل در معنایش سهولت و آسانی است، (۵) و اگر قمار باز را آسان خوانند به این مناسبت است که قمار باز بدون رنج و تعب و به آسانی مال دیگران را به چنگ می آورد، بدون این که کسبی کند، یا بیلی بزند، و عرقی بریزد البته میسر در عرب بیشتر در یک نوع خاص از قمار استعمال می شود، که عبارت است از انداختن چوبه تیر که از لام و اقلام هم به آن می گویند. (۶)

۱- - کوثر، ج ۱، ص ۵۱۷.

۲- - تفسیر نور، ج ۱، ص ۳۴۶؛ ر.ک: کوثر، ج ۱، ص ۵۱۷.

۳- - انوار درخشان، ج ۲، ص ۲۰۲.

۴- - تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۸۰.

۵- - الکشاف، ج ۱، ص ۲۶۱؛ ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۸۹؛ مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۲، ص ۲۹۴؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۱۸.

۶- - اما چگونگی این بازی این طور بوده که شتری را می خریدند و نحرمی کردند، و آن را بیست و هشت قسمت می کرده، آن گاه ده چوبه تیر که یکی نامش فذ، و دوم توأم، و سوم رقیب و چهارم جلس، و پنجم نافس، و ششم مسبل، و هفتم معلی، و هشتم منیح، و نهم سنیح، و دهم رغد، نام داشت قرار می دادند، و همه می دانستند که از اینبیست و هشت سهم یک جزء سهم فذ است، و دو جزء سهم توأم، و سه جزء سهم رقیب، و چهار جزء سهم جلس و پنج قسمت سهم نافس، و شش سهم از آن مسبل، و هفت قسمت که از همبیشتر است از آن معلی است، و هشتم و نهم و دهم سهم نداشتند، آن گاه به شکلبخت آزمایشی دست می بردند، و یکی از آن ده تیر را بیرون می آوردند، اگر فذ بیرونی آمد، یک سهم از بیست و هشت سهم را به کسی که فذ را به نامش بیرون آوردند می دادند و اگر توأم بیرون می آمد دو سهم، و همچنین و اگر یکی از سه چوبه منیح و سفیح و رغد به نام کسی در می آمد، چیزی از آنسهم عایدش نمی شد، با اینکه صاحبان این سه سهم در دادن پول شتر شرکت داشتند و اینعمل همیشه میان ده نفر انجام می شد، و در تعیین اینکه چه کسی صاحب فذ، و چه کسی صاحب توأم و یا آن هشت چوبه دیگر باشد با قرعه تعیین می کردند. (المیزان فیتفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۸۹).

اثم به معنای گناه بزرگ است که انسانی را به خطر افکنده و در انظار مردم ننگین کند. (۱)

و به گفته معجم مقاییس اللغة در اصل، به معنی کندی و عقب افتادن است، و از آن جا که گناهان، انسان را از رسیدن به خیرات، عقب می اندازد، (۲) این واژه بر آن اطلاق شده است، بلکه در بعضی از آیات قرآن فقط معنی (کندی و تاخر)، مناسب است مانند:

۱- - انوار درخشان، ج ۲، ص ۲۰۲.

۲- - کوثر، ج ۱، ص ۵۱۷.

(وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ) (۱)

و هنگامی که به او گفته شود، تقوا پیشه کن، غرور، و مقامات موهوم او را از وصول به تقوا، کند می سازد.

به هر حال، اثم به هر کار و هر چیزی گفته می شود که حالتی در روح و عقل به وجود می آورد، و انسان را از رسیدن به نیکی ها و کمالات باز می دارد، بنا بر این وجود اثم کبیر در شراب و قمار، دلیل بر تأثیر منفی این دو در رسیدن به تقوا و کمالات معنوی و انسانی است. (۲)

سؤال کنندگان

پیرامون شأن نزول این آیه دیدگاه های متفاوتی مطرح است:

۱- برخی از مفسرین (۳) گویند جماعتی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند یا رسول الله در باره خمر فتوائی به ما بده زیرا عقل را زائل نموده و مال را از بین می برد سپس این آیه نازل گردید، (صاحب کشف الاسرار گوید پرسش کننده عمر بن الخطاب بوده است). (۴)

۱- -سوره بقره (۲)، آیه ۲۰۶.

۲- - تفسیر نمونه، ص ۱۱۹.

۳- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۹۸؛ ر.ک: کشفالأسرار و عده الأبرار، ج ۱، ص ۵۸۴؛ ر.ک: روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۰۳.

۴- - روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۰۳؛ ر.ک: کشف الأسرار و عدها لأبرار، ج ۱، ص ۵۸۴؛ ر.ک: تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۸۸.

۲- عبد الرحمان بن عوف شبی جلسه ای را با دوستان خود ترتیب داده و به خوردن شراب پرداختند و در آن افراط کردند و با حالت مستی به خواندن نماز پرداخته و سوره کافرون را غلط قرائت کرده و به جای آیه (لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ) (أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ) خوانده و نیز به جای (لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ)، (لَكُمْ دِينُكُمْ الشَّرْكَ وَلِيَ دِينِ الْإِسْلَامِ)، خواندند، سپس آیه (لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى) آیه ۴۳ سوره نساء نازل گردید.

۳- روایت شده که عمر گفت: خدایا برای خمر، بیانی روشن نازل فرما که عقل و مال می برد، پس آیه (۲۱۹) بقره نازل شد، عمر دعوت شد و آیه بر او قرائت گردید. (این امر سه بار تکرار شد و عمر گفت: دست برداشتیم، دست برداشتیم.) (۱)

مورد سؤال

(يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ)

«خمر» و «میسر» در دوران جاهلیت اهمیت ویژه در امور گوناگون از جمله اقتصاد آنان سهمی داشتند و اسلام به شدت با آن مبارزه کرد، از این رو پیوسته از حکم آن می پرسیدند، چنان که آمدن فعل مضارع بر این مطلب دلالت دارد: (يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ)

مرحوم علامه طباطبائی جواب از این سوال را این گونه بیان می کند:

سؤال در این آیه همراه استفتاء و استعلام است نه چیز دیگر؛ و به قرینه جواب معلوم می‌شود که محور پرسش، حکم شرعی خمر و میسر بوده است نه غیر آن، بنابراین گرچه در این آیه صریحاً روشن نشده است که آیا سؤال آنان از حقیقت و ماهیت شراب و قمار بوده است یا از حلیت و حرمت نوشیدن یا درآمدهای آن دو، از پاسخ «قل فیهما اثم کبیر» پیداست که سؤال از حکم شرعی حلیت و حرمت بوده است و چون قرآن حرمت را به ذات شراب و قمار اسناد داده است - فرقی بین «هما اثم» و «فیهما اثم» نیست - همه منافع آن دو اعم از استعمال، خرید و فروش، تولید، تهیه کردن مواد و مانند آن جهت تولید، حرام است. چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ده گروه را درباره شراب لعنت کرده است. (۱)

خمر رایج در حجاز و میان عرب‌ها مایع مست‌کننده‌ای بود که از خرما و انگور و جو می‌گرفتند. گرچه انگور در مدینه رواج نداشت، شراب انگور را از شام، یمن و طائف می‌آوردند. با پیشرفت علوم، از محصولات دیگر نیز شراب ساخته و بر انواع آن افزوده‌اند. (۲)

پاسخ وحی

اشاره

پاسخ وحی به سوال کنندگان به خوبی روشن نیست لذا در بین مفسرین نظرات متفاوتی در باره این مساله وجود دارد:

۱- - الکافی، ج ۶، ص ۳۹۸؛ ر.ک: وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۲۴.

۲- - ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، صص ۱۹۲-۱۹۱.

۱- اقوالی در باب حکم «شراب»

۱- اقوالی در باب حکم «شراب» (۱)

الف) برخی می گویند که این آیه از دو نظر دلالت بر حرمت شرب خمر دارد اولاً می فرماید: ضرر آن ها زیادتر از نفع آن ها است و اگر ضرر چیزی زیادتر از نفع آن شد عقل بر حرمت و ممنوعیت آن حکم می نماید.

ثانیاً می فرماید: در شراب و قمار «اثم» (گناه) است و در آیه ای دیگر «اثم» را حرام نموده و این گونه بیان می کند:

(قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ) (۲)

ای محمد ۹ بگو خدا زشتی های ظاهر و باطن و اثم را حرام کرده است.

ب) بعضی گفته اند که (اساساً) در لغت خمر را اثم می گویند چنان که شاعر می گوید:

شَرِبْتُ الْإِثْمَ حَتَّى ضَلَّ عَقْلِي كَذَلِكَ الْإِثْمُ يَصْنَعُ بِالْعُقُولِ

یعنی اثم (خمر) را آشامیدم تا عقلم از بین رفت (آری) این چنین می کند اثم (خمر) با عقل ها. از آن گذشته اثم را به عنوان کبیر «بزرگ» توصیف کرده است و بدون خلاف منظور از آن گناه بزرگ است.

۱- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۰۰.

۲- - سوره اعراف (۷)، آیه ۳۱.

ج) «ضحاک» معتقد است: مراد از آیه این است که گناه شراب و قمار پس از این که تحریم شده است از نفع آن بزرگ تر می باشد نه این که در مقام تحریم آن باشد.

د) قتاده می گوید از این آیه حکم حرمت شراب و قمار استفاده نمی شود ولی آیه ای که در سوره مائده است که می فرماید: (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَ...) حرمت شراب و قمار را می رساند.

۲- قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ

«اِثْمٌ» در «فیهما اِثْمٌ کبیر» به معنای گناه است از این رو آیه بر حرمت شراب و قمار دلالت می کند. اگر اِثْمٌ به قرینه تقابل با نفع به معنای ضرر بود باید فقط مقدار زیان بارش حرام باشد در حالی که شراب و قمار خواه کم یا زیاد و زیان بار یا بی زیان حرام است چنان که در باره شراب و مانند آن آمده است: فما اسکره کثیره فقلیله حرام. (۱)

به گفته برخی مفسران، آیه مورد بحث بر حرمت شراب و قمار دلالت ندارد، زیرا منظور از «اِثْمٌ» به قرینه مقابله با منفعت، «ضرر» است: (قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ). بنا بر این آن چه ضرر محض دارد حرام است؛ اما آن چه هم ضرر و هم منفعت دارد، حرام نیست و آن چه مصرف کم آن زیان بار

نیست، نباید حرام باشد. آن‌ها در این باره به اجتهاد صحابه نیز تمسک کرده اند. (۱)

علامه جوادی آملی در پاسخ به این مطلب می‌فرماید:

اولاً- منفعت در «وَمَنَافِعِ لِلنَّاسِ» منفعت حلال، عقلایی، حقیقی و امضا شده از طرف شارع نیست، بلکه مراد منفعت به پندار مردم حجاز است. نشانه اش آن که خداوند متعال از شراب و قمار به صورت مطلق، به پلید و عمل شیطان بودن یاد کرده است: (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ (۲)) و هرگز پلیدی محض و کار شیطان، منفعت حقیقی ندارد. ثانیاً بر فرض که سود آن‌ها حقیقی باشد و منفعت حقیقی برخی از اشیاء با رجس و خبیث بودن آن‌ها جمع شود؛ لیکن واژه «اثم» در کاربردهای قرآنی به معنای گناه است نه ضرر؛ مانند (وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ) و چون به او گفته شود: از خدا پروا کن، تعصب و نخوت او را به گناه وادارد (و عكس العمل ظالمانه نشان دهد) پس جهنم او را کافی است و البته بد جایگاهی است (۳)؛ (تَطَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ) و علیه ایشان یکدیگر را پشتیبانی می‌کنید و مرتکب گناه و تجاوز می‌شوید. (۴)؛ (وَمَنْ يَكْتُمهَا فَإِنَّهُ إِثْمٌ قَلْبُهُ) شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، پس بی شک قلبش گناهکار

۱- ر.ک: الکشاف، ج ۱، ص ۲۶۱؛ ر.ک: الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۴۹.

۲- سوره مائده (۵)، آیه ۹۰.

۳- سوره بقره (۲)، آیه ۲۰۶.

۴- سوره بقره (۲)، آیه ۸۵.

است و خداوند به آن چه انجام می دهید داناست. (۱)؛ (فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصِهِ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِآثِمٍ)، هر کس دچار گرسنگی شود بی آن که به گناه متمایل باشد [اگر از آن چه منع شده است بخورد] بی تردید خدا آمرزنده مهربان است. (۲) و در آیه مورد بحث نیز به معنای حرام است نه ضرر؛ زیرا سؤال مردم از حکم شرعی شراب و قمار بوده است و از فعل مضارع که نشان استمرار سؤال است بر می آید که فهمیدن حکم شرعی آن دو خواسته مسلمانان آن عصر بوده است و با بیان برخی از آثار نسبی خمر و میسر و اعتراف به منافع آن دو، چه حکمی برای توده سؤال کننده روشن می شود؟ ثالثاً قرآن کریم انسانها را از هر گونه اثم و گناه ظاهری یا باطنی بر حذر داشته است: (قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مِمَّا ظَهَرَ مِنْهَا وَمِمَّا بَطَنَ وَالْأَثْمَ وَالْبُغْيَ) (۳)؛ (وَذَرُوا ظَهْرَ الْأَثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَثْمَ سَرِيحًا وَبِخْفَةٍ لَمْ يَكْنُوهُ غَيْرَ الْمَكْرُوحِ) (۴). گناه «در ظاهر» و آشکارا مانند تجاهر به فسق، و گناه در باطن و خفا مانند می گساری در خلوت است. گاهی انسان به گناه ظاهری مانند بدگویی و غیبت آلوده می شود و زمانی به گناه باطنی چون حسد و کینه. (۵)

خدای سبحان با تأکید فراوان از شراب و قمار نهی کرده و آن دو را پلید، کار شیطان، مایه دشمنی و مانع ذکر خدا و نماز بر شمرده و در این آیه

۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۳.

۲- - سوره مائده (۵)، آیه ۳.

۳- - سوره اعراف (۷)، آیه ۳۳.

۴- - سوره انعام (۶)، آیه ۱۲۰.

۵- - تسنیم، ص ۶۲-۶۱.

نیز از آن دو به گناه بزرگ یاد کرده است «اثم کبیر» و این نشان گناه مهم بودن آن هاست، زیرا زمام کار میگزساری و قمار باز را شهوت و غضب به دست دارند و او را به گناهان دیگر می کشانند. شیخ مفید نقل کرده است اگر کسی -معاذالله- مست شد، باید محارم او از خلوت کردن با وی اجتناب کنند؛ چون او همانند درنده ای خطرناک بوده و می گسار منشأ بسیاری از معاصی دیگر است. (۱)

خداوند از شرک به گناه عظیم یاد کرده است: (وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ اِثْمًا عَظِيمًا) (۲) و در این آیه از شراب و قمار به «اثم کبیر»، پس این دو گناه همانند بت پرستی از گناهان بزرگ اند، از این رو کسی که به شراب خواری عادت کرده است، همانند بت پرست است. «مدمن الخمر کعابد وثن». (۳)

برخی مفسران، گناه خمر و میسر را «کثیر» دانسته اند نه کبیر؛ زیرا در برابر «منافع» قرار گرفته است که بر کثرت دلالت دارد و شاهد کثیر بودن اثم آن دو این است که چند گناه بر آن مترتب است؛ مانند ایجاد دشمنی، کینه ورزی، جلوگیری از یاد خدا و منع از نماز، چنان که ده نفر یا ده گروه در زمینه خمر لعنت شده اند؛ (۴) لیکن از عظمت گناه، به «کبیر» یاد می شود نه کثیر:

۱- - الکافی، ج ۶، ص ۲۴۳.

۲- - سوره نساء (۴)، آیه ۴۸.

۳- - الکافی، ج ۶، ص ۴۰۴.

۴- - الکافی، ج ۶، ص ۳۹۸.

(کبائر ما تنهون عنه) (۱)، گناهان بزرگی که از آن‌ها [ها] نهی شده‌اید؛ (کبائر الاثم) (۲)، گناهان بزرگ؛ (حوباً کبیراً) (۳)، گناه بزرگ؛ چنان که در آیه مورد بحث آمده است که و «اثمهما اکبر» نه اکثر؛ و از سوی دیگر گرچه کلمه «منافع» جمع است، در عبارت «اکبر من نفعهما» مفرد آمده است. (۴)

۳- و منافع للناس

در جواب آیه از مسأله خمر و میسر، حکم صریحی نیامده تا راه تفکر و اجتهاد را برای مردم بصیر باز نماید و در هر موضوعی که ضرر و سودش در نظر عموم به هم آمیخته و تبیین نشده بیان‌دیشند و حکم شرع را مبتنی بر این دو اصل عقلی بدانند. نظر مفسرین در رابطه با منافع احتمالی شراب و قمار بدین قرار است:

۱. استفاده شراب به خرید و فروش آن و به دست آوردن مال و یا با آشامیدن آن لذت و طرب و نیرویی کسب است و نفع قمارچین است که شخص بدون کار و زحمت پول رفیق خود را تصاحب کند و (گاهی) به فقیران کمک نماید. (۵)

۱- - - سوره نساء (۴)، آیه ۳۱.

۲- - - سوره شوری (۴۲)، آیه ۳۷.

۳- - - سوره نساء (۴)، آیه ۲.

۴- - - تسنیم، ۶۳-۶۲.

۵- - - ر.ک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۹۹؛ ر.ک: احسن الحدیث، ج ۱، ص ۴۰۵؛ تفسیر آسان، ج ۲، ص ۳۶.

۲. در شراب تقویت استخوان‌ها و دفع برخی بیماری‌ها و رفع حزن و ایجاد طرب و تحلیل غذا است. در قمار سرگرمی و نشاط و اعتیاد به سخا و عطا است. (۱)

۳. منافع مادی از طریق فروش شراب یا انجام قمار و منافع خیالی به خاطر تخدیر حاصل از مستی شراب و غفلت از هموم و غموم و اندوه‌ها به دست می‌آید. (۲)

۴. منافع در «منافع للناس» منفعت و نفعی نیست که به تأیید عقلای شرع و عقلای عالم رسیده باشد و در مقایسه، زیان شراب و قمار بیشتر از نفعشان باشد، بلکه مراد سود کاذبی است که

مردم جاهل حجاز آن را منفعت می‌پنداشتند و خداوند به زبان مردم آن عصر از سودهای پنداری آن دو به منافع تعبیر کرده است، زیرا قسمت مهم اقتصاد آنان از راه ساختن و فروش شراب و هم چنین قمار بازی تأمین می‌شد و گاهی از این راه، قدرت کاذب نیز فراهم می‌کردند. از این رو خداوند بی‌درنگ در مقام سنجش، تعبیر جمع (منافع) را به مفرد تبدیل می‌کند. «و ائمه‌ما اکبر من نفعهما» در این جا سخن از نفع (مفرد) است نه منافع (جمع)؛ آن هم نفع ظاهری و نسبی نه واقعی و نفسی، چون چیزی که ذاتاً رجس و پلیدی است، هرگز نمی‌تواند سودمند باشد: (إِنَّمَا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ

۱- - تفسیر روان جاوید، ج ۱، ص ۲۷۴؛ احسن الحدیث، ج ۱، ص ۴۰۵؛ تفسیر آسان، ج ۲، ص ۳۶.

۲- - تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۱۹.

رَجَسُ مَنْ عَمَلَ الشَّيْطَانَ (۱)، ای کسانی که ایمان آورده اید، همانا شراب و قمار و بت ها و سنگ های که برای قربانی نصب شده و چوبه های قرعه، پلید و از اعمال شیطانی هستند، پس از آن ها دوری کنید، شاید که رستگار شوید.

تقابل «اثم» و «منفعت»

مقدم شدن «اثم» بر «منفعت» در واقع افزون بودن گناه و کاهش سود را می رساند. هر چند این گونه از تقدیم و تأخیرهای لفظی، صریح نیستند؛ از این رو شاید تقابل اثم و منفعت، نظیر تقابل حیات و کفر باشد که در این گونه از موارد از میان چهار چیز (حیات، ممات، کفر، ایمان) دو تا انتخاب می شود (صنعت احتباك)، تا آن دو چیز دیگر که محذوف اند، معلوم گردند؛ مثلاً- در آیه (لِيُنذِرَ مَنِ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ)، این قرآن برای آن است که تا هر کس زنده (دل) است، هشدارش دهد و (حجّت را بر کافران تمام کند) و گفتار خدا درباره آنان محقق گردد. (۲) بین امور چهارگانه حیات و ممات و ایمان و کفر بحث می شود و نیز بین امور چهارگانه اثم، حلال، منفعت و ضرر دو امر یعنی اثم و منفعت ذکر شده اند تا به حلال و ضرر پی برده شود. (۳)

ظاهر آیه آن است که خمر و میسر از آغاز رجس بوده اند؛ نه آن که حلال بوده و بعد رجس شود. بنابراین در اسلام هرگز شراب حلال نبوده است

۱- - سوره مائده (۵)، آیه ۹۰.

۲- - سوره یس (۳۶)، آیه ۷۰.

۳- - تسنیم، ج ۱، ص ۶۶-۶۵.

که کم حرام شده باشد، بلکه اعلام حرمت آن به تدریج صورت گرفته است، چون تحول ضروری در مقام اثبات بود نه در مرحله ثبوت؛ و احتمال آن که بعد از تحریم، اثم آن ها بزرگ تر از منافع شده باشد، بسیار بی اساس است. گفتنی است که چون سود حرام، تجارت کاذب است نه صادق، منفعت یاد شده نیز پنداری است نه حقیقی. (۱)

۴- وَ إِنَّمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا

گناهی که در آن دو است زیادتر از منافع آن ها می باشد، زیرا استفاده های آن ها محدود ولی گناه آن ها موجب غضب پروردگار عالم است در صورتی که در برابر آن، نفع ناچیز و محدودی به دست می آید.

مراحل تحریم خمر در قرآن

در باره مراحل تحریم خمر در قرآن نقل های متفاوتی است ولی نقل علامه طباطبائی از همه کامل تر و به فرموده امام کاظم (علیه السلام) نزدیک تر می باشد که در روایت آمده است:

«المهدی خلیفه عباسی از امام موسی کاظم (علیه السلام) سؤال نمود که آیا خمر (مشروبات الکلی) در قرآن تحریم شده است؟ زیرا مردم فقط نهی از آن را می دانند ولی تحریم آن را نمیشناسند.»

این سوال المهدی خلیفه عباسی ثابت می کند که حتی مسلمین در آن زمان نیز راجع به تحریم مشروبات الکلی در قرآن شک داشته اند، بلکه فقط

نهی آن را (یعنی همان آیه سوره مائده که لفظش «فاجتنبوه» است یعنی از آن دوری کنید) می شناخته اند. امام موسی (علیه السلام) پاسخ دادند که: «بَلْ هِيَ مُحَرَّمَةٌ». یعنی این که البته که مشروبات الکلی در قرآن تحریم شده است. خلیفه المهدی از امام موسی کاظم (علیه السلام) سؤال نمود: «فِي أَيِّ مَوْضِعٍ هِيَ مُحَرَّمَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَا أبا الْحَسَنِ؛ خَلِيفَةُ عَبَّاسِيٍّ مِنْ أَمَامِ سَوَّالٍ سَأَلَ: «دَرْ چِه قِسْمَتِيٍّ مِنْ قُرْآنِ تَحْرِيمِ شُدِهْ اسْت؟»

پس امام (علیه السلام) پاسخ فرمودند: «قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ إِلَى أَنْ قَالَ: فَأَمَّا الْإِثْمُ فَإِنَّهَا الْخَمْرُ بَعِينَهَا وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا، فَأَمَّا الْإِثْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهِيَ الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى» (۱).

از عادت های زشت رایج میان مردم در صدر اسلام، میگساری بود که در آیاتی از آن نهی شد. از این آیات در چهار مرحله، آیه نخست در مکه و سه آیه دیگر در مدینه نازل شدند، هر چند احتمال تصویری دیگر نیز به استناد برخی از نقل ها مطرح است:

الف- (قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبُغْيَ بغيرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (۱)

بگو: «خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است؛ و (همچنین) گناه و ستم به ناحق را؛ و این که چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید؛ و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی دانید.»

این آیه که «اثم» را مطلقاً حرام کرده است کبرای کلی آیه مورد بحث است، چون طبق «قل فیهما اثم کبیر» شراب و قمار از مصادیق بارز «اثم» اند، یعنی شراب از مصادیق اثم است و هر اثمی را خدا حرام کرده است، پس شراب حرام است.

در آیه فوق، تصریح نشده است که خمر از مصادیق اثم است؛ شاید این سکوت برای ارفاق و تسهیل بر مکلفان باشد، پس در مرحله نخست، تنها کبرای کلی مشخص شده است، اما آیه

(وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) (۲)

۱- - سوره اعراف (۷)، آیه ۳۳.

۲- - سوره نحل (۱۶)، آیه ۶۷.

و از میوه های درختان نخل و انگور، مسکرات (نا پاک) و روزی خوب و پاکیزه می گیرید؛ در این، نشانه روشنی است برای جمعیتی که اندیشه می کنند!

به پلیدی شراب اشاره دارد. در این آیه واژه «سکر» به معنای «می» و مقابل «رزق حسن» است، پس شراب روزی حسن و خوبی نیست. (۱)

گویا مردم با نزول این دو آیه، هنوز به حرمت شراب آگاه نشده بودند که در مرحله دوم، از نوشیدن شراب و می گساری پیش از نماز جلوگیری کرد.

ب- (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ)، ای کسانی که ایمان آورده اید، آن گاه که مست هستید گرد نماز مگردید، تا بدانید که چه می گوئید (۲): این آیه مانع میگساری در اوقات پنجگانه نماز است. پس دلالت آن از دو جهت محدود است: ۱- تنها وقت نماز را شامل می شود نه همه اوقات را و نیز شامل زنی که در ایام عادت است، نمی شود.

از مصرف به مقدار سکر آور منع می کند و درباره کم تر از آن ساکت است.

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۲۸۹.

۲- - سوره نساء (۴)، آیه ۴۳.

این آیه، هم بیان کننده حکم فقهی و هم حضور قلب در نماز است: بر پایه تعلیل (حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ) نماز گزار در حال نماز باید هوشیار باشد و بداند با معبود خود چه می گوید، در حالی که مست در نماز چنین نیست.

ج- (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا): این آیه در حکم صغرا برای آیه اول «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ...» است و به ضمیمه آن، صریح در حرمت شراب خواری است. آیه یاد شده خمر را اثم کبیر و از مصادیق بارز «اثم» می داند و آیه «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ... و الاثم و البغی» به حرمت «اثم» به طور مطلق تصریح دارد.

د- (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ) (۱)

در این آیات با چندین تأکید، حرمت شراب و قمار بیان شده و چون این مطلب در سوره «مائده» (آخرین سوره مفصل و کامل که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد) آمده است، حکم آن نهایی است و در آن چند نکته آمده است:

خمر و میسر جز پلیدی نیستند و منفعت در (فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ) منافع غیر عقلایی است، چون بخش مهم اقتصاد مردم، وابسته به خمر بوده و از آن بهره کاذب و نشاط باطل می برده اند، آن را منفعت می پنداشته‌اند و خداوند با زبان مردم سخن گفته است، و گرنه نزد او خمر و میسر جز پلیدی و ضرر نیست و بر فرض که نفع آن دو معقول و مقبول باشد، نسبت به اثم بودنشان مرجوح و موهون است.

خمر و میسر، عمل شیطان اند و شیطان با آن مردم را دشمن یکدیگر می کند و آن‌ها را از یاد خدا و نماز باز می دارد.

امر پرهیز از آن دو به روشنی بر وجوب ترکشان دلالت می کند.

بیان حکمت تحریم آن دو: اولاً اختلاف بر انگیزاند و ثانیاً از یاد حق و ارتباط با او (نماز) باز می دارند.

بر پایه (فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ) گفتارهای پیشین در تحریم خمر کفایت نکرده بود و مردم به توجیه آن می پرداختند، چون بخشی از اقتصاد آنان به فروش خرما برای شراب سازی و خمر فروشی وابسته بود و از این کار بهره‌های کاذبی می بردند. خداوند فرمود که آیا خمر را رها می کنید و این نهی از منکر در شما اثر کرد؟ در این آیات، نهی به ذات شراب تعلق گرفته و رجس (پلیدی) دانسته شده است. پس همه شئون آن در همه شرایط حرام است، مگر دلیلی خاص اثری استثنا کند. روایاتی نیز که خرید و فروش، حمل و نقل، اجاره خانه یا وسایل برای شراب سازی، نگهداری و اجیرشدن برای ساختن یا جا به جا کردن آن را حرام کرده، اشاره به همین نکته دارند که آن اثم کبیر است و جز پلیدی نیست. نتیجه آن که سرّ اعلام تدریجی حرمت

شراب، این بود که از یک سو بازار اقتصاد رسمی حجاز با شراب و قمار اداره می شد و از سوی دیگر لذت نوشیدن شراب و بازی با قمار برای آن ها مهم بود و خداوند به تدریج حرمت آن را بیان داشت تا با آنان مدارا کرده باشد.

۵- تدریج در بیان حکم؛ نه اجرا

بیان تدریجی اصل حکم و نزول آن، با تدریج در اجرا کاملاً فرق دارد. برخی در صدد بهره‌برداری نادرست از مسئله تدریج در بیان حکم برمی آیند. آنان خواهان تساهل و تدریج در اجرای احکام و رفق و مدارا با مردم اند غافل از آن که در صدر اسلام، حکم شراب واقعاً نازل نشده بود؛ نه آن که حکم آمده بود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مدارا - یا معاذالله - مدافعت می کرده، چون آن حضرت هرگز اهل سازش کاری نبوده است، یعنی در مکه خمس، روزه و مانند آن واجب نبوده، گرچه نماز حساب دیگری داشته است. بنابراین دوران حاضر (جمهوری اسلامی) را باید با زمان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مقایسه کرد نه با عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چون زمان حضرت علی (علیه السلام) همه احکام نازل شده بود و آن حضرت قاطعانه ایستاد و فرمود که باید همه آن ها اجرا شود؛ ولی زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مکه بسیاری از کارها احکامشان نازل نشده و هنوز حلال بوده اند و آن چه در برخی از احادیث درباره حرمت دائمی خمر وارد شده ناظر به مقام ثبوت درونی آن است؛ نه ناظر به مقام اثبات و دلالت دلیل.

نتیجه

چون خبث و اثم خمر به زمان معین و زمین خاص محدود نیست، در مقام ثبوت، اقتضای منع و حرمت را همواره داشته است.

رعایت مصالح مکتب و پیروان آن در هر زمان و مکانی لازم است، لذا در مقام اثبات، فراز و فرودی را پشت سر گذاشته و به تدریج به بیان نهایی رسیده است.

بعد از بیان نهایی هیچ گونه سهل انگاری در اجرای آن روا داشته نشده است و نباید بشود.

۶- حرمت شراب در تمام ادیان

خوردن مشروبات الکلی از زمان حضرت آدم (علیه السلام) تحریم شده و در هیچ عصری و از سوی هیچ پیامبری مجاز شمرده نشده است و لکن برخی انسان ها مصرف می کرده اند همان طور که گناهان دیگر را مرتکب می شدند. بندگان مؤمن خدا از آن پرهیز کرده اند و گاهی افراد غیر مؤمن هم آن را بر خود تحریم می کردند. در دین اسلام هم خوردن مشروبات الکلی تحریم شده است. برخی اعراب قبل از تحریم، آن را می خوردند ولی در همان زمان هم، دین داران از آن پرهیز می کردند. به عنوان مثال، قبل از این که آیات تحریم شراب نازل شود، حضرت علی (علیه السلام) و عثمان بن مظعون شراب نمی خوردند و آن را بر خود تحریم کرده بودند.^(۱)

برخی صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) قبل از نزول آیات تحریم، شراب مصرف می کردند و مرتکب اعمال بدی می شدند.^(۲)

۱- -المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۳۳.

۲- -المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۳۲.

برخی از عرب جاهلی هم قبل از نزول آیات تحریم، شراب را بر خود تحریم کردند مانند عامر بن ظرب عدوانی، قیس بن عامر تمیمی، صفوان بن امیه بن محرث کنانی، عفیف بن معدی کربکندی و اسلوم یامی. (۱)

این افراد عمل زنا را هم بر خود تحریم کرده بودند، با این که کافر بودند.

شاهد تاریخی بر ثبوت حرمت خمر و این که همچون نهی از شرک و زنا در میان مشرکان مکه، معروف بوده، داستان اعشی بن قیس بن ثعلبه است. (۲)

مسیحیان خوردن مشروبات الکلی را مجاز می دانند ولی در اصل دین، مشروبات الکلی، مجاز نیست. خداوند متعال دین خود را بر اساس عقل و تعقل بنا نهاده و مشروبات الکلی، عقل را زایل می کند و وقتی عقل رفت، انسان به هر جنایتی دست می زند و این با دین خدا سازگار نیست و نمی توان گفت در دین مسیحیت، خوردن مشروبات الکلی مجاز است.

منع و مأخذی که می توان با اعتماد بر آن، حرمت مشروبات الکلی در عصر حضرت عیسی (علیه السلام) را به دست آورد، روایاتی است که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم (علیهم السلام) رسیده است. براساس این روایات، شراب همواره در طول تاریخ در ادیان الهی تحریم شده و در هیچ عصری مجاز شمرده نشده است.

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۳۳.

۲- - رک: تاریخ پیامبر، ص ۱۵۲.

توجه داشته باشیم که کمتر گناهی پیدا می شود که به اندازه شرب خمر منفور باشد. در فروع کافی از ص ۳۹۲ تا ص ۴۲۴ روایات بسیار زیادی آورده است که هر انسان خردمندی می تواند از این روایات بفهمد که این گناه نمی تواند در دین عیسی (علیه السلام) مجاز شمرده شود. در این روایات آمده است که: «شُرْبُ الْخَمْرِ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ» (۱) خوردن مشروب الکلی کلید هر بدی است. امام باقر و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ الْخَمْرَ رَأْسُ كُلِّ إِثْمٍ» (۲) مشروب، سرآغاز هر گناهی است.

در همین روایت آمده است که: «خداوند به هیچ گناهی مانند شرب خمر معصیت نشده است. مشروب خوار نماز واجب را ترک می کند و چون عقل ندارد با مادر، خواهر و دختر خود زنا می کند.» (۳)

گناهی که این همه منفور است چگونه می تواند در دین عیسی (علیه السلام) حلال باشد.

در تفسیر صافی در ذیل تفسیر آیه ۲۱۹ سوره بقره، روایت مربوط به حرمت همیشگی شراب را از کافی آورده است: (ما بعثَ اللهُ نَبِيًّا قَطُّ الا وَ فِي عِلْمِ اللهِ اَنْهَذَا اَكْمَلُ لَهُ دِيْنُهُ كَانَ فِيْهِ تَحْرِيْمُ الْخَمْرِ وَ لَمْ يَزَلِ الْخَمْرُ حَرَامًا) (۴)؛

۱- - فروع کافی، ج ۶، ص ۴۰۳، ح ۹.

۲- - فروع کافی، ج ۶، ص ۴۰۲، ح ۲.

۳- - فروع کافی، ج ۶، ص ۴۰۳، ح ۷.

۴- - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۳۷

خداوند هرگز پیامبری را مبعوث نساخت مگر این که در علم خدا مقرر بود که هنگامی که دین آن پیامبر را کامل کرد، در آن تحریم خمر هم خواهد بود و خمر همواره حرام بود.»

«لم یزل»، از افعال ناقصه و به معنای استمرار است و این جمله و جمله پیش از آن به روشنی نشان می دهد که شرب خمر در همه ادیان حرام بوده و انسان ها از پیش خود آن را حلال شمرده اند. بنابراین تصور این که حرمت شراب فقط مربوط به دین اسلام است، تصویری نادرست می باشد و این که امروزه در برخی ادیان شرب خمر را حلال می شمارند، این خود یکی از نشانه های تحریف هایی است که در آیین های الهی به دست بشر صورت گرفت. (۱)

آن چه مفسران و فقهای عامه گفته اند که خمر حلال بوده قولی باطل به اجماع ماست و نقل صحیح از ائمه: و این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خمر را ام الخبائث گفته اند صریحاً دلالت بر تحریم آن در جمیع زمان ها دارد. (۲)

۷- مضرات شراب

پزشکان معتقدند الکل آثار منفی خطرناک و فراوانی برای بدن انسان دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱- ر.ک: ساحل نجات در مضرات شراب، تریاک، قمار، موسیقی، ص ۱۳۲.

۲- تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۱، ص ۴۷۳.

مغز و اعصاب

اثر اصلی عمده و کوتاه مدت الکل بر سیستم اعصاب مرکزی است. مصرف نوشابه های الکلی در ابتدا موجب نوعی آرامش و رها شدن کاذب و افراطی می گردد. ولی پس از مدتی اثرات واقعی آن بروز می کند. از جمله: ناهماهنگی در حرکات عضلات، اختلال در تصمیم گیری، آسیب اعمال حرکتی و مهارتی، کندی واکنش و فعالیت های دماغی و فکری، تشدید حالت تهاجمی و پرخاشگری، درهم و برهم حرف زدن، سوزش قلب، پر حرفی، دو تا دیدن اشیا و افراد و افزایش ادرار شایع ترین اختلال سیستم عصبی در الکلیسم مزمن، آسیب قرنیه و اعصاب چشم است. و در اثر تکرار خوردن شراب و تأثیر در سلول های مغز، آن را از کار می اندازد و موجب سکته می گردد.

معهده

الکل مخاط زبان و حس ذائقه را ضایع و بزاق دهان را کم و ترشح آن را از نظم می اندازد و نیز مخاط معده را تحریک و ترشی آن را کم می کند و در نتیجه موجب امراض مختلف معده و روده می گردد.

هضم غذا

الکل، مواد غذایی را سفت و سخت می سازد چنان چه اگر گوشتی را در مقداری الکل بیاندازیم مانند چرم می شود و در این حالت معلوم است که چه به سر معده می آید به علاوه الکل شیره ی معده را کم و نامرتب و فاسد می سازد و اجازه نمی دهد روی غذا تاثیر کند و غذای هضم نشده سر بار معده می ماند، همچنین الکل اشتها را از بین می برد.

گردش خون

متخصصان می گویند الکل به همان شکل خالص، بدون آن که تغییر ماهیت دهد وارد خون می شود و دستگاه گردش خون در معرض آسیب آن قرار می گیرد. گلبول های سفید خون را که به منزله سربازان مدافع بدن در مقابل میکروب ها می باشند را، از بین می برد و هموگلوبین خون را که محتوای آن می باشد نابود و بدن را دچار کم خونی عجیبی می نماید و در اثر فشارهای کم، موجب سکته می گردد.

دستگاه تنفس

الکل همراه خون وارد ریه ها شده، مخاط ریه را تحریک کرده و آن را متورم می سازد و این تحریک، کلسیم بدن را از بین برده و عمل ریه را مختل و منجر به مرض سل خواهد گردید.

قلب

الکل موجب می شود که مقدار زیادی چربی اطراف قلب را گرفته و در نتیجه حرکت قلب ضعیف گردد.

استخوان ها

پزشکان می گویند مصرف مشروبات الکلی سبب ضعیف شدن و شکستگی استخوان ها می شود و استخوان های شکسته در طولانی مدت به سختی درمان خواهند شد.

مشروبات الکلی به تدریج مانع کار بافت های استخوان ساز می شود و در طی چند سال استخوان ها صدمه می بینند و همچنین مصرف این مشروبات سبب کشیدگی تاندون ها می گردد.

گردن

در اثر استعمال الکل و مخصوصا آب جو، گاهی پی گردن زیاد و محتاج به عمل جراحی می گردد.

کبد و کلیه

یکی از اطبا معروف انگلیس می گوید: اشخاصی که مبتلا به امراض کلیه می شوند ۵/۸۷ درصد آن به واسطه مشروبات الکلی است. مشروبات الکلی میزان ادرار را زیاد کرده و سبب تورم بعضی اعضا چون شکم و پاها و پلک های چشم می گردد.

از کارهای مهم کبد تجزیه و خنثی کردن سمومی است که به داخل آن راه پیدا می کند اما متاسفانه در برابر سم الکل اثری ندارد و این الکل است که قدرت تحریک خود را روی کبد نیز اعمال می کند و آن را ناتوان و متورم می سازد.

عقل و هوش

الکل هوش و عقل را زائل می کند. امام رضا (علیه السلام) فرمودند: خدای عزوجل شراب را حرام نمود، زیرا شراب تباهی می آورد، عقل شراب خواران را دگرگون می سازد و آنان را به انکار خداوند عزوجل و دروغ و تهمت بستن به او و پیامبرش و امی دارد و دیگر اعمالی چون تبهکاری و قتل که از شرابخواران سر می زند.

امراض جلدی

گاهی الکل در بدن قرمزی غیر طبیعی و زشتی به وجود می آورد، و مخصوصاً بینی و گونه‌ها را به شکل نامطلوبی سرخ می کند.

امراض جلدی، مانند خارش های بی جهت، اگزما، جوش صورت و چاقی بی مورد و خطرناک نیز از عوارض الکل است .

حنجره و دستگاه صوت

حنجره التهاب پیدا می کند، و صدا درشت و گرفته می شود گاهی صدای گرفته و شبیه آن که از دهان الکی شنیده می شود علامت خرابی ریه است .

امراض مثانه

شرب الکل مثانه را تحریک می کند و علت آن بیشتر به واسطه افزایش ادرار و ماده سمی الکل است، که مخاط عضله مزبور را می ساید و ضعیف می سازد و

تأثیر شراب در نسل ها

زیان های الکل تنها گریبان گیر نوشنده آن نمی شود، بلکه در نسل های الکیسم، و فرزندان او نیز اثرات بد می گذارد. به همین مناسبت دین مقدس اسلام، برای نگهداری و حفظ جامعه از موالید معلول و ناقص الخلقه به پیروان خود توصیه کرده است که با شارب الخمر ازدواج نکنند، و دختران پاک خود را به همسری افراد الکی در نیاورند.

امام ششم (علیه السلام) می فرماید: «مَنْ تَزَوَّجَ كَرِيمَتَهُ مِنْ شَارِبِ خَمْرٍ فَقَدْ قَطَعَ رَحِمَهَا؛^(۱) هر کس دختر خود را به شراب خوار بدهد، ارتباط او را با خویش قطع کرده است.»

نوزاد و جنین

امروزه آمار نشان می دهد مرگ کودکانی که والدین آن ها مشروبات الکلی می نوشند بیشتر از سایر کودکان است که بر اثر سایر امراض از بین می روند و اطفالی که از پدران شراب خوار به وجود می آیند غالباً ضعیف، علیل و غالباً به تشنج های شدید مبتلایند و قدرت دفاعی آن ها در مبارزه با مشکلات زندگی ناچیز است و در برابر عفونت های مختلف بسیار حساس اند، نقص بدنی، انحراف ستون فقرات، کر و لالی، عوارض ناشی از غده تیروئید و همچنین ضایعات مغزی مانند عقب ماندگی، رشد نکردن ماهیچه ها، دیوانگی های حاد و غیره در آنان فراوان دیده می شود.

تأثیرات سوء الکل نه تنها روی یک نسل خواهد بود بلکه تا سه نسل وحتى گاهی به ۷ تا ۸ نسل نیز منتقل می گردد.

یکی از اطبای آلمان ثابت کرده که تاثیر الکل تا سه نسل به طور حتم باقی است؛ به شرط این که این سه نسل الکلی نباشند.^(۲)

۱- - الحدیث - روایات تربیتی، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲- - اسلام پزشکی دارو، ص ۲۸.

نیکلو می گوید: حتی در حالت مستی ممکن است آثار الکل را در منی پیدا کرد. اغلب افراد الکلی عجیب الخلقه بوده و گاهی پیش از موقع زائیده می شوند، مرگ اطفال در اولاد الکلی سه برابر بیش از معمول است، بچه های الکلی همیشه لاغری، ضعف، حساسیت فوق العاده در بیماری ها و نقص های جسمانی و روحانی را به ارث می برند، و طبق آمار حالات زیر در اغلب آن ها پیدا می شود:

عدم تقارن قیافه، کجی ستون فقرات، فلج عضو، کری و لالی، ماندن به حال بچگی، تشنج، سکت، هیستری، توقف رشد، حماقت، استعداد به جنایت و حزن دائمی و ...

۸- قمار و حرمت آن

قمار را از آن جهت که مال به آسانی و سهولت به دست می آید یا از آن رو که توان (یسار) مال باخته را می گیرد، «میسر» می گویند.

خداوند انسان را در رنج و تلاش آفرید: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ) (۱) و وی را در زمین جای داد و اسباب زندگی را برایش فراهم ساخت: (لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشٍ) (۲) چنان چه کسی بخواهد رایگان و به آسانی مال دار شود، راه صحیح ارتزاق را نیموده است، چون گر چه در

۱- - سوره البلد (۹۰)، آیه ۴.

۲- - سوره اعراف (۷)، آیه ۱۰.

قمار رضایت ابتدایی هست، ولی تجارت نیست. از این رو از مصادیق «اکل مال به باطل» شمرده می شود.

توضیح آن که: گاهی مال بدون اختیار منتقل می شود مانند ارث و زمانی با اختیار؛ نظیر بیع و مانند آن در عقود اسلامی. در نقل و انتقال اختیاری باید عین به عین یا منفعت به منفعت یا حق به حق در تحت یکی از عقود اسلامی مندرج باشد و کالا یا کاری که در عرصه عقل یا در ساحت نقل معتبر مالیت ندارد، هرگونه تعهدی درباره آن لغو است. پس تعهد طرفین بر نقل و انتقال در فروش شراب یا قمار بازی، همانا تعهدی باطل است، زیرا الترام به خوردن مال است که قرآن صریحاً از آن نهی کرده: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ) ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال یکدیگر را به ناحق مخورید، مگر، آن که تجارتي باشد که هر دو طرف بدان رضایت داده باشید. (۱) و در کتاب‌های فقهی از مکاسب محرمه شمرده شده است. (۲)

قرآن کریم به شکل‌های گوناگون، حرمت قمار را بیان کرده است: گاهی آن را گناه بزرگ (قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا)، بگو: در ارتکاب آن دو گناهی است بزرگ و سودهایی (مادی) برای

۱- -سوره نساء (۴)، آیه ۲۹.

۲- -ر.ک: جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۱۰۹-۱۱۱.

مردم، و گناه آن‌ها بزرگ تر از سودشان است(۱) و زمانی آن را پلید و کار شیطان و گاهی آن را از ابزار فتنه‌گری و شیطنت شیطان شمرده و صریحاً همه اقسام آن را حرام دانسته است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ)(۲)، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، جز این نیست که شراب و قمار و بت‌های نصب‌شده (عبادت آن‌ها و قربانی برای آن‌ها و خوردن گوشت آن قربانی) و تیرهای قرعه‌قمار، نجس و پلید و از اختراعات شیطان است، پس از آن‌ها دوری کنید، شاید رستگار گردید. جز این نیست که شیطان می‌خواهد میان شما در (ارتکاب و اعتیاد به) شراب و قمار، دشمنی و کینه بیفکند. نیز به حرمت برخی اقسام قمار اشاره کرده و آن را در ردیف محرمات شمرده است: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ ... وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسِقٌ)(۳) تقسیم با تیرهای قرعه، نوعی از قمار و از بازی‌های خاصی بود که با آن برد و باخت صورت می‌گرفت.

۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۹.

۲- - سوره مائده (۵)، آیه ۹۱-۹۰.

۳- - سوره مائده (۵)، آیه ۳. این آیه شریفه نشان می‌دهد که حصر در آیه ۹۰ از سوره مائده اضافی است نه تحقیقی. زیرا در این آیه بسیاری از محرمات را بیان کرده است که در آن آیه نیامده‌اند.

احکام قمار و پیامدهای آن

قمار یکی از انواع بازی های مخرب و خانمان سوز است که متأسفانه با عنوان فریبنده ورزش فکری، بر مفاسد آن سرپوش گذاشته می شود. از نظر اسلام، این بازی ناسالم، جزء گناهان کبیره است. قمار باعث تشدید تضادهای داخلی، اختلافات خانوادگی، ازدیاد کینه و دشمنی می گردد.

اقسام بازی

۱. بازی با وسایل مخصوص قمار همراه با شرط بندی و برد و باخت؛
 ۲. بازی با وسایل مخصوص قمار، ولی بدون شرط بندی و برد و باخت؛
 ۳. بازی با وسایلی غیر از ابزارهای مخصوص قمار، ولی همراه با شرط بندی و برد و باخت؛
 ۴. بازی بدون وسایل قمار و بدون شرط بندی و برد و باخت.
- صورت اول از نظر تمام عالمان اسلامی (شیعه و سنی) حرام است و از گناهان بزرگ محسوب می گردد.
- صورت دوم از نظر همه علمای شیعه و برخی از عالمان سنی، حرام می باشد.
- صورت سوم از نظر تمام علمای شیعه و بیشتر علمای اهل سنت، حرام است.
- صورت چهارم به اجماع عالمان تشیع و تسنن، جایز است..

پیامدهای منفی قمار

پیامدهای ناگوار و زیان‌های قمار، مسأله‌ای بدیهی و روشن است؛ تفرقه و دشمنی، خشم و نفرت، جنگ و قتل، انحطاط اخلاقی، طلاق، اضطراب و نگرانی، خودکشی و هیجان‌های عصبی و موارد بسیار دیگر، از جمله آثار ناپسند این بازی تخدیری است. برای اطلاع بیشتر خوانندگان گرامی، در این جا به نمونه‌هایی از خطرات و ضررهای اجتماعی و مالی قمار بر اساس گزارشات رسانه‌های جمعی کشورهای غربی اشاره می‌کنیم.

از مهم‌ترین پیامدهای قمار، ایجاد هیجان‌های عصبی است. روانشناسان معتقدند که هیجان‌های روانی، عامل اصلی بسیاری از بیماری‌هاست. کمبود ویتامین‌ها، زخم معده، دیوانگی، بیماری‌های عصبی و روانی، در بسیاری از موارد، ناشی از هیجان است.

یکی از دانشمندان آمریکایی می‌گوید: «در هر سال، در این کشور، تنها دو هزار نفر در اثر هیجان‌های قمار می‌میرند.»

به طور متوسط قلب یک (پوکر باز) متجاوز از صد بار در دقیقه می‌زند.

گاهی قمار باعث سکت قلبی و مغزی می‌شود. به گفته دانشمندان، شخصی که مشغول بازی قمار است، نه تنها روح وی دستخوش تشنج است، بلکه تمام جهازات بدن او در حالت فوق‌العاده به سر می‌برند؛ ضربان قلبش بیشتر می‌شود، مواد قندی در خون او می‌ریزد، در ترشحات غدد داخلی اختلال ایجاد می‌گردد و دچار بی‌اشتهایی می‌شود. شخص قمارباز، در پایان قمار و پس از یک جنگ اعصاب و حالت بحرانی، به خواب می‌رود و غالباً

برای تسکین اعصاب و ایجاد آرامش جسم و جانش، متوسل به الکل و سایر مواد مخدر می شود.

یکی از دانشمندان می گوید: «قمارباز انسانی مریض است که دائماً به مراقبت روحی و روانی نیاز دارد. تنها باید سعی کرد تا به او فهمانید که یک خلاً روانی او را به سوی این عمل ناهنجار سوق می دهد.»

یکی از مؤسسات آمارگیری جهانی ثابت کرده است که سی درصد جنایت ها با قمار رابطه مستقیمی دارد. همچنین این بازی مخرب از جمله عوامل به وجود آمدن هفتاد درصد جنایات دیگر به شمار می رود. (۱)

آثار قمار

مشکلات روانی: افسردگی، اضطراب، خود کم بینی، تمایل به خودکشی، افزایش مصرف مواد، الکل و بعضی از دواهای اعصاب (معروف به داروهای روانگردان) و ...

مشکلات سلامت جسمی: بی خوابی، سردرد، ناراحتی معده و قلب ...

مشکلات مراقبت شخصی: سوء تغذیه، کمبود خواب، سلامت فردی و ...

مشکلات اجتماعی: بحث وجدل، روابط تیره و تار، جدایی، طلاق، ...

مشکلات مالی: کمبود درآمد، عدم توانایی پرداخت قرض، ورشکستگی و ...

مشکلات قانونی: درگیری با قانون از دستگیری، زندانی شدن (مثلاً به خاطر دزدی، قتل و ...)

مشکلات شغلی یا تحصیلی: ادامه ندادن درس و تحصیل، اخراج شدن از کار، پایین آمدن سطح نمرات و ...

و از بین رفتن اعتبار شخصی: مانند احساس درماندگی و بیچارگی، عدم امنیت ...

نتیجه گیری

۱- یک قاعده اسلامی که از آیه ۲۱۹ سوره بقره استنباط می گردد این است که: «هر چیزی زیانش از نفعش بیشتر باشد، حرام است». اسلام چیزی را مشروع می دارد که کاملاً دارای نفع و یا نفع آن از زیانش بیشتر باشد و هر چیزی را که کاملاً مضر، و یا ضررش بیش از نفع آن باشد، حرام می نماید.

تحریم شراب به صورت تدریجی بوده است و نخستین آیه ای که درباره شراب نازل گردید، آیه ۲۱۹ سوره بقره بوده است.

۲- در عصر جاهلیت شراب خواری و قمار بازی رواج کاملی داشت و اگر به منافع این دو اشاره نمی شد، شاید برخی کوتاه فکران تصور می کردند، مسأله شراب و قمار به صورت یک جانبه بررسی شده است.

۳- افکار انسان همواره بر محور سود و زیان دور می زند و برای نجات او از چنگال مفسد اخلاقی بزرگ باید از همین منطق استفاده کرد.

۴- مراد منافع ظاهری و سطحی در نزد مشرکان است نه منافع واقعی و حقیقی.

۵- مسأله حرمت خمر و شراب، در همه ادیان الهی حرام بوده، و هیچ آیینی که از تحریف بشر مصون مانده باشد، شرب خمر را جایز نمی داند.

۶- از روایات استفاده می شود حتی بعد از تحریم شراب، مسأله ممنوعیت آن برای برخی مسلمانان، بسیار دشوار بوده تا آن جا که می گفتند: «ما حرم علینا شیء اشد من الخمر؛ هیچ حکمی بر ما سنگین تر از تحریم شراب نبود.»

۷- ضرر و زیان فردی و اجتماعی شراب بر کسی پوشیده نیست، که در مقاله به آن اشاره شده است.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، ریاض، مکتبه نزار، بی تا.
۲. ابن العربی، محمد بن عبدالله، احکام القرآن، بی جا، بی نا، بی تا.
۳. امین، احمد، اسلام پزشکی بی دارو، قم، نسل جوان، ۱۳۶۸.
۴. امین، نصرت، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، انتشارات نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱.
۵. انصاری، عبدالله بن محمد، کشف الاسرار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۶. آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱.
۷. ثقفی تهرانی، محمد، تفسیر روان جاوید، سوم، تهران، انتشارات برهان، ۱۳۹۸ ق.
۸. جعفری، یعقوب، کوثر، بی جا، بی نا، بی تا.
۹. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، دوم، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۸.
۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، قم، انتشارات آل البیت، ۱۴۰۹ ق.
۱۱. حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، تهران، انتشارات کتاب فروشی لطفی، ۱۴۰۴ ق.

۱۲. رازی، ابوالفتح، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد، انتشارات بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.

۱۳. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، المفردات فی غریب القرآن، مترجم غلام رضا خسروی حسینی، سوم، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۳.

۱۴. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، سوم، بیروت، انتشارات دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.

۱۵. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۱۶. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، ترجمه مترجمان، دوم، مشهد، انتشارات بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.

۱۷. _____، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۱۸. قرائتی، محسن، تفسیر نور، یازدهم، تهران، انتشارات مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، ۱۳۸۳.

۱۹. قرشی، علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، سوم، تهران، انتشارات بنیاد بعثت، ۱۳۷۷.

۲۰. _____، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.

۲۱. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.
۲۳. فلسفی، محمد تقی، الحدیث - روایات تربیتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
۲۴. کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، انتشارات کتاب فروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶.
۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دوم، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.
۲۶. _____، فروع کافی، قم، قدس، ۱۳۸۰.
۲۷. محلاتی، ذبیح الله، ساحل نجات در مضرات شراب، تریاک، قمار، موسیقی، تهران، بی نا، ۱۳۳۲.
۲۸. نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ق.
۲۹. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۶۲.

۵. سؤال از یتیم

اشاره

صدیقه سجادی منش (۱) - بتول اصلی (۲)

(... يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَغْنَتْكُمُ إِنَّا اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)

(بقره (۲)/۲۲۰)

و از تو مسأله ایتام را می پرسند بگو اصلاح امور آنان بهتر است از رها کردن آنان از ترس این که مبادا از مال آنان به طرف شما آید و اگر با آنان اختلاف کنید برادران شمایند و خدا مفسد شما را از مصلحتان می شناسد و اگر خدا می خواست شما را به مشقت می انداخت.

۱- - سطح ۲ حوزه علمیه

۲- - کارشناسی ارشد ادبیات عرب

چکیده

دین مقدس اسلام، مسأله یتیمان را به عنوان مسأله ای اساسی و مهم مطرح کرده و مسلمانان را در مورد سرنوشت آنان از همه نظر مسئول دانسته است. افزون بر تأمین معاش، به بذل محبت نیز دستوراتی داده است که این جز در خانواده ای سالم تأمین نمی شود. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و دیگر معصومین: در این راستا الگو بوده و به موضوع یتیمان توصیه می نمودند و مسلمانان را به تکریم آن ها ترغیب می فرمودند. در حدیثی از آن حضرت آمده است: «محبوب ترین خانه ها، خانه ای است که یتیمی در آن با عزت و احترام زندگی کند». علاوه بر آن از وظایف مسلمانان و مؤمنان برطرف کردن مشکلات و موانع زندگی آن ها و تلاش برای حفظ اموال و حقوق ایشان است.

با توجه به منابع تفسیری به دغدغه ذهنی جامعه آن روز، در پی سؤال از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به این نتیجه می رسیم که خوردن مال یتیم از گناهان کبیره شمرده شده و تصرف در اموال او باید به نفع یتیم باشد و نباید در صورت امکان از تحت تکفل گرفتن آنان به دلیل وعیدهای قرآنی سر باز زد.

در ایران همچون دیگر کشورهای جهان مراکزی برای نگهداری این گونه فرزندان به وجود آمده است، با مقایسه قبل و بعد از انقلاب از چگونگی ارائه خدمت به این عزیزان، می توان نتیجه گرفت، هر چند خدماتی صورت گرفته، ولی بسیار ناچیز است، و باید با فرهنگ سازی زمینه ی عمل به سفارش های اوصیاء الهی بیشتر فراهم شود.

کلید واژها: پرسش - پاسخ - قرآن - سنت - یتیم

دین مقدس اسلام، مسئله یتیمان را به عنوان مسأله ای اساسی و مهم مطرح کرده و مسلمانان را در مورد سرنوشت آنان از همه نظر مسئول دانسته است. افزون بر تأمین معاش و بذل محبت، دستوراتی برای برطرف کردن مشکلات و موانع زندگی آن ها و تلاش برای حفظ اموال و حقوق ایشان داده است. و نیز هنگامی که مردم توان رسیدگی به یتیمان را نداشته باشند یا از انجام وظیفه خود سرباز زنند، این دولت اسلامی است که باید امر سرپرستی و تربیت آنان را بر عهده گیرد. با توجه به آموزه های قرآنی، در می یابیم که ملت ها برای بقا و جاودانه شدن خویش، باید در راستای هم بستگی افراد بکوشند، این عمل در صورتی امکان دارد، که هر کس در مورد پدر و مادر (که شعاع همبستگی آن ها نسبت به وی نزدیک تر است) و به خویشاوندان و بعد از آن ها نسبت به همه افراد جامعه، نیکی کند و همگان پر و بال یکدیگر باشند و افراد ضعیف از جمله یتیمان و بی سرپرستان را تحت حمایت قرار دهند.

اسلام بیش از هر دین و آیین دیگر و بهتر از هر مؤسسه رفاهی و اجتماعی، رهنمودهای عملی و سازنده برای بهبود شرایط زندگی یتیمان و کاهش مشکلات آن ها دارد. در دین اسلام، جامعه از اهمیت ویژه ای برخوردار است و برای پاک سازی اجتماع از هر گونه آسیب، لازم است عوامل بزهکاری از مسیر افراد جامعه حذف شود و تأکید بر مؤمنان برای رسیدگی به وضعیت ضعیفان جامعه، و به ویژه یتیمان، به همین منظور است. روایاتی که از رسیدگی و توجه امام علی بن ابی طالب ۷ به فرزندان یتیمان سخن می گوید، فراوان است. در همین راستا در شأن نزول سوره انسان است

که آن بزرگوار همراه خانواده عزیزشان سه روز غذای خود را به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند.

بررسی لغوی

یتیم

«یتیم» در اصل به معنای تنها و منفرد است و از یَتَمُّ، یَتِيمٌ، يَتِيمًا و يَتِيمًا می باشد و در افراد انسان، به انقطاع و جدایی کودک از پدر یا از دست دادن او قبل از سن بلوغ اطلاق می شود. (۱)

محمد طاهر بن عاشور در معنای یتیم می نویسد: از نظر عرب ها، کودکی که تنها مانده و پدرش را که حامی و دفاع کننده و نفقه دهنده او بوده، از دست داده یتیم است و این مطلب درباره مادر صدق نمی کند، زیرا با از دست دادن او بی سرپرست نمی ماند. (۲)

یتیم در اصطلاح مفسران نیز دارای معنای ویژه ای است؛ چنان که مرحوم علامه طباطبایی می گوید: یتیم به کسی گفته می شود که پدرش را از دست داده و این واژه برای شخصی که مادرش مرده، به کار نمی رود، برخی معتقدند که در میان افراد انسان، یتیم کسی است که پدرش مرده و در حیوانات به کسی که مادرش را از دست داده اطلاق می گردد. (۳)

۱- مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۷۵.

۲- تفسیر التحرير و التنوير، ج ۴، ص ۲۱۹.

۳- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۱۹.

سؤال کنندگان

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: هنگامی که آیه ۳۴ سوره اسراء (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) «و به مال یتیم جز به بهترین طریق نزدیک نشوید» و آیه ۱۰ سوره نساء (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصِيلُونَ سَیْرًا) «کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می خورند، تنها آتش می خورند و به زودی به آتش سوزانی می سوزند» نازل شد، که در آن از نزدیک شدن به اموال و دارایی یتیمان مگر در صورتی که برای آنان نفعی داشته باشد، و نیز از خوردن اموال آنان نهی شده بود، مردمی که یتیمی در خانه داشتند، از کفالت وی فاصله گرفتند و او را به حال خود گذاشتند، و حتی گروهی آنان را از خانه خود بیرون کردند، و آن‌ها که بیرون نکردند، در خانه برای آنان وضعی به وجود آورده بودند که کمتر از بیرون راندن نبود، زیرا غذای او را که از مال خودش تهیه می شد، با غذای خود مخلوط نمی کردند، و حتی جداگانه برای آنان غذا می پختند و پس از آن که آن یتیم در گوشه ای از اطاق غذای مخصوص خویش را می خورد، اگر غذای او اضافه می آمد، برای او ذخیره می کردند تا دفعه بعد بخورد و اگر فاسد می شد به دور می ریختند. همه این کارها برای آن بود که گرفتار مسئولیت خوردن مال یتیم نشده باشند. این عمل هم برای سرپرستان و هم برای یتیمان مشکلات فراوانی به بار می آورد، به دنبال این جریان آن‌ها

خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده و از این طرز عمل سؤال کردند در پاسخ آن ها این آیه نازل شد. (۱)

مورد سؤال

اشاره

در جاهلیت عرب جنگ و خونریزی و غارت همیشه ادامه داشت، بنابراین تعداد یتیمان زیاد می شد، بزرگان عرب، دختران پدر مرده را با هر چه که داشتند می گرفتند و اموال آن ها را با اموال خود مخلوط نموده و می خوردند و نه تنها رعایت عدالت را نمی کردند بلکه گاه می شد که بعد از تمام شدن اموالشان خود آنان را طلاق می دادند و گرسنه و برهنه رهانشان می کردند، در حالی که آن یتیمان، نه خانه ای داشتند که در آن سکنی گزینند و نه رزقی که از آن ارتزاق نمایند و نه همسری که از عرض آنان حمایت کند، و نه کسی که رغبت به ازدواج با آنان نماید تا بدینوسیله مخارجشان را تکفل کند. (که آیات مربوط به یتیمان نازل شد).

این جا است که قرآن کریم با شدیدترین لحن از این عادت زشت و خبیث و از این ظلم فاحش نهی فرمود و در خصوص ظلم به ایتام و خوردن مال آنان نهی خود را شدیدتر کرد، و نهی از خوردن اموال آنان را در آیاتی دیگر تشدید و تاکید نمود از آن جمله است این آیات: (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَّا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصِيلُونَ سَعِيرًا) (۲) آنان که اموال یتیمان

۱- - تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۶۴.

۲- - سوره نساء (۴)، آیه ۱۰.

را به ستم می خورند شکم خویش پر از آتش می کنند و به آتشی فروزان خواهند افتاد؛ و (وَ آتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا).^(۱) مال یتیمان را به یتیمان دهید و حرام را با حلال مبادله نکنید و اموال آنها را همراه با اموال خویش مخورید که این گناهی بزرگ است.

اهمیت سؤال از یتیم

یتیم بودن از پدیده های اجتماعی محسوب می شود که از گذشته در جوامع انسانی مطرح بوده است، جوامع نیز به تناسب با چنین قشری برخوردی متفاوت داشته اند، برخی از دیده ترحم و عطوفت ایتم را گرامی داشته و بعضی هم بر مشکلات ایتم افزوده اند، دین مقدس اسلام به عنوان آیینی جهانی که برای تمام بخش های جامعه انسانی برنامه دارد، بی تردید درباره یتیمان و مسائل مادی و معنوی آن ها برنامه و توصیه های فراوانی دارد که برخی در قرآن کریم بیان شده و بعضی نیز در روایات و سخنان پیشوایان معصوم (علیهم السلام) آمده است. توجه و اهمیت دین اسلام درباره یتیم ها نیز افزون بر آن که از رحمت و لطف خدا سرچشمه می گیرد، جنبه دیگری نیز دارد و آن نگاه پیش گیرانه از عواقب رها شدن یتیم ها به حال خود می باشد، چون اگر چنین افرادی به حال خود رها شوند در آینده هزینه های سنگینی را بر جامعه وارد

خواهند ساخت و می توانند عامل بسیاری از ناهنجاری های جامعه شوند، به همین خاطر، قرآن کریم به این محور نیز توجه کافی داشته است. (۱)

پاسخ وحی

سؤال از حقوق یتیمان و کیفیت معاشرت با آنان است: آیات مکی و مدنی پیش از نزول سوره «بقره» درباره یتیمان (برابر حدس مؤید به نقل) چند دسته اند:

۱- آیاتی که انسان ها را از بی مهری و اذیت و ستم به یتیمان باز داشته اند؛ مانند (فَذَلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ) (۲)، فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۳)، كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (۴) آیه اخیر، مشرکان را به جهت گرامی نداشتن یتیم سرزنش می کند. راز این که خداوند در این آیات از قهر و بی مهری به یتیم نهی می کند، با آن که بی مهری به هیچ کس روا نیست، این است که قهر به یتیم، خصوصیتی ممتاز دارد، مظلوم زمانی مقتدر است و تکیه گاهی دارد. قلب مظلوم مقتدر بر اثر بی مهری قاهر نمی شکند، زیرا قلب او به مرکز قدرتش (مال، فرزند، قبیله، پست و مقام) تکیه دارد و دلش در سایه اعتماد به این امور تشفی و تسلی می یابد و به نیایش و توسل نمی پردازد.

۱- - تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۴۶۳.

۲- - سوره ماعون (۱۰۷)، آیات ۱ و ۲.

۳- - سوره ضحی (۹۴)، آیه ۹.

۴- - سوره فجر (۸۹)، آیه ۱۷.

۲- آیاتی که انسان‌ها را به گرمی داشت (پرستاری، پذیرایی و احسان) یتیمان تشویق کرده اند؛ مانند (و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ (۱))، و لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ ... وَ ءَاتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ (۲)) و نیز آیه ای که رسیدگی به یتیمان را از مصادیق آزادی انسان از بند هوا و هوس شمرده است: (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُ رَقَبَةً * أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۳)) زیرا انسان آزمنده و خیال زده و گرفتار شهوت و غضب، برده هواهای نفسانی است نه آزاده، پس «اقتحام عقبه» آزاد کردن انسان و طعام دادن در روز گرانی و سختی است، زیرا انفاق و اطعام در زمان فراوانی و ارزانی، پیمودن گردنه نیست بلکه روز قحطی و گرانی، گسترده سفره و غذا دادن به کسی که توقع جبران ندارد، عبور از گردنه است.

آری رسیدگی به یتیمان خویشاوند و مسکین زمینگیر و خاک نشین، پیمودن گردنه است، اگر نیت خالص و قصد قربت باشد، زیرا راهیابی به بهشت، افزون بر حسن فعلی، نیازمند حسن فاعلی نیز هست و آن با ایمان و نیت خالص حاصل می شود.

۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۸۳.

۲- - سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۷.

۳- - سوره بلد (۹۰)، آیه ۱۱ تا ۱۶.

۳- آیاتی که سیره اولیا و بزرگان را در برخورد با یتیمان بیان کرده اند؛ مانند (و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا و اَسِيرًا) (۱) که گویای سیره اهل بیت عصمت و طهارت: در گرامیداشت فقیران، یتیمان و اسیران است.

۴- آیاتی که به شدت از تصرف و سوء استفاده در مال یتیم نهی کرده اند؛ مانند (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا) (۲) که سودجویان از اموال یتیمان را به آتش قهر الهی تهدید می کند؛ و نیز آیه ای که مفادش چنین است: اموال یتیمان را بدهید و چنانچه با آنان شریک هستید یا مال آنها نزد شماست، کالای خوب و ارزشمندشان را به کالای بد و کم قیمت خودتان تبدیل نکنید و مبادا اموال آنان را به مال خودتان ضمیمه کنید، زیرا این کار گناه بزرگی است: (وَ اتُّوْا الْيَتَامَى اَمْوَالَهُمْ وَاَلَّا تَتَّبِعُوْا الْخَبِيْثَ بِالطَّيِّبِ وَاَلَّا تَاْكُلُوْا اَمْوَالَهُمْ اِلَى اَمْوَالِكُمْ اِنَّهٗ كَانَ حُوْبًا كَبِيْرًا) (۳) هر گونه غصب و تعدی به مال و حق دیگری معصیت است؛ ولی دست اندازی به دارایی یتیم گناهی بزرگ است.

آیه مورد بحث که کیفیت معاشرت با یتیمان را بیان کرده است، راه گشای چهار دسته آیات پیشین است، زیرا وقتی آیات دسته اوّل و چهارم نازل شدند و مردم را به شدت از نزدیک شدن و تصرف در مال یتیم منع کردند،

۱- - سوره انسان (۷۶)، آیه ۸.

۲- - سوره نساء (۴)، آیه ۱۰.

۳- - سوره نساء (۴)، آیه ۲.

گروهی که شریک مال یتیمان بودند، آنان را بدون سرپرست رها کردند؛ حتی برخی سفره هایشان را از یتیمان جدا کردند و این امر، از طرفی برای یتیمان و از سویی برای سرپرستان آنها بسیار دشوار بود، از این رو زمینه این پرسش فراهم شد که چگونه در اموالشان تصرف کنند که مال یتیمان حفظ شود، با آن که خداوند هر گونه حرجی را از انسان ها برداشته است. خدای سبحان پاسخ داد که معاشرت با آنان برای اصلاح امورشان، خیر است و اگر با آنها به همین جهت همزیستی کنید، برادران دینی شمايند: (قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَارْحَمُوا) (۱) از نزدیک شدن ظالمانه به مال یتیم نهی شده است؛ نه رفتار عادلانه و از روی احسان: (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (۲) و لازم نیست مردم سفره های خود را از سفره یتیمان جدا و آنان را بی سرپرست رها کنند. این استثنا به آیه مورد بحث معنای روشنی می بخشد.

پس معلوم می شود آیه شریفه آن همزیستی با یتیم را تجویز می کند که همزیستی برادرانه باشد، همزیستی دو برادر که در حقوق اجتماعی بین مردم برابری آن چه از مالش برداشته می شود، مانند و برابر همان مالی است که به او می دهند. پس معنای آیه چنین است که همزیستی با ایتام اگر ضروری شد جایز است (و این همان تخفیف نامبرده است)، ولی باید نظیر همزیستی دو برادر باشد یعنی با تساوی حقوق باشد، آن وقت است که دیگر جای ترس و

۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۲۲۰.

۲- - سوره انعام (۶)، آیه ۱۵۲.

دلواپسی نیست، چون این عمل اگر به فرض، اصلاح باشد، آن هم اصلاح حقیقی نه صوری، عمل خیری است، و حقیقت امر هم بر خدا پوشیده نیست، تا بترسید مبادا صرفاً به خاطر این که همزیستی کرده اید از شما مؤاخذه کند، خدای سبحان مفسد را از مصلح تمیز می دهد. (۱)

نتیجه گیری

از آن چه بیان شد دانسته می شود که احترام به یتیم در اسلام دارای جایگاه بلندی است تا آن جا که حق و حقوقی در قرآن برای یتیمان مشخص شده است و کسی حق ندارد به مال یتیم تجاوز کند. همچنین روایات زیادی از ائمه معصومین: به دست ما رسیده مبنی بر این که به یتیمان توجه فراوانی شود تا از رحمت های الهی و الطاف نورانی خداوند بهره مند شویم. لذا لازم است با رعایت حقوق هم دیگر از جمله یتیمان و کسانی که سرپرستی ندارند، جامعه ای رو به رشد و دور از هر گونه بی عدالتی داشته باشیم.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن عاشور، محمد الطاهر، تفسیر التحرير و التنوير، الدار التونسيه للنشر، بی تا.

۲. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، المفردات فی غریب القرآن، مترجم غلام رضا خسروی حسینی، سوم، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۳.

۳. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.

۶. سؤال از محیض

اشاره

سکینه بیک خورمیزی (۱)

(وَيْسِتُلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ) (بقره (۲)/۲۲۲)

و از تو، در باره خون حیض سؤال می کنند، بگو: «چیز زیانبار و آلوده ای است از این رو در حالت قاعدگی، از آنان کناره گیری کنید! و با آن ها نزدیکی ننماید، تا پاک شوند! و هنگامی که پاک شدند، از طریقی که خدا به شما فرمان داده، با آن ها آمیزش کنید! خداوند، توبه کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد.

چکیده

یکی از سؤالاتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در طول دوران حیات خود از طرف مردم با آن مواجه بودند، سؤال از زن حائض و نزدیکی کردن با وی بود، چرا که برخی مثل یهود و نصارا با زن در دوران عادت ماهانه برخورد غیر اخلاقی داشتند و این که زن را تا وقتی از خون حیض پاک شود، بدون در نظر گرفتن آب و غذای وی از خانه بیرون می کردند. با نزول این آیه، وظیفه مردان در قبال زنان حائض جهت مسئله مقاربت با آن ها مشخص شد و آن هم حرمت نزدیکی با آنان بود نه این که کلاً آن ها را طرد کنند.

کلیدواژه ها: محیض - اذی - اعتزلوا - يطهرون.

مقدمه

با سیری در آیات قرآن درمی یابیم که خداوند زن و مرد را در انسانیت برابر آفریده و هیچ برتری بر هیچ کس قرار نداده است (یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ) (۱) و دین اسلام را به عنوان بهترین و کامل ترین دین معرفی می کند. (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ

۱-۱- ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (این ها ملاک امتیاز نیست)، گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است! (حجرات (۴۹) / ۱۳).

الْإِسْلَامُ) (۱) (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (۲)

در آیه مورد بحث که یکی از آیات الاحکام می باشد، نیز جانب مساوات و عدم افراط و تفریط کاملاً هویدا است؛ چرا که در جامعه ای که به زنان بها داده نمی شد و حتی برخی دختران را زنده به گور می کردند و یا زن را از آن چه خدایش آفریده بود، تنزل داده و او را هم چون حیوان و کالا و بلکه پست تر می دانستند، خداوند با ارسال پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نزول کتاب آسمانی خود، ارزش زن را بالا- برده و به مردان رعایت حقوق آن ها را گوشزد می کند. از جمله این حقوق، رعایت حال روحی و جسمی زن در مدت عادت ماهانه است که یهودیان و نصارا و برخی از اعراب برخورد بسیار بدی با زنان در این ایام داشتند.

در این مقاله سعی شده به مسأله محیض (زن حائض) و رفتار مردان جهت مقاربت با آنان در این دوران با بیان حکم فقهی آن با توجه به آیه مورد نظر، پرداخته شود.

۱- همانا دین در نزد خداوند، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. (آل عمران (۳)/۱۹).

۲- و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیان کاران است. (آل عمران (۳)/۸۵).

المحيض

«محيض» مصدر ميمي و به معنی عادت ماهيانه است،^(۱) در معجم مقاييس اللغه آمده است که اين واژه، در اصل به معنی خارج شدن آب قرمز از درختی است به نام سمره، (سپس به عادت ماهيانه زنان اطلاق شده است) ولی در تفسير فخر رازی آمده که حيض در اصل به معنی سيل است، و لذا هنگامي که سيل جريان پيدا کند، گفته می شود حاض السيل، و حوض را نیز به همین مناسبت حوض می گویند که آب به سوی آن جريان پيدا می کند.^(۲)

ولی از گفته راغب در مفردات عکس اين استفاده می شود که اين واژه در اصل به معنی همان خون عادت است (سپس به معانی ديگر اطلاق شده).

و در هر حال منظور در اینجا، همان خون است که قرآن، آن را اذی (چیز آلوده یا زیان آور) معرفی کرده،^(۳) یعنی چیز ناپاکی که برای مبتلا شونده، نفرت انگیز و آزار دهنده است.^(۴)

بنا بر گفته های فوق مشخص می شود که؛ حيض جريان خون معروفی است که صفات مخصوصی دارد، و زنان حائض آن صفات را می شناسند، و چون اين مصدر مختص زنان است لذا اسم فاعل آن را مذکر می آورند، و

۱- - تفسير نمونه، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲- - معجم مقاييس اللغه، ج ۲، ص ۱۲۰.

۳- - تفسير نمونه، ج ۲، ص ۱۳۸.

۴- - تفسير جوامع الجامع، ترجمه مترجمان، ج ۱، ص ۲۸۴.

می گویند زن حائض، هم چنان که می گویند زن حامل. (۱) و در لغت عرب برای زنی که خون حیض می بیند هشت نام مرادف وجود دارد:

۱- حائض ۲- عارک ۳- فارک ۴- طامس ۵- دارس ۶- کابر ۷- ضاحک ۸- طامث. (۲)

اذی

مفسرین در ترجمه و تفسیر اذی واژه های گوناگونی را به کار برده و تعریف های مختلفی را اظهار داشته اند. ولی به نظر می رسد که در واقع بازگشت همه آنان به یک کلمه بوده و فقط در به کارگیری الفاظ اختلاف سلیقه دارند.

در مجمع البیان آمده: «کلمه «اذی» را «قتاده و سدی» به معنای کثیف و نجس گرفته اند و مجاهد به معنای «خون» و قاضی به معنای رنج و آزار دانسته که زنان در این ایام متحمل می شوند.» (۳)

علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) آن را به معنی ضرر گرفته است. (۴)

اعتزلوا

کلمه (اعتزال) که جمله (فاعتزلوهن) امر از آن است، به معنای عزلت گرفتن، و دوری گزیدن از معاشرت است، و نیز وقتی گفته می شود: (عزلت

۱- - تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۱۱.

۲- - احکام القرآن، ص ۱۵۹.

۳- - مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۰۷.

۴- - تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۱۱.

نصیبه)، معنایش این است که من سهم او را مشخص نموده، و از سایر سهام جدا کردم، و کنار گذاشتم، و مراد از اعتزال ترک نزدیکی از محل خون است. (۱)

المحيض

المحيض دوم که در آیه آمده با المحيض اولی متفاوت است چرا که در اولی مصدر میمی و به معنای حیض بود اما در دومی اسم زمان یا مکان است که بر وزن مَفْعَل آمده است. (۲)

در منهج الصادقین آمده است:

«محيض (دوم) مصدر است چون مجی ء و مبيت و اسم زمان است و اسم مکان و محيض اول اسم مکان و زمان نیست بلکه مصدر است به علت برگشت ضمير به آن و محيض دوم احتمال دارد که مصدر باشد بر تقدیر مضاف یعنی (فی زمان المحيض) و یا اسم زمان و مکان باشد بدون احتیاج به تقدیر.» (۳)

يطهرن

بنا بر قرائت کسانی که «حتى يَطَهَّرْنَ» [به تشدید] خوانده اند در اصل «يَنْطَهَّرْنَ» و معنایش این است که با زنان نزدیکی نکنید تا این که غسل کنند.

۱- - تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۱۱.

۲- - تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۱۳.

۳- - تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۲، ص ۴.

«فَإِذَا تَطَهَّرْنَ» هنگامی که غسل کردند یا وضو گرفتند و یا خود را پس از قطع شدن خون شستند و تمیز کردند. (۱)

جمله «یطهرن» به گفته بسیاری از مفسران به معنی پاک شدن زنان از خون حیض است، و اما جمله «فَإِذَا تَطَهَّرْنَ» را بسیاری به معنی غسل کردن گرفته اند، بنا بر این طبق جمله اول، به هنگام پاک شدن از خون، آمیزش جنسی جایز است هر چند غسل نکرده باشد و طبق جمله دوم، تا غسل نکند جایز نیست.

بنا بر این آیه خالی از ابهام نیست، ولی با توجه به این که جمله دوم تفسیری است بر جمله اول و نتیجه آن - لذا با فاء تفریع عطف شده - به نظر می رسد که تطهرن نیز به معنی پاک شدن از خون است، بنا بر این با پاک شدن از عادت، آمیزش مجاز است، به خصوص اینکه در آغاز آیه هیچ سخنی از وجوب غسل در میان نبود و این همان قولی است که فقهای بزرگ نیز در فقه به آن فتوا داده اند که بعد از پاک شدن از خون حتی قبل از غسل، آمیزش جنسی جایز است، ولی بدون شک، بهتر این است که بعد از غسل کردن باشد. (۲)

یطهرن با تشدید به معنی یغتسلن است یعنی (یتقین من الدم) و حیث ظرف مکان است. (۳)

۱- - تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲- - تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

۳- - تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۲، ص ۴.

مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ

مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ... - (از جایی که خدا شما را بدان امر کرده است) در معنای این جمله اقوالی گفته شده است:

۱- از جایی که در حال عادت حرام بوده و طریق عادی (ابن عباس، مجاهد قتاده و ربیع).

۲- در حال پاکی نه عادت (سدی، ضحاک).

۳- از راه نکاح نه زنا و فسق (ابن الحنفیه) و معنای اول با ظاهر آیه مناسب تر است.

۴- در حالی با آنان نزدیک شوید که برای آن ها جائز و حلال است و در غیر آن حال، مانند وقتی که روزه اند یا محرم و یا معتکف، با آنان آمیزش نکنید. «فَإِذَا» میگوید مراد از (مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ) بیان جواز نزدیکی به صورت عادی نیست و آلا می فرمود: «فِي حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ» (۱).

المتطهرين

در معنی متطهرين سه نظر ابراز شده اول آنان که با آب تطهیر می کنند تا نماز بخوانند، دوم آنان که از طریق مجرای غیر عادی با همسرانشان آمیزش نمی کنند، سوم آنان که توبه شان را نمی شکنند و خود را پاک می سازند از بازگشت به آنچه از آن رجوع کرده بودند، یعنی آن عمل باطلی که به آن آلوده

۱- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه مترجمان، ج ۲، ص ۳۰۸.

بوده اند، بازگشت نمی کنند. به نظر ابن عربی، معنای اولی اخص و اظهر است و اهل تأویل نیز به همین معنی اولی حمل کرده اند. (۱)

در مجمع البیان آمده است: «عطا و اصحاب ما در تفسیر آیه معتقدند که مراد از «متطهرین» پاکیزگان در اثر به کار بردن آب و شستشوی با آن است. ولی سعید بن جبیر می گوید منظور پاک شدگان از گناه است. بعضی دیگر دو کلمه «تَوَابین و متطهرین» را چنین معنا کرده اند: توبه کنندگان از گناه کبیره و پاکان از گناه صغیره.» (۲)

از این آیه استفاده می شود که لازم است در حال حیض از زنان کناره گیری گردد تا وقتی که پاک شوند که آخر حدّ حرمت است. (۳)

سؤال کنندگان

یهود چون این سخنان پیامبر به گوش آن ها رسید گفتند: آیا ما به گفته آنان از اجتماع با زنان اجتناب کنیم؟ چهره رسول خدا از شنیدن این سخن متغیر شد به طوری که ما گمان کردیم بر آن دو نفر خشم گرفته، ولی وقتی آن دو نفر بیرون می رفتند، شخصی ظرفی شیر جهت آن جناب هدیه می آورد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در پی آن دو نفر فرستاد، تا از آن شیر بنوشند آن دو فهمیدند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آنان خشمگین نشده است. (۴)

۱- احکام القرآن، ص ۱۷۲.

۲- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه مترجمان، ج ۲، ص ۳۰۸.

۳- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه مترجمان، ج ۲، ص ۳۰۹.

۴- درالمنثور، ج ۱، ص ۲۵۸.

مورد سؤال

اشاره

هنگامی که این آیه نازل شد، مسلمانان به ظاهر آیه عمل کرده و زنان را در حال حیض از خانه بیرون می کردند تا این که عربی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و اظهار داشت: یا رسول الله سرما شدید است و لباس اندک، اگر به زن حائض که در بیرون از خانه است لباس کم بدهیم از سرما می میرد و اگر به او لباس بیشتری بدهیم اهل منزل از سرما هلاک می شوند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من به شما امر کردم که در دوران حیض زنان از مقاربت و همبستر شدن با آن ها خودداری کنید، به شما امر نکردم که آنان را از خانه ها بیرون نمائید مثل کاری که عجم ها می کنند.»^(۱)

بررسی روایی

در کافی روایت شده که از حضرت صادق^۷ پرسیدند: «کسی که زنش حائض است چه بهره ای از او می تواند ببرد؟ فرمود: همه چیز جز همان موضع معین.»^(۲)

۱- متن این حدیث در تفسیر صافی نیز آمده است. (تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۲، ص ۳).

۲- تفسیرالمیزان، ج ۲، ص ۳۰۵.

و نیز در تہذیب بہ سند خود از عمر بن یزید روایت کردہ گفت: از حضرت صادق ۷ سؤال نمودم برای شوہر در ہنگام حیض ہمسر چہ چیز از عیالش جایز و حلال است؟ فرمود: «ہمہ چیز جز مقاربت.» (۱)

دیدگاہ مفسران

اشارہ

طبق آیہ مورد نظر، عمل مقاربت در ہنگام حیض، از جملہ چیزہایی است کہ طبق نصّ صریح قرآن و بدون ہیچ اختلافی حرام است اما نسبت بہ سایر استمتاعات اختلاف نظر وجود دارد کہ ذیل بہ آن اشارہ می شود.

۱. ابوحنیفہ و ابو یوسف ترک استمتاع موضعی را کہ مشمول لُنگ و ازار می شود، واجب می دانند. یعنی آن مقدار از بدن زن کہ با لُنگ پوشیدہ می شود (۲) استمتاع از آن در حال حیض برای مردان حرام است. (۳)

فخر رازی می گوید: «مسلمانان بر حرمت نزدیکی در زمان حیض اتفاق دارند و بر حلیت استمتاع از زن بہ بالاتر از ناف و پایین تر از زانونیز اتفاق دارند.» (۴)

شیخ طوسی در تبیان پس از ذکر نظرات چندتن از فقہاء اہل سنت می فرماید:

۱- - تفسیر جامع، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲- - یعنی از ناف تا زانو.

۳- - تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۶۱.

۴- - تفسیر کبیر، جزء ششم، ص ۷۱.

و عندنا لایحرم منها غیر موضع الدم؛ یعنی نظر ما (امامیه) این است که فقط استمتاع از موضع دم (مجرای خون) حرام است نه غیر آن و سپس نظر فقهی خود را در رابطه با حکم کسی که در حال حیض با همسرش همبستر شود، بیان می دارد. شیخ می فرماید: اگر کسی در قسم اول حیض با همسرش نزدیکی کند، یک دینار و اگر در قسم دوم باشد، نصف دینار و در قسم سوم ربع دینار باید به عنوان کفاره به فقیر پردازد. شیخ طوسی نظر ابن عباس را نیز در این زمینه یادآور می شود. ابن عباس می گوید: کفاره مقاربت در حال حیض یک دینار است و تفصیل نداده که در کدام شب و روز باشد. شیخ نظر حسن را نیز ذکر می کند که کفاره این عمل این است که یا باید یک بنده آزاد کند یا یک بدنه (یعنی شتر ماده داخل در سال ششم) نحر کند یا بیست صاع گندم بدهد. (۱)

بنابراین احکام فقهی که به طور اجمال از آیه استنباط می شود عبارتند از:

۱- حرمت مقاربت در ایام حیض

۲- مباح بودن مقاربت پس از انقضاء حیض

۳- وجوب تطهیر (غسل) پس از انقضاء حیض؛ که این سه حکم عمده فقهی فروعات و مشتقات بسیاری دارند که حدود ۶۳ مسأله فقهی را شامل می شود. (۲)

۱- - تبیان، ج ۲، ص ۲۲۰؛ تفسیرالمیزان، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲- - توضیح المسائل حضرت امام (قدس سره) از مسأله شماره ۴۴۴ تا ۵۰۷ مربوط به حیض و احکام زن حائض و اقسام و دسته بندی آن هاست.

در این قسمت به نظر امام خمینی اشاره می‌کنیم که می‌فرماید: «جماع کردن در فرج، هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگر چه به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، بلکه احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه گاه را هم داخل نکند و در دُبُر زن حائض، وطی کردن، کراهت شدید دارد.» (۱)

اهمیت سؤال از حیض

در جامعه ای که گروهی، زن را در هنگام عادت ماهانه موجود خبیث، نجس و لازم الاجتناب به شمار می‌آوردند و از این طریق سنگین‌ترین حملات تهاجمی را بر علیه شخصیت و طبیعت زن اعمال می‌داشتند تا جایی که به او تفهیم کرده بودند که موجود طفیلی و ناقص است، و به ویژه در چند روز دوران عادت ماهانه به گونه ای با او رفتار می‌شد که شاید با حیوانات چنان رفتاری را نداشتند، لازم بود برخورد جدی شود تا هم احترام و شخصیت زن حفظ شود و هم با رعایت مسأله فقهی، سلامت زنان و مردان و در کنار آن سلامت جامعه تأمین گردد.

قبل از نزول آیه فوق، یهود در مسئله بیرون کردن زنان از منزل در هنگام عادت ماهانه شدت عمل به خرج می‌دادند، و حتی از غذا و آب و محل زندگی و بستر زنان دوری می‌کردند، و در تورات نیز احکامی سخت در باره زنان حائض و کسانی که در محل زندگی و در بستر و غیره با ایشان نزدیکی

می کنند وارد شده و اما نصارا، در مذهب ایشان هیچ حکمی در باره اجتماع با زنان حائض، و نزدیک شدن به ایشان نیامده، و اما مشرکین عرب، آنان نیز در این باره هیچ حکمی نداشتند، جز این که ساکنین مدینه و دهات اطراف آن، از این کار اجتناب می کردند، و این بدان جهت بود که آداب و رسوم یهودیان در ایشان سرایت کرده بود، و همان سخت گیری های یهود را در معاشرت با زنان حائض معمول می داشتند، ولی عرب های دیگر، چه بسا این عمل را مستحب هم می دانستند، و می گفتند جماع با زنان در حال حیض باعث شده فرزندی که ممکن است به وجود آید خون خوار باشد، و خون خواری در میان عشایر صحرائین صفتی پسندیده بوده است. (۱)

این جاست که با نزول آیه شریفه، خداوند تبارک و تعالی ضمن بیان و معرفی این بیماری طبیعی، به طور اجمال وظیفه شوهران را در قبال حائض روشن می کند به گونه ای که هم از افراط مسیحیت و هم از تفریط یهود و مجوس انتقاد شده و آن را درست نمی داند و به گونه ای برخورد می کند نیز از انزوای کامل زن در این مدت جلوگیری شود.

اصولاً- خونی که هنگام عادت ماهانه دفع می شود، خونی است که هر ماه در عروق داخلی رحم، برای تغذیه جنین احتمالی جمع می گردد، زیرا می دانیم رحم زن در هر ماه تولید یک تخمک می کند، و مقارن آن عروق داخلی رحم به عنوان آماده باش برای تغذیه نطفه مملو از خون می شود.

اگر در این موقع که تخمک وارد رحم می شود، اسپرم که نطفه مرد است در آن جا موجود باشد، تشکیل نطفه و جنین می دهد و خون های موجود در عروق رحم صرف تغذیه آن می شود، در غیر این صورت، بر اثر پوسته پوسته شدن مخاط رحم، و شکافتن جدار رگ ها، خون موجود خارج می شود و این همان خون حیض است، و از این جا دلیل دیگری برای ممنوع بودن آمیزش جنسی در این حال به دست می آید، زیرا رحم زن در موقع تخلیه این خون ها هیچ گونه آمادگی طبیعی برای پذیرش نطفه ندارد و لذا از آن صدمه می بیند. (۱)

پاسخ وحی

اسلام در مساله حیض زنان راه وسط را اتخاذ کرده، راهی میانه در بین تشدید تمامی که یهود اتخاذ کرده، و در بین اهمال مطلق که نصارا پیش گرفته اند، و آن راه میانه این است که مردان در هنگام عادت زنان از محل ترشح خون نزدیکی نکنند. از این آیه استفاده می شود که لازم است در حال حیض از زنان کناره گیری گردد تا وقتی که پاک شوند که آخر حدّ حرمت است و این باب مشتمل بر چند مطلب است.

۱- مدت حیض: اقل مدت حیض سه روز و اکثر آن ده روز است.

۱- - تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲- حکم آمیزش در حال حیض...- (حرام است باید كفاره دهد) و كفاره اش در روزهای اول عادت «یک دینار» و در روزهای وسط «نیم دینار» و در روزهای آخر «یک چهارم دینار» است.

برخی در تمام این صورت یک دینار را لازم می دانند ولی برخی می گویند باید یا یک شتر بدهد یا بنده ای آزاد کند و یا بیست صاع (۳۰ کیلو) گندم بدهد.

۳- آخرین مدت حرمت آمیزش که نظراتی در این باب نقل است؛ اقوالی در این باب گفته اند از این قرار:

الف- بعضی آخرین مدت حرمت آمیزش را قطع خون می دانند.

ب- عده ای معتقدند در صورت قطع خون اگر وضوء بگیرد و خود را بشوید آمیزش حلال است.

مذهب ما (شیعه) نیز همین است اگر چه مستحب است که قبل از غسل آمیزش نشود.

ج- شافعی می گوید بعد از قطع خون شرط حلال بودن آمیزش، غسل کردن زن است.

د- ابو حنیفه تفصیل داده به این صورت که اگر مدت حیض زن ده روز باشد به مجرد تمام شدن خون، آمیزش حلال است و اگر مدت آن کمتر از ده روز باشد تا وقتی که زن غسل نکند یا تیمم ننماید یا وقت نمازی بر او نگذرد، آمیزش با او حلال نمی شود. (۱)

نتیجه گیری

با دقت در آیه در می یابیم که فلسفه اجتناب از آمیزش جنسی با زنان در حالت قاعدگی را خود آیه قرآن برای ما بیان می دارد، زیرا آمیزش جنسی با زنان در چنین حالتی علاوه بر آن که تنفر آور است، زیان های بسیار به بار می آورد که طب امروز نیز آن را اثبات کرده است. از جمله احتمال عقیم شدن مرد و زن و ایجاد یک محیط مساعد برای پرورش میکروب ها، بیماری های آمیزشی چون سفلیس، سوزاک و نیز التهاب اعضای تناسلی زن و وارد شدن مواد آکنده از میکروب های داخلی بدن زن در عضو تناسلی مرد و ... است. لذا پزشکان آمیزش جنسی با چنین زنانی را ممنوع اعلام می دارند.^(۱)

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بی جا، مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۲. بروجردی، محمد ابراهیم، تفسیر جامع، تهران، صدر، ۱۳۶۶.
۳. جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۴. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.

۵. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
۶. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، ترجمه مترجمان، دوم، مشهد، انتشارات بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
۷. _____، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۸. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۹. کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، انتشارات کتاب فروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶.
۱۰. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.
۱۱. موسوی خمینی، روح الله، رساله توضیح المسائل، قم، روح، ۱۳۷۸.

۷. سؤال از غذاهای حلال

اشاره

معصومه یگانه (۱) - زهرا حکیم زاده (۲)

(يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَا عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) (مائده (۵)/۴)

از تو می پرسند: چه چیزهایی برای شان حلال شده است؟ «بگو:» [همه] پاکیزه ها، برای شما حلال گردیده، و (نیز شکار) حیوانات شکاری که آموزش داده اید، در حالی که (شما) مربیان سگ های شکاری هستید [و] از آن چه خدا به شما آموخته، به آن ها آموزش می دهید. (برای شما حلال است) پس، از آنچه برای شما [گرفته و] نگه داشته اند، بخورید و (به هنگام فرستادن حیوان شکاری) نام خدا را بر آن ببرید و [خودتان را] از [عذاب] خدا حفظ کنید، که خدا حساب رسی سریع است.

۱- - کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث

۲- - کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی

چکیده

یکی از موضوعات مطرح در زمان حضرت رسول ۹ پرسش از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های حلال و حرام می‌باشد. با توجه به این مطلب که شکار یکی از ارکان مهم زندگی در آن دوران به شمار می‌آمده است، بدیهی است که این مطلب بخشی از سؤالات مسلمانان آن روزگار از وجود نازنین حضرت رسول ۹ قرار گیرد. از این رو در این مقاله، سعی بر آن است با مراجعه به کتب معتبر شیعی، تمامی مطالب پیرامون آن سنجیده شود و در نهایت به یک جمع بندی کلی برسد.

کلید واژه‌ها: احل، طیبات، جرح، مکلب.

مقدمه

یکی از ارکان زندگی آدمی از بدو آفرینش، مادامی که سرنوشت، تقدیر او را بر پهنه گیتی رقم زد، مسئله خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها بوده است.

همواره این فکر، ذهن او را به خود مشغول داشته است که برای سیر کردن خود و اعضای خانواده خویش از چه خوراکی باید تناول کند و از چه نوشیدنی بنوشد تا هم سلامت جسمی او حفظ شود و هم تعدی و تجاوز به حقوق دیگران نکند.

اگر بخواهیم زیباترین پاسخ و شنیدنی‌ترین رموز غذای حلال را در یابیم، بهترین گزینه آن است که به سراغ کتاب جاودان خلقت یعنی، قرآن مجید برویم و از سر ادب در محضر نورانی او زانو بزنیم و از پروردگار بپرسیم چه بخوریم که حلال باشد و مقام شامخ تو از ما رضایت داشته باشد.

کتاب الله را که تورق می کنیم به آیه ۴ سوره مبارکه مائده می رسیم که می فرماید: (يَسْتَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكَنَّ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ)

این مقاله با بررسی آیه مبارکه در پی آن است تا برای ما مشخص سازد چه خوراک هایی برای وجود انسان ها حلال شده است و رستگاری را برای او در پی خواهد داشت، ایشان به لطف خودش رقم خواهد زد چرا که غذای روح پیوند ناگسستنی با غذای جسم دارد و قسمت عمده ای از درک لطایف عالم غیب در بطن لقمه حلال نهفته شده است.

بررسی لنوی

مُكَلَّبٌ

به صیغه فاعل، کسی است که به سگ تعلیم شکار می دهد. (۱) «كَلَّبَ الْكَلْبَ: عَلَّمَهُ الصَّيْدَ»

جرح

جَرْحًا، فَهُوَ جَرِيحٌ وَ مَجْرُوحٌ. (۲) بر وزن (قفل) به معنی زخم است.

۱- - قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۳۵.

۲- - المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۹۱۲-.

جمع آن جروح است (وَ الْأُمُذُنُ بِالْمُذُنِ وَالسِّنُّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحُ قِصَاصٌ؛ (۱) گوش در مقابل گوش، دندان در مقابل دندان و زخم ها قصاص شونده اند.)

جوارح به معنی کواسب است از طیور و درنده ها، واحد آن جارحه است و علت این تسمیه آن است که برای اربابان خود در اثر شکار کردن طعام کسب می کنند. نا گفته نماند کسب یک نوع اثر گذاردن است. و آن گاه که «جراحه» به معنی کاسب به کار می رود، معنای اولی ملحوظ است.

قدح شاهد را جرح گویند، گوئی قاده زخمی به او می زند؛ حیوان شکاری را جارحه نامیده اند زیرا زخمی می کند و یا کسب می کند؛ اعضاء بدن را که کار می کنند، جوارح گویند زیرا اثر می گذارند و یا کسب می کنند، اجتراح کسب گناه و اصل آن از «جراحه» است. (۲)

در آیه مورد بحث «الطیبات» یعنی حیوانات ذبح شده، و «الجوارح» یعنی سگان و دیگر جانوران شکاری تعلیم یافته و دست آموز بیان گردید. (۳)

سؤال کنندگان

ابوبکر حارثی با اسناد از ابورافع روایت می کند که گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا به کشتن سگان امر فرمود؛ مردم از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند یا رسول الله از این سگان که فرموده ای بکشند آیا ما را فایده حلالی نیست؟ آیه فوق در پاسخ آمد

۱- - مائده (۵) / ۴۵.

۲- - تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۷۳.

۳- - تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۲۴؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۰۰؛ تفسیر آسان، ج ۴، ص ۱۰۳.

که از شکار به وسیله سگان تعلیم یافته بخورید. ابو عبدالله حاکم نیز در صحیح خویش این روایت را آورده است. مفسران در شرح این قصه از قول ابورافع نقل کرده اند که جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آمد و اذن خواست؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) اذن داد اما جبرئیل درون نیامد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیرون رفت و گفت: ای فرستاده خدا تو را اذن دخول دادیم. جبرئیل گفت: بلی، لکن ما فرشتگان وارد خانه ای که در آن سگ یا تصویر باشد نمی شویم. جست و جو کردند و توله ای در اطاقی یافتند. ابو رافع گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من امر کرد سگی را در مدینه زنده باقی نگذارم تا به عوالی (آبادی های بیرون مدینه) رسیدم و سگی از آن زنی یافتم که پاس می داد. بر آن زن رقت کردم و آن سگ را نکشتم و باز گشتم و حکایت باز گفتم. حضرت فرمود برو و آن را نیز بکش. مردم نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده پرسیدند: از این سگان که دستور کشتنشان را صادر فرمودی، آیا برای ما فایده حلالی ندارند؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاسخی نداد تا آیه بالا نازل شد، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگهداری سگ هایی را که فایده ای دارند اجازه داد و از نگهداری سگی که فایده ای ندارد نهی نمود. سگ هار و گزنده را که زیان و آزار برساند؛ فرمود بکشند، و سگ های بی ضرر را رها سازند.

سعید بن جبیر گوید: آیه مورد بحث در جواب عدی بن حاتم طائی و زید بن مهلهل طائی (که زید الخیل لقب داشت و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او لقب زید الخیر داد) نازل شده است.

این دو به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتند: ما با سگان تازی و باز شکار می کنیم و تازی های آل درع و آل حوریه، گاو وحشی و آهو و سوسمار می گیرند. بعضی

را می رسیم و ذبح می کنیم و بعضی نرسیده می میرند و خدا میته را حرام کرده، آیا از این شکارها چه چیز بر ما حلال است؟ (۱)

مورد سؤال

در مورد سؤال در آیه فوق مطالبی ذکر کرده اند که با بررسی تفاسیر معتبر شیعه و سنی مناسب تر از همه این مطلب به ذهن می رسد:

مورد سؤال درباره صیدی بوده است که توسط سگ های تربیت شده به دست می آمد و مردم آن روز مدینه می خواستند بدانند که سگ های شکاری که حیوانات وحشی حلال گوشت را می گیرند، بعضی از آن ها را زنده به دست صاحبش می رسانند و آن را سر می برند، ولی بعضی از آن ها به وسیله سگ ها کشته می شوند، و مسلمانان فرصت ذبح آن ها را پیدا نمی کردند، در حالی که می دانیم خدا گوشت مردار را بر مسلمین حرام کرده، تکلیف ایشان چیست؟ آیه فوق نازل شد و به آن ها پاسخ گفت. (۲)

پاسخ وحی

اشاره

(يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ) این جمله سؤالی است مطلق و کلی، و جوابی هم که به آن داده شده عمومی و مطلق است، و در آن ضابطه ای کلی برای تشخیص حلال از حرام است، و این که حلال آن چیزی است که تصرف در آن (البته نه هر تصرف بلکه تصرفی که هر عاقلی غرض از

۱- - مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲- - مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۶۱.

آن چیز را همان تصرف می داند، از قبیل خوردن نان نه خفه کردن کودکی به وسیله نان) امری طیب و معقول شمرده شود.

اگر طیبات را مطلق آورد این اطلاق برای این است که بفهماند معتبر در تشخیص طیب از خبیث فهم متعارف عموم مردم است، نه فهم افراد استثنایی که یا از پاره ای خبائث لذت می برند، و یا از پاره ای طیبات دچار تهوع می شوند، پس هر چیزی که فهم عادی عموم مردم آن را طیب بدانند آن طیب است، و هر چیزی هم که طیب شد حلال است.

اگر حلیت و طیب بودن را بفهم متعارف انسان ها واگذار کردیم بی دلیل نیست، بلکه همان طور که بیان شد از این جهت بود که هیچ مطلقى شامل فرد غیر متعارف نمی شود، و این مسأله در فن اصول ثابت شده است.

(وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ ...)

بعضی از مفسرین گفته اند این کلام عطف بر موضع کلمه طیبات است، و در نتیجه همان عاملی که طیبات را نایب فاعل کرده بود، جمله «ما عَلَّمْتُمْ ...» را نیز نایب فاعل می کند، و آن عامل جمله أحل است، پس معنای کلام مورد بحث چنین می شود:

(أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ، وَ أَحَلَّ لَكُمْ صِيدَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ) همه طیبات برای شما حلال شده، و نیز شکار هر درنده ای که تعلیم یافته برای تان حلال شده است، و اگر عامل نام برده از جمله مورد بحث حذف شده برای این

است که رعایت اختصار را کرده باشد، زیرا سیاق آیه بر آن محذوف دلالت دارد، و حاجتی به ذکر آن نیست. (۱)

و لیکن ظاهر این است که جمله عطف بر محل جمله اول باشد و تقدیر آن (قَلَّ أَحْيَالٌ لَكُمْ... أَحْيَالٌ لَكُمْ صِيدَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ...) است، و کلمه «ما» در جمله: (وَمَا عَلَّمْتُمْ) شرطیه است، و جزای آن جمله: (فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَيْتُمْ عَلَيْكُمْ) است، پس دیگر هیچ حاجتی نیست که ما خود را به زحمت بیندازیم، و جزای آن را در تقدیر بگیریم.

جوارح جمع «جارحه» است، و جارحه به معنای هر حیوانی است که به دنبال شکار باشد، و غذای خود را از این راه فراهم کند (و ساختمان بدنش مجهز به وسیله شکار است)، مانند مرغان شکاری چون باز و درندگان چون انواع سگ و پلنگ، و کلمه مکلبین حال، و اسم فاعل از مصدر تکلیب است که در اصل به معنای تعلیم دادن و تربیت کردن سگ برای شکار است، و یا به معنای نگهداری سگ برای شکار و به کار زدن آن در شکار است، و این که جمله: «مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ» مقید به قید «مکلبین» است، فهمیده می شود که حکم حلال بودن نیم خورده جوارح، مختص به سگ شکاری است، و از سگ شکاری به سایر درندگان تجاوز نمی کند.

و جمله: «مِمَّا أَمْسَيْتُمْ عَلَيْكُمْ» قید دیگری است که حکم حلال بودن نیم خورده سگان را مقید می کند به صورتی که سگ، شکار را برای صاحبش

۱- - تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۶۰۶؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۵۶.

گرفته باشد نه برای خودش، (پس اگر بدون فرمان صاحبش شکاری را صید کرد، در صورتی که صاحبش آن را مرده بیابد حلال نیست). و جمله: «وَ اذْكُرُوا لِلّٰهِ عَلَيْهِ» آخرین شرط حلال بودن شکار سگ است، و آن این است که صید علاوه بر این که باید به وسیله حیوان تعلیم یافته شکار شده و صاحبش آن را فرمان داده باشد، صاحب حیوان هنگام فرمان دادن و روانه کردن سگ، نام خدا را ذکر کرده باشد.

و حاصل معنای آیه این است که درندگان تعلیم یافته- که همان سگ شکاری باشد- اگر برای شما چیزی از حیوانات وحشی حلال گوشت را که جز با سر بریدن حلال نمی شود شکار کردند، و شما هنگام فرمان دادن نام خدا را برده باشید آن شکار برای شما حلال است، البته این در صورتی است که درنده آن حیوان را قبل از رسیدن شما کشته باشد، همین کشتن درنده حکم سر بریدن را دارد، و اما اگر زخمی کرده باشد، و شما آن را زنده دریابید، تذکیر آن تنها به این است که ذبحش کنید، و در این صورت نیازی به حکم صید سگ نیست زیرا حکم چنین شکاری همان حکم سایر حیوانات حلال گوشت است.

خدای تعالی به دنبال بیان حکم شکار و در ادامه آن فرموده: (وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) تا اشاره باشد به این که در مسأله شکار کردن باید از خدا ترسید، و بیهوده حیوانات وحشی را بی جان نموده و در کشتن آن ها اسراف نورزید و صرفا به منظور تفریح و سرگرمی و یا خودنمایی و زورمندی شکار نکرد، و باید دانست که خدای تعالی در حساب گری سریع است، و کیفر ظلم و تعدی را قبل از آخرت در همین دنیا می دهد، و این ظلم ها و

تجاوزها و دام اندازی ها و بی خبر کشتن حیوانات بی زبان همان طور که بسیار به چشم خود دیده ایم جز سوء عاقبت و نکبت ثمره ای ندارد. (۱)

اهمیت غذای حلال

امام رضا (علیه السلام) در روایتی می فرماید: «خداوند تبارک و تعالی هیچ خوردنی و نوشیدنی را حلال نکرده مگر آن که در آن منفعت و مصلحت بوده است و هیچ خوردنی و نوشیدنی را حرام نکرده مگر آن که در آن زیان و نابودی و فساد بوده است. پس هر چیز سودمند و نیروبخش جسم که باعث تقویت بدن می باشد، حلال شده و هر چیزی که قوای جسمانی را از بین ببرد و یا موجب مرگ شود، حرام است.» (۲)

نخستین و مهم ترین رهنمود اسلام درباره ی مواد غذایی مصرفی این است که «حلال» باشند؛ بدین معنا که:

مشروع باشد و در راه تهیه ی آن حقوق دیگران تضییع نشده باشد.

پاک بوده و از آن چه پاک است تهیه شده باشد. به عبارت دیگر، از آن چه اسلام ممنوع کرده (مانند گوشت مردار یا گوشت حیوانات حرام گوشت) نباشد.

برای مصرف کننده زیان بار نباشد.

۱- - تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۲۵.

۲- - مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۳۳.

در ظروف طلا و نقره صرف نشود یا در سفره ای که مشروبات الکلی در آن قرار دارد، نباشد.

آثار لقمه حلال

در سخنان معصومین: آثار و فواید گوناگونی از روزی حلال ذکر شده است که استجاب دعا و ثبات قدم در دین از جمله آن ها است. (۱)

«عمرو بن سیف ازدی» از قول امام صادق ۷ نقل می کند که فرمود:

«لَمَا تَدَعُ طَلَبَ الرِّزْقِ مِنْ حِلِّهِ فَإِنَّهُ عَوْنٌ لَكَ عَلَى دِينِكَ؛ (۲) طلب روزی حلال را فرو مگذار، که روزی حلال تو را در دین داری کمک می کند.»

به تجربه ثابت شده است که کسانی که به دنبال روزی حلال هستند و بر مخلوط نشدن مالشان با مال حرام اصرار می ورزند، رغبت و توفیق بیش تری برای انجام کارهای خیر، مخصوصاً امور عبادی دارند. در مقابل، کسانی که شکمشان را با هر مال و لقمه ای پر می کنند، از بسیاری از معنویات دورند و اگر عبادتی انجام دهند، کسالت و بی میلی تمام وجودشان را فرا می گیرد.

دقت علمای اسلام درباره لقمه حلال تا بدان حد است که نقل شده:

یکی از پادشاهان، آهویی برای یکی از علمای بزرگ فرستاد، و پیام داد که این آهو حلال است، از گوشت آن بخور؛ زیرا من آن را با تیری که به

۱- ر.ک: عده الداعی، ص ۱۳۹.

۲- امالی شیخ طوسی، ص ۱۹۳.

دست خودم ساخته ام، صید کرده ام، و هنگام صید آن، بر اسبی سوار بودم که آن اسب را از پدرم ارث برده ام.

آن عالم در پاسخ گفت: به یاد دارم یکی از پادشاهان به حضور استادم آمد و دو پرنده دریایی به او تقدیم کرد و گفت: از گوشت این دو بخور، من این دو پرنده را با سگ شکاری خودم صید کرده ام. استادم گفت: سخن درباره این دو پرنده نیست، سخن در غذایی است که به سگ شکاری خود می دهی؟ آن سگ، مرغ کدام پیره زنی را خورده تا برای صید، نیرومند شده است؟ بنابراین، اگر فرض بگیریم این آهوئی که خودت با تیر ساخته خودت، در حالی که بر اسب به ارث رسیده از پدرت سوار بودی، صید کرده باشی؛ باز مهم آن است که این اسب، علف کدام ستم کشیده را خورده است که نیروی حمل تو را برای صید یافته است؟^(۱)

از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) روایت شده است:

«مَنْ أَكَلَ الْحَلَالَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ؛^(۲) هر کسی چهل روز، غذای حلال بخورد، خدای تعالی، قلبش را نورانی می کند.»

اثر دیگر تلاش برای به دست آوردن مال حلال، بخشش خداوند است. پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

۱- ر.ک: سرگذشت های عبرت انگیز، ص ۶۶.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۶.

«مَنْ يَأْتِ كَالاً مِنْ طَلَبِ الْحَلَالِ بَاتَ مَغْفُوراً لَهُ؛^(۱) کسی که با خستگی به سبب تلاش روزانه برای کسب روزی حلال شب را به صبح برساند، آمرزیده می شود.»

غذای حرام

خداوند خوردن اجزای بدن بعضی حیوانات و خوردن برخی گیاهان را برای ما حرام کرده است. خوردن حیوانات مرده، ماهی های بدون فلس و پرندگان که چنگال دارند، جایز نیست.

همچنین خوردن بخش هایی از بدن حیوانات حلال گوشت، مانند: خون، نخاع، مثانه، طحال و کُره‌ی چشم حرام است.

در بین گیاهان نیز تمام میوه ها، سبزی ها، مغزها و دانه ها و حبوبات حلال هستند، به جز آنهایی که زیان آور و سمی هستند.

همچنین خوردن آن چه متعلق به دیگران است، بدون رضایت آن ها، و نیز چیزی که خمس یا زکات آن پرداخت نشده است، و خوردن گوشت خوک و نوشیدن مشروبات الکلی نیز حرام است. در ادامه برخی از آیات قرآن در رابطه با خوردن گوشت خوک و مشروبات الکلی و بعضی مضرات مصرف آن ها بیان می شود:

۱- - جامع الاخبار، ص ۱۳۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۴.

گوشت خوک

خداوند در قرآن صریحاً به حرمت خوردن گوشت خوک اشاره کرده است:

(حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِزْيِرِ؛^(۱) خوردن گوشت مُردار، خون و گوشت خوک بر شما حرام است.)

بیماری هایی که از طریق انگل هایی به نام بالانتی دیوم (Balantidium) در امعاء خوک موجود است و کرم کدوی خوک که در عضلات و مغز خوک وجود دارد و کرم تری شینوز (Trichinose) که در گوشت خوک است، به انسان منتقل می شود. گوشت خوک علی رغم شیوع آن در تمام دنیا، خصوصاً آمریکا و اروپا، در کشورهای مسلمان به دلیل حرام بودن، بسیار نادر است.

در ضمن به دلیل میزان بالای چربی و اسید اوریک موجود در گوشت خوک، ابتلا به بیماری هایی مانند تصلب شرایین، نقرس و مسمومیت غذایی در مصرف کنندگان این گوشت زیاد است.

حتی اگر با اعمال فرآیند حرارتی یا برودتی بتوان میکروب ها را از بین برد، اثر یا خاصیت طبیعی غذاها که به سردی و گرمی معروف شده است، از بین نمی رود و با مصرف گوشت خوک که حیوانی کثیف، شهوت ران و پُرخور است، این خصوصیات به انسان منتقل شده و سبب زایل شدن مقام

انسانیت از جهات مختلف می شود و یکی از علت های حرمت آن، همین موضوع می باشد. (۱)

مشروبات الکلی

در مورد حرمت نوشیدن مشروبات الکلی نیز آیات ۹۰ و ۹۱ سوره مائده و آیه ۲۱۹ سوره بقره تصریح دارد.

خداوند در سوره مائده شراب را پلید و نوشیدن آن را از اعمال شیطان ذکر کرده که نوشیدن آن، موجب ایجاد دشمنی و کینه بین افراد، فراموشی یاد خدا و نماز می شود.

مصرف مشروبات الکلی عوارض نامطلوب متعددی نیز بر بدن دارد. از جمله سبب آسیب های مخاطی مری، کاهش حرکت معده و افزایش ترشح اسید معده، کاهش جذب آب و ویتامین ها و اسیدهای آمینه، بزرگ شدن کبد و جمع شدن چربی در بافت های کبد و در نهایت تخریب کبد می شود.

همچنین موجب اختلال شخصیت، فراموشی های موقت، هذیان و بدگمانی نسبت به اطرافیان، برخی اختلال های روانی، ضعف عضلانی و اشکال در عضلات چشمی می شود. (۲)

۱- - مسعودخبازی، تغذیه در آموزه های دینی - غذای حلالو حرام، برگرفته از سایت <http://www.tebyan.net>

۲- - مسعودخبازی، تغذیه در آموزه های دینی - غذای حلالو حرام، برگرفته از سایت <http://www.tebyan.net>

پیامدهای تغذیه حرام

(۱) بی برکتی

امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ الْحَرَامَ لَا يَنْمِي وَ إِنْ نَمِيَ لَا يُبَارَكُ لَهُ فِيهِ وَ مَا أَنْفَقَهُ لَمْ يُؤْجَرْ عَلَيْهِ وَ مَا خَلَفَهُ كَانَ زَادَةً إِلَى النَّارِ» (۱) حرام افزون نمی گردد و اگر افزون گردد برکت در آن نخواهد بود و اگر انفاق شود اجری ندارد و آن چه به جای گذارد توشه اوست به سوی آتش.»

همان طور که در این حدیث اشاره شده است غذا و تصرف حرام برکت و نمو ندارد و می توان گفت که امروزه کمی درآمد، زندگی را برای مردم تنگ نکرده است بلکه بی برکتی در مال باعث سختی و مشقت شده است و در گوشه و کنار جامعه افرادی دیده می شود که درآمد بسیار خوبی دارند و خرجشان با دخلشان سازگار می باشد، اما در آخر امر از نظر اقتصادی همیشه شکایت دارند و می نالند، می توان گفت که این ها مال بی برکتی دارند.

(۲) بی فایده بودن؛ حتی در صورت انفاق

بعضی اوقات تصور می کنیم، این که فلان غذا را خوردیم و یا فلان مال را به هر طریقی به دست آوردیم، برای ما مفید و دارای ثمراتی مثبت است؛ اما

غافل از این که، مال و غذای حرام خوردن، از منظر امامان معصوم (علیهم السلام)، به ساختن ساختمان‌ی بر روی رمل تشبیه شده است. (۱)

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ۷ عَنْ رَجُلٍ أَصَابَ مَالًا مِنْ عَمَلِ بَنِي أُمِّيَّةَ وَهُوَ يَنْصِبُ دَقُّ مِنْهُ وَيَصِلُ مِنْهُ قَرَابَتَهُ وَيَجُجُ لِيُغْفَرَ لَهُ مَا اكْتَسَبَ وَهُوَ يَقُولُ إِنَّ الْحَسَيْنَةَ يُذْهِبَنَّ السَّيِّئَاتِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ۷ إِنَّ الْخَطِيئَةَ لَمَا تُكْفَرُ الْخَطِيئَةَ وَ لَكِنَّ الْحَسَيْنَةَ تَحُطُّ الْخَطِيئَةَ؛ (۲) از سماعه نقل نمود که وی گفت: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم چگونه است مردی که مالی از اموال بنی امیه به او رسیده و او آن را صدقه می دهد و به این وسیله به بنی امیه نزدیک می گردد و سپس حج می رود تا آن چه کسب کرده بخشیده شود و می گوید نیکی ها بدی ها را از بین می برد. در جواب امام صادق (علیه السلام) فرمود: همانا بدی و زشتی کفاره بدی و زشتی نخواهد شد ولی نیکی، بدی را از بین می برد.

این کلام پر نور، ما را به این امر ارشاد می کند که، مال حرام هر چند به بهترین شیوه خرج، و در راه خدا انفاق و صرف گردد، اما برای انسان به ظاهر نیکوکار، ثمره ای ندارد؛ حتی بالاتر از این را اشاره دارد که مال غضبی و تغذیه ی حرام، قدرت آن را ندارد که جبران کننده و کفاره تجاویزی که خود حاصل کرده است، شود و وقتی از این کار نا چیز و کوچک عاجز باشد، می توان این نتیجه را گرفت که برای آن هیچ ثمره و فایده ای نیست.

۱- - ر.ک: میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۱۲۵، ح ۳۶۶۴.

۲- ۲- اصول کافی، ج ۵، ص ۱۲۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۴۶.

این ویژگی را می توان از چند جهت مورد بررسی قرار داد. اولین مورد که در روایات زیادی، به آن اشاره شده است، چنین می باشد که مقدار کم آن هم، تأثیر سوء خود را در جسم و روح انسان می گذارد و منشاء رذایل و پیامدهای سوء تغذیه ی حرام می شود، و بدین ترتیب، نباید مقدار کم آن، ما را بفریبد و با خود بگوییم این مقدار مؤثر واقع نمی شود.

حضرت رسول اسلام ۹ می فرماید:

«مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامًا لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ لَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَ كُلُّ لَحْمٍ يُنْبِتُهُ الْحَرَامُ فَالْتَّارُ أَوْلَىٰ بِهِ وَ إِنَّ اللَّقْمَةَ الْوَّاحِدَةَ تُنْبِتُ اللَّحْمَ؛ (۱)» هر کس لقمه ای از غذای حرام بخورد، تا چهل شب نماز او قبول نمی شود و تا چهل روز دعای او مستجاب نمی گردد، و هر گوشتی که از حرام بروید، آتش دوزخ برای آن سزاوارتر است و حتی یک لقمه نیز باعث رویدن گوشت می شود.

از ظاهر این روایت، دو برداشت مبنی بر شدت تأثیر غذای حرام، می توان مشاهده نمود، به این ترتیب که اثر غذای حرام، تا چهل روز در بدن انسان می ماند و انسان هر چه کوشش نماید و هر چقدر نیرو صرف کند، نمی تواند اثر یک لقمه ی حرام را از بین ببرد، مگر این که چهل روز مجاهدت

نماید و از نگاه دیگر، حضرت به این نکته اشاره دارد که حتی یک لقمه ی کوچک از آن، در پلیدی و از بین بردن فضایل اخلاقی کار ساز می باشد.

دومین نگاه به احادیث، قدرت تأثیر شدید را این گونه ترسیم می نماید:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«كَسْبُ الْحَرَامِ يَبِينُ فِي الدَّرَجَةِ؛ (۱) در آمد حرام، در نسل بعد آشکار می گردد.»

بنابراین می توان این گونه برداشت کرد که به قدری تغذیه ی حرام نیرومند است که از زمان خود حرام خوار، پا را فراتر گذاشته و نسل های بعد او را نیز به تباهی می کشد.

در همین مورد امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَصَابَ مَالًا مِنْ حَرَامٍ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ حَجٌّ وَلَا عُمْرَةٌ وَلَا صَلَاةٌ رَجِمَ حَتَّىٰ أَنَّهُ يَفْسُدُ فِيهِ الْفَرْجُ؛ (۲) هر گاه انسان مالی از حرام به دست آورد، نه حجی از او پذیرفته شود، نه عمره ای و نه صله رحمی، و حتی در ازدواج و زناشویی او تأثیر سوء می گذارد.»

آخرین برداشتی که از احادیث، در مورد قدرت تغذیه ی حرام می توانیم داشته باشیم، از این قرار است که غذای حرام تخریب کننده ی کاخ رفیع عمل آدمی به شمار می آید.

۱- اصول کافی، ج ۵، ص ۱۲۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۹۱.

۲- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۱۲۵، ح ۳۶۶۶؛ گناه شناسی، ص ۸۳.

(۴) گرفتن نتیجه معکوس

انسان حرام خوار تصور می کند که با کسب حرام و تصرفات نامشروع می تواند خود را به غناء مالی برساند، (۱) اما غافل از کلام زیبای حضرت رسول ۹ که فرمود: «وَمَنْ كَسَبَ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ أَفْقَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؛ (۲) کسی که از غیر حلال، به کسب مال برخیزد، خداوند او را دچار فقر می کند. آری بر خلاف تصور و ظاهر حال حرام خوار، او روز به روز در مرداب فقر فرو می رود و از حال ناخوشش بی خبر است.»

و حضرت مولی الموحدین علی بن ابیطالب ۷ می فرماید: «مَنْ يَكْسِبُ مَالًا مِنْ غَيْرِ حَقِّهِ يَصْرِفُهُ فِي غَيْرِ أَجْرِهِ؛ (۳) هر کس مالی را به ناحق به دست آورد در غیر مورد خرج کند.»

پس با توجه به این دو حدیث می توان چنین گفت که لقمه و غذای حرام، حاصل و نتیجه‌ای را بر عکس تصور و هدف حرام خوار به وجود می آورد.

(۵) آتش بودن غذای حرام

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

۱- - نظام خانواده در اسلام، ص ۳۲۷.

۲- - بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۸۲.

۳- - مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۶۹.

«مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِ أَخِيهِ ظُلْمًا وَ لَمْ يَرُدَّهُ عَلَيْهِ - أَكَلَ جَذْوَةً مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (۱) کسی که به ظلم از مال برادرش بخورد و به او برنگرداند (در حقیقت) پاره‌ی افروخته از آتش را خورده است.»

شاید بتوان این تشبیه گویا را در چندین روایت، که در توصیف غذای حرام آمده است، پیدا نمود. در روایت است:

«... أَكَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ۷ مِنْ تَمْرٍ دَقَلٍ ثُمَّ شَرِبَ عَلَيْهِ الْمَاءَ وَ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى بَطْنِهِ وَ قَالَ مَنْ أَدْخَلَ بَطْنَهُ النَّارَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ؛ (۲) امیر المؤمنین (علیه السلام) خرمای سفتی خورد و آبی بر آن نوشید و دست بر شکم کشید و فرمود: هر که در شکمش آتش داخل کند، خدایش او را دور می‌کند.»

شاید وجه تشابه غذای حرام با آتش، این باشد که هر دو ویران‌کننده‌ی خانه و زندگی می‌باشند، و یا این که هر دوی آن‌ها در شخص استعمال‌کننده، ثمرات جبران‌ناپذیری به بار می‌آورد. پس شایسته است همان‌طور که انسان از آتش مضر فرار می‌کند، از غذای حرام هم بگریزد و همان‌طور که در مقابله با آتش حذر می‌کند، در مقابله با لقمه حرام به همین ترتیب عمل کند.

در سوره مائده می‌خوانیم:

۱- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۱۳.

۲- بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۴۱۲؛ میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۱۲۶، ح ۳۶۷۱.

(و تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعَيْدِ وَالْأَكْلِ الْكَبِيرِ السُّحْتِ لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * لَوْلَا يُنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَالْأَكْلِ الْكَبِيرِ السُّحْتِ لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ) (۱)

بسیاری از آنان را می بینی که در گناه و تعدی، و خوردن مال حرام، شتاب می کنند! چه زشت است کاری که انجام می دادند! چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود، آن ها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام، نهی نمی کنند؟! چه زشت است عملی که انجام می دادند!

مشاهده می شود که قرآن مجید حرام خواری را از صفات یهود می داند.

در انتهای بحث از، خصوصیات تغذیه حرام، به جهت دانستن مرتبه حرام خواری در کلام و سیره معصومین، به حدیث امام کاظم (علیه السلام) اشاره می شود که ایشان می فرماید:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) كَانَ يَأْتِي أَهْلَ الصُّفَّةِ وَكَانُوا ضَعِيفَانَ رَسُولِ اللَّهِ ۶ كَانُوا هَاجِرُوا مِنْ أَهْلِيهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ إِلَى الْمَدِينَةِ فَأَسَدَ كَنَهُمُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) ضَيْفَهُ الْمَسِيدِ وَهُمْ أَرْبَعِمِائَةٍ رَجُلٍ يُسَلَّمُ عَلَيْهِمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ فَأَتَاهُمْ ذَاتَ يَوْمٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَخْصِفُ نَعْلَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَرْفَعُ نَوْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَفَلَّى وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَرْزُقُهُمْ مِيدًا مِيدًا مِنْ تَمْرٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ التَّمْرُ الَّذِي تَرْزُقُنَا قَدْ أَحْرَقَ بَطُونَنَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَمَا إِنِّي لَوْ اسْتِطَعْتُ أَنْ أُطْعِمَكُمُ الدُّنْيَا لَأَطَعْتُمْكُمْ وَ لَكِنْ مَنْ عَاشَ مِنْكُمْ مِنْ بَعْدِي فَسَيُعَذِّبُ

عَلَيْهِ بِالْجِفَانِ وَيُرَاحُ عَلَيْهِ بِالْجِفَانِ وَيَعْدُو أَحِيدُكُمْ فِي قَمِيصِهِ وَيُرُوْحُ فِي أُخْرَى وَتَنْجِدُونَ بُيُوتَكُمْ كَمَا تَنْجِدُ الْكَعْبَةَ فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَنَا عَلَى ذَلِكِ الزَّمَانِ بِالْأَشْوَاقِ فَمَتَى هُوَ قَالَ زَمَانُكُمْ هَذَا خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ الزَّمَانِ إِنَّكُمْ إِنْ مَلَأْتُمْ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَلَالِ تُوْشِكُونَ أَنْ تَمَلُّوْهَا مِنَ الْحَرَامِ الْخَبْرُ (۱)

اهل صغه مهمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند آن ها خانمان خود را رها کرده به مدینه هجرت نمودند. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آنان را که چهارصد مرد بودند در صغه مسجد اسکان داد. آن حضرت هر صبح و شام نزد ایشان می رفت و بر آنان سلام می داد. روزی بر صغه نشینان وارد شد، دید یکی کفش خود را پینه می کند، دیگری لباسش را وصله می زند و عده ای هم جامه های خود را از شپش پاک می کنند؛ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هر روز یک مد خرما به آن ها می داد مردی از میان آن ها برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خرمایی که به ما می دهی معده های ما را سوزاند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود بدانید که اگر می توانستم دنیا را خوراک شما کنم این کار را می کردم، اما کسانی از شما که پس از من زنده بمانند صبح و شام غذای سیر خواهند خورد، هر کدام صبح یک پیراهن خواهند پوشید و شب پیراهنی دیگر و خانه هایتان را همانند کعبه، بر افراشته و آراسته خواهید کرد. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) من مشتاق چنان روزی هستم، کی فرا خواهد رسید؟ فرمود: این زمان شما بهتر از آن زمان است، شما اگر شکم های خود را از حلال پر کنید، هیچ بعید نیست که از حرام نیز آن را پر نمایید.

آری! از منظر دین مقدس اسلام، انسان اگر در مشقت و فقر زندگی کند، بهتر از این است که دست و دهان خود را به غذای حرام آلوده سازد.

نتیجه گیری

یکی از پرسش‌هایی که در متن جاودانه قرآن کریم از ذات مقدس خداوند مطرح می‌شود، سؤال از طیبات و غذای حلال و حرام است، قرآن کریم در ضمن آیه ۴ سوره مائده به گونه‌ای کلی به تبیین مشخصات غذای حلال از طریق شکار توسط سگ‌های تربیت شده می‌پردازد.

به طور کلی گذران زندگی در روزگار پیامبر (صلی الله علیه و آله) از راه شکار حاصل می‌شد. لذا برای مردم سؤالی درباره شرایط حلّیت این نوع از شکار به وجود می‌آمد که آیه فوق در جواب ایشان نازل شد و روایات نیز به تفسیر این آیه پرداخته‌اند.

در نهایت، به ذکر انواع اطعمه و اشربه از نوع حلال و حرام و نیز حکمت این حرمت و حلّیت اشاره شده است.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن فهد حلی، احمد بن محمد، عده الداعی، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، بی تا.
۲. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۳. انصاریان، حسین، نظام خانواده در اسلام، قم، سیزدهم، ام اییها، ۱۳۷۹.
۴. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، قم، انتشارات آل البيت، ۱۴۰۹ ق.
۵. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، المفردات فی غریب القرآن، مترجم غلام رضا خسروی حسینی، سوم، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۳.
۶. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، سوم، بیروت، انتشارات دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۷. شعیری، محمد بن محمد، جامع الاخبار، نجف، چاپ دوم، بی تا، ۱۳۸۵ق.
۸. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۱۰. طوسی، محمد بن حسن، الامالی، قم، انتشارات دار الثقافه، ۱۴۱۴ ق.
۱۱. قرائتی، محسن، گناه شناسی، تهران، دوم، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۰.
۱۲. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دوم، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.
۱۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، سوم، تهران، انتشارات کتاب فروشی اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۵. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۹.
۱۶. محمدی اشتهاردی، محمد، سرگذشت‌های عبرت‌انگیز، قم، دوم، انتشارات روحانی، بی تا.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.
۱۸. نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ ق.

۸. سؤال از روز قیامت

اشاره

صدیقه سجادی منش (۱) - بتول اصلی (۲)

(يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْتَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)

(سوره اعراف (۷) / آیه ۱۸۷)

(يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا) (سوره نازعات (۷۹) / آیه ۴۲)

درباره ساعت [قیامت] از تو می پرسند وقوعش چه زمانی است؟ بگو: «علمش فقط نزد پروردگار من است و جز او (کسی) آن را در وقتش آشکار نمی سازد (این حادثه رستاخیز) در آسمان ها و زمین، سنگین است جز [به صورت] ناگهانی، به [سراغ] شما نمی آید!» (باز) از تو می پرسند، چنان که

۱- - سطح ۲ حوزه علمیه

۲- - کارشناسی ارشد ادبیات عرب

گویی تو از (زمان) آن آگاهی بگو: علمش فقط نزد خداست و لیکن بیش تر مردم نمی دانند.

چکیده

یکی از سؤالاتی که توسط مشرکان و یهویان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیده می شد، سؤال از زمان وقوع قیامت بود. در این تحقیق سعی شده با بررسی و پژوهش درباره واژه «ساعه» از دیدگاه اسلام با توجه به آیه ۱۸۷ سوره مبارکه اعراف و آیه ۴۲ سوره مبارکه نازعات به این سؤال اشاره شده و جواب خداوند در مورد زمان وقوع قیامت مورد بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: سؤال، الساعه، مرساها، یجلیها، حفی.

مقدمه

به تصریح قرآن کریم، یهود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را می شناختند؛ همان گونه که فرزندان خود را؛ اما به خاطر حسادت و لجابت، این شناخت هیچ گاه آنان را به حقیقت و راه راست رهنمون نساخت؛ بلکه آنان همواره بنا بر آن چه در آیه ۱۴۶ سوره بقره (۱)، آمده، کتمان حق می کردند.

۱- - الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده ایم، به حکم نویدهایی که از کتابشان در اختیار دارند، همان گونه که پسران خود را می شناسند پیامبر رانیز می شناسند، و البته گروهی از آنان حق را دانسته کتمان می کنند.

یهودیان از دشمنان سر سخت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند و یک سره با پیامبر (صلی الله علیه و آله) جنگ روانی داشتند. یکی از شیوه های خطرناک جنگ روانی آنان، منحرف کردن افکار از موضوع اصلی و مشغول کردن اذهان عامه به مسائل فرعی و حاشیه ای بود. آنان پرسش هایی را مطرح می نمودند؛ اما نه با انگیزه تحقیق در صدق رسالت و کشف حقیقت، بلکه برای اشکال تراشی و خلط حق و باطل. پرسش های آنان مربوط به اصل و ماهیت دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبود؛ بلکه آنان از موضوعاتی سؤال می کردند که ارتباطی به دعوت نداشت و اساساً در شأن پیامبر نبود. این پرسش ها در واقع، برای ایجاد سؤال در افکار عامه و اذهان توده های مردم و مشغول ساختن آن ها به مسائل فرعی و حاشیه ای و منحرف کردن افکار و اندیشه ها از مسائل اصلی مطرح می گردید.

یکی از سؤالاتی که مطرح می شد، زمان وقوع قیامت بود که در این نوشتار، دو آیه ای که این سؤال در آن بیان شده و جواب قرآن به این سؤال، مورد بررسی قرار می گیرد.

بررسی لغوی

ساعه

در این جا به معنای «ساعت برانگیختن خلائق و بازگشت به سوی خدا»، «یک طرفه شدن و فیصله یافتن دادرسی عمومی» است، بنا بر این، الف

و لام «الساعه» برای عهد است، و لیکن در لسان قرآن و شرع لفظ «ساعت» در معنای «قیامت» حقیقت شده است. (۱)

مُرسی

اسم زمان و مکان و مصدر میمی از «ارسیت الشیء» است به معنای «آن را اثبات کردم»، و معنای آیه این است که: «از تو می پرسند وقوع و ثبوت قیامت چه وقت است؟» (۲)

یجلیها

این کلمه از «تجلیه» و به معنای «کشف و اظهار» است، و وقتی گفته می شود «جلاه فانجلی» معنایش این است که پرده از روی آن چیز برداشت و آن چیز هویدا گشت. پس جمله «لَا يُجَلِّیْهَا لَوْ قَتَّهَا إِلَّا هُوَ» معنایش این است که قیامت را هویدا نمی کند و پرده از روی آن (این که چه وقت واقع می شود) بر نمی دارد مگر خدای سبحان، و همین معنا دلالت می کند بر این که ثبوت وجود قیامت و علم به آن یکی است، یعنی وقوع و ثبوتش نزد خدا محفوظ است، و هر وقت بخواهد پرده از آن برداشته و آن را ظاهر می کند، بدون این که غیر او کسی به آن احاطه یافته و یا برای چیزی از اشیاء ظاهر گردد. (۳)

۱- ر.ک: المیزان، ج ۸، ص ۴۸۱.

۲- ر.ک: المیزان، ج ۸، ص ۴۸۱.

۳- ر.ک: المیزان، ج ۸، ص ۴۸۲.

راغب اصفهانی در مفردات گفته است: کلمه «حفی» به معنای «عالم» و «با خبر از چیزی» است، و گویا این کلمه از ماده «حَفِیت فی السُّؤال: در پرسش اصرار کردم» گرفته شده. (۱) و تقدیر آیه «یَسْئَلُونَكَ عَنْهَا كَانَتْكَ حَفِيًّا» است و جمله «كَانَتْكَ حَفِيًّا» در وسط کلام و بین «یَسْئَلُونَكَ» و ظرف متعلق به آن قرار گرفته، و این خود اشاره می‌دارد به این که اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این سؤال را مکرر از وی کرده و اصرار ورزیده اند، و به همین جهت قرآن کریم تا اندازه ای سؤال و جواب را در عبارت تکرار کرده است.

سؤال کنندگان

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود، سؤال کنندگان آیه اول (اعراف/۱۸۷) را چنین معرفی می‌کند:

۱- قبیله قریش، عاص بن وائل سهمی، نضر بن حارث بن کلسه و عقبه بن ابی محیط را به سوی «نجران» گسیل داشتند تا مسائلی را از یهودیان فرا گرفته و آن‌ها را با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان گذارند. طی پرسش‌هایی که با آن حضرت در میان گذاشتند این سؤال به میان آمد که لحظه وقوع قیامت در چه زمانی فرا می‌رسد؟ آیه مورد بحث در پاسخ به چنین سؤال نازل شد.

۲- یهودیان به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردند: ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)! اگر تو پیامبر خدا هستی راجع به لحظه وقوع قیامت به ما گزارش کن که در چه زمانی فرا می رسد؟

۳- قریش چنین پرسشی را با آن حضرت در میان گذاشتند، و آیه مذکور در جهت پاسخ به این سوال نازل گردید. (۱)

و اما سؤال کنندگان آیه دوم (نازعات/۴۲)، مشرکین بودند. این آیه از لحاظ تاریخ نزول بر آیه قبلی مقدم است و مشرکین سوال مربوط به وقوع قیامت را ضمن آن مطرح ساخته بودند، و با این که بارها درباره قیامت سوال کردند و پاسخ لازم را دریافت نمودند، همین گونه به سؤال خود درباره لحظه وقوع قیامت ادامه می دادند، و مصرانه این سؤال را تکرار می کردند تا وقت فرا رسیدن آن را بدانند، لذا خداوند با تعبیر «یسئلونک» جریان پرسش آن ها را بیان می کند تا استمرار سؤال مشرکان را از این رهگذر وانمود سازد؛ چنان که اشاره به مسئله قیامت و نیز سؤال مشرکین و یا یهودیان درباره آن بارها در قرآن کریم تکرار شده است. (۲)

ظاهراً تعبیر به این که «می پرسند» و نفرموده «پرسیدند»، برای این بوده که بفهماند این سؤالی است که همیشه می کنند، چون مشرکین بعد از شنیدن داستان قیامت مرتب به آن جناب مراجعه نموده، درخواست می کردند تاریخ

۱- برگزیده تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۱۸؛ اسباب نزول (کاوش هایی در علوم قرآنی)، ص ۶۳.

۲- اسباب نزول (کاوش هایی در علوم قرآنی)، ص ۶۳.

دقیق وقوع قیامت را برایشان معین کند، و در این درخواست اصرار هم می ورزیدند، و قرآن کریم مکرر به این درخواست اشاره نموده است. (۱)

مورد سؤال

سؤال در مورد «زمان وقوع قیامت» است که آن هم از غیب هایی است که مختص به خدای تعالی است، و کسی جز خدا از آن اطلاعی ندارد، و به طور کلی هیچ دلیلی در تعیین وقت و حدس وقوع آن نیست. (۲)

از آیه شریفه تنها استفاده می شود که علم به قیامت را جز خدا کسی طاقت تحملش را ندارد.

(قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ...)

از آن جا که سؤال از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و این که وی آنان را از غیب خبر دهد، حکایت دارد که سؤال کنندگان ادعای نبوت آن جناب را ادعای علم به غیب تلقی کرده اند، و چون علم به غیب حقیقتش از خدا است، و اگر غیر او هم چیزی از آن دارد به تعلیم خدا و وحی او است، لذا خداوند دستور داد تا پیغمبر خود را از ادعای داشتن علم به غیب بری ساخته، و این اشتباه را از ذهن ایشان بیرون کند. (۳)

۱- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۱۷.

۲- تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۴۸۲.

۳- تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۴۸۲.

در تفسیر مجمع البیان نیز آمده است که نظر به این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن ها را از فرا رسیدن قیامت، ترسانیده بود، آن ها از وقت آن سؤال کردند. (۱)

دیدگاه مفسران

زجاج گوید: منظور از ساعت، وقتی است که مردم می میرند.

بیشتر مفسران گویند: منظور وقتی است که مردم زنده می شوند و به صحرای محشر می روند.

جبائی گوید: مقصود وقت فناء خلق است. سؤال آن ها این بود که: این ساعت، چه وقت فرا می رسد؟ (۲)

پاسخ وحی

اشاره

خداوند در پاسخ به سؤال یهودیان می فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي) بگو: علم آن نزد خداوند است و هیچ یک از مردم از آن اطلاع ندارند. علت این که خداوند، از وقت آن خبر نداده، این است که مردم از آن بترسند و از معصیت، اجتناب کنند و به اطاعت روی آورند.

(لَا يُجَلِّئُهَا لَوْ قَتَبَهَا إِلَّا هُوَ): هیچ کس وقت آن را آشکار نمی کند، جز خداوند و هیچ کس از وقت آن خبر ندارد.

برخی گویند: هیچ کس قیامت را برپا نمی کند، جز خداوند.

۱- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۲۹.

۲- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۲۹.

(ثَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ): در این باره نظرات مختلفی وجود دارد:

- ۱- علم قیامت، برای اهل آسمان ها و زمین دشوار است، زیرا چیزی که علم آن بر کسی پنهان است، برای او سنگین است.
 - ۲- چیزی که انسان بر آن احاطه دارد و از آن مطلع است، برایش آسان و سبک است و آنچه، برایش سنگین و دشوار است.
 - ۳- وصف قیامت، برای اهل آسمان ها و زمین، بزرگ است. زیرا در آن وقت، ستاره ها پراکنده می شوند و خورشید، تیره و تار می شود و کوه ها به حرکت در می آیند.
 - ۴- وقوع قیامت، بر اهل آسمان ها و زمین، سنگین است و این به خاطر عظمت و شدت آن و محاسبه و کیفر است.
 - ۵- منظور خود آسمان ها و زمین است. یعنی اگر آسمان ها و زمین، حیات داشتند نمی توانستند شکافتن و تیره شدن ستاره ها و به حرکت در آمدن کوه ها و ... را تحمل کنند.
- چه حادثه ای ممکن است از این سنگین تر باشد، در حالی که در آستانه قیامت، همه کرات آسمانی به هم می ریزند، آفتاب خاموش، ماه تاریک، ستارگان بی فروغ و اتم ها متلاشی می گردند، و از بقایای آن ها جهانی نو با طرحی تازه ریخته می شود. (۱)

(لا تَأْتِيَكُمْ إِلَّا بَعُثَةٌ): (برای این که بزرگ تر و هول انگیز تر باشد)، ناگهان بر سر شما فرو می آید. (۱)

(فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا) این جمله استفهام انکاری است، و جمله «فِيمَ أَنْتَ» مرکب است از مبتدا و خبر، و کلمه «مِنْ» برای ابتداء غایت است، و کلمه «ذِكْرَاهَا» بنا بر آن چه راغب گفته به معنای کثرت ذکر سوره و در حقیقت مبالغه در ذکر است؛ در مورد این بخش از آیه نیز نظرات چندی مطرح شده:

(۱) معنای جمله این است که: تو از یادآوری بسیار قیامت در چه هستی؟ یعنی از این که به وسیله کثرت ذکر از تاریخ آن آگاه شوی چه چیز به دست می آوری؟ و خلاصه تو با کثرت ذکر قیامت علم به تاریخ آن نمی یابی.

(۲) ممکن است کلمه «ذکری» در مورد قیامت، به معنای حضور حقیقت معنای قیامت در قلب باشد، و بنا بر این که استفهام، انکاری باشد معنای آن چنین است که تو علمی به حقیقت قیامت و خصوصیات آن پیدا نمی کنی، مگر وقتی که به زمان آن احاطه یابی و این از معنای اول مناسب تر است.

(۳) معنای آیه این است که: ذکر قیامت، از مسائل مربوط به بعثت تو نیست، تو تنها مبعوث شده ای که افراد ترسنده از قیامت را انداز کنی.

(۴) کلمه «فیم» انکاری از سؤال سائلین است، و جمله «أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا» هم جمله ای استینافی است و هم تعلیلی برای نادرست بودن سؤال آنان، و

معنای آیه این است که: این سؤال در چیست؟ (خلاصه چه سؤال بیهوده ای است)، وظیفه تو ای پیامبر (صلی الله علیه و آله) تنها ذکر این ساعت است، زیرا بعثت تو متصل به آن است و تو خاتم انبیایی، و همین مقدار علم از مسأله قیامت برای ایشان کافی است، در نتیجه این آیه همان را می گوید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به روایتی فرمود: «بَعَثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ إِنْ كَادَتْ لَتَسْبِقَنِي؛ بعثت من با قیامت مثل این دو انگشت پشت سر هم اند، به هیچ وجه ممکن نبود قیامت جلوتر از بعثت من بیاید.»

(۵) این آیه تتمه سؤال مشرکین است، که در آن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب می کنند، و معنای آن این است که: از علم به قیامت و به وقت آن نزد تو چه مقدار هست؟ و یا این است که: تو که این همه به یاد قیامت هستی خودت از آن چه فهمیده ای؟

تو از وقت آن نمی توانی با خبر شوی، برای این که انتهای آن به سوی پروردگار تو است، پس حقیقت آن و صفاتش و از آن جمله، تعیین وقتش را جز پروردگار تو نمی داند، پس مردم نباید از وقت آن بپرسند، و در وسع تو هم نیست که پاسخ دهی.

(۶) بعید نیست- و خدا داناتر است- این آیه در مقام تعلیل باشد، اما به معنای دیگری از تعلیل، که می فرماید «ساعت» قیام نمی کند مگر با فناء اشیاء و سقوط اسباب، و ظهور این حقیقت.

زیرا هیچ ملکی جز برای خدای واحد قهار نیست، پس آن روز جز به خدای تعالی مستند و منسوب نیست، و هیچ سببی فرض نمی شود که به طور حقیقت بین خدا و پدید آمدن قیامت واسطه باشد، در نتیجه زمان هم که در

این عالم برای خود سببی است نمی تواند واسطه باشد، پس روز قیامت در حقیقت توقیت بردار نیست، (نه این که ممکن باشد ولی خدای تعالی وقتش را معین نکرده).

و به همین جهت است که در کلام خدای تعالی هیچ گونه تحدیدی برای آن روز نیامده، تنها این تحدید ذکر شده که روز قیامت، با انقراض دنیا به پا می شود، و در این باره فرموده: (وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَيَّرَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ) (۱)، و در این معنا آیات دیگری است که از خراب شدن دنیا و از این که زمین و آسمان به زمین و آسمانی دیگر مبدل می گردد، و ستارگان فرو می ریزند، خبر می دهد. (۲).

سؤال مجدد و پاسخی دوباره

اینکه در پاسخ به مشرکان فرمود: (يَسْتَلُونَكَ كَأَنَّكَ خَفِيٌّ عَنْهَا) دلالت دارد بر این که پرسش کنندگان خیال کرده بودند جوابی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امر پروردگارش در سؤال اول ایشان داد و فرمود: «إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي؛ علم آن تنها نزد پروردگار من است»، از قبیل حواله دادن علم چیزی که نمی داند به خدای تعالی است - کما این که ادب دینی هم همان را اقتضاء می کند - و به خاطر رعایت آن بود که فرمود: «نزد پروردگار من است» تا به عبودیت و وظیفه آن عمل کرده باشد، و نیز آنان خیال کرده بودند که جمله «لَا يُجَلِّئُهَا

۱ - - زمر (۳۹)/ ۶۸.

۲ - - تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۱۷.

لَوْ قَتَبَهَا إِلَّا هُوَ» تنها وصف عظمت قیامت است، بدون این که ارتباطی با علم به وقت آن داشته باشد، لذا به خاطر این اوهام سؤال خود را دوباره تکرار کردند شاید آن حضرت جواب دیگری بدهد که در ضمن آن در باره قیامت چیزی گفته و یا به جهل خود اعتراف کند.

لذا خدای تعالی دستور داد تا همان جواب را دوباره داده و بگوید: «إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ؛ تنها علم آن نزد خداوند است» تا بدین وسیله به ایشان بفهماند که جواب اول از (جنبه تعارف و رعایت ادب نبود) بلکه جوابی جدی بود، و اگر آن حضرت در دو نوبت این گونه جواب داده اعتراف به جهل نکرده، چون اظهار بی اطلاعی از امر قیامت جهل نیست، بلکه علم (به عالی ترین معارف) است، و این علم را به ایشان هم آموخته که علم به قیامت منحصر در خدا است نه این که وی نسبت به آن جاهل است، البته در جواب اول رعایت وظیفه عبودیت را هم نموده و اسم رب را به کار می برد، ولی در جواب دوم به جای آن «اللَّهُ» را قرار داده است.

آیات بیان کننده وقوع قیامت

قیامت، معروف ترین نام یوم القیامه است که ۷۰ بار در قرآن مجید ذکر شده و حکایت از قیام عمومی بندگان و رستخیز عظیم انسان ها می کند و توجه به آن انسان را به قیام در این دنیا برای انجام وظیفه دعوت می نماید.

این که قیامت در قرآن کریم با نام ها و عنوان های مختلف خوانده شده هر یک، نشان دهنده ی وضع مخصوص و نظام مخصوص حاکم بر آن است؛ مثلاً از آن جهت که همه اولین و آخرین در یک سطح و در یک جا قرار

می گیرند و ترتیب زمانی آن ها از بین می رود، «روز حشر»، «روز جمع» و «روز تلاقی» خوانده شده است، از آن جهت که باطن ها آشکار و حقایق بسته و پیچیده باز می شوند، یوم تبلی السرائر یا «روز نشور» نامیده شده است، از آن جهت که فنا ناپذیر و جاوید است، «یوم الخلود»، از آن جهت که انسان هایی سخت در حسرت و ندامت فرو می روند و احساس تأسف می کنند که چرا خود را برای چنین مرحله ای آماده نکرده اند، «یوم الحسره» و «یوم التغابن»، و از آن جهت که بزرگ ترین خبرها و عظیم ترین حادثه هاست «نبأ عظیم» خوانده شده است.

راز نام گذاری آن روز موعود به قیامت که از مشهورترین نام هاست و در قرآن سوره ای به این نام اختصاص یافته، این است که مردم در این روز به یک باره قیام خواهند کرد،

(یوم یقوم الناس لرب العالمین) (۱)

و نزد پروردگار جهانیان خواهند ایستاد.

(و یوم تقوم الساعة) (۲)

و روزی است که لحظه و ساعت رستاخیز برپا شود.

(یوم یقوم الزّوج و الملائکه صفّاً) (۳)

۱ - - مطففین (۸۳) / ۶.

۲ - - روم (۳۰) / آیات ۱۲، ۱۴، ۵۵.

۳ - - نبأ (۷۸) / ۳۸.

و روزی که روح و فرشتگان بر پا ایستند.

(یوم یقوم الحِساب) (۱)

و روزی که حساب خلاق بر پا گردد.

قیامت بر دو قسم است: قیامت صغرا و قیامت کبرا.

هر کس که می‌میرد قیامت صغرای او بر پا می‌شود و سرآغازی است برای پاداش و کیفرها که بخشی جنبهٔ برزخی دارد و بخش دیگری در قیامت کبرا یعنی قیامت عمومی انسان‌ها دامانشان را می‌گیرد، و در هیچ یک از این دو مرحله نه چاره‌جویی‌ها مؤثر است، و نه در برابر اراده‌ی الهی یار و یآوری وجود دارد.

هول قیامت صغرا مثل هول قیامت کبرا است، با این فرق که در قیامت صغرا هولش فردی است و در قیامت کبرا هولش جمیع خلق را فرا می‌گیرد. (۲)

قیامت صغری (عالم برزخ)

انسان پس از مرگ وارد عالم قیامت نمی‌شود، بلکه به عالم برزخ وارد می‌گردد. منظور از عالم برزخ، جهانی است که میان دنیا و عالم آخرت قرار دارد، یعنی هنگامی که روح از بدن جدا می‌شود، پیش از آن که بار دیگر در قیامت به بدن اصلی باز گردد، در عالمی که میان این دو عالم است و برزخ نامیده می‌شود، قرار خواهد داشت. قرآن درباره‌ی عالم برزخ می‌گوید:

۱- - ابراهیم (۱۴) / ۴۱.

۲- - تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۶۵.

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحْيَادَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ) (۱)

هنگامی که مرگ یکی از انسان ها فرا می رسد (تقاضا می کند) پروردگارا! مرا به دنیا برگردان تا اعمال صالحی را که ترک کرده بودم، انجام دهم. (در پاسخ به وی گفته می شود) بس کن، هرگز بازگشتی برای تو نیست، و این سخن بی اساسی است که او بر زبان جاری می کند، و پس از زندگی دنیوی آنان، حیات برزخی است که تا قیامت ادامه دارد.

این آیه شریفه که ندامت شدید مُرده و تقاضای بازگشت دوباره وی را برای جبران گذشته خاطر نشان می کند، به روشنی بر جهان برزخ که فاصله بین عالم دنیا و قیامت است، دلالت دارد.

قیامت کبری (عالم بعد از برزخ)

در قیامت کبری که عالمی است پس از عالم برزخ، همه ی انسان ها از اولین تا آخرین جمع شده، و وارد مرحله جدیدی از زندگی و حیات می شوند؛ و به پاداش و یا جزای اعمال و رفتار زندگی دنیایی خود می رسند.

اسامی قیامت کبری در قرآن

قرآن نام های بسیاری برای قیامت انتخاب کرده که هر یک از آن ها به ویژگی ها و رخ دادهای قیامت اشاره دارد. برخی از آن ها عبارت اند از:

يوم الحساب، يوم الدين، يوم الجمع، يوم الفصل، يوم الخروج، يوم الموعود، يوم الخلود، يوم الحسره، يوم التغابن، يوم التناد، يوم التلاق، يوم الازفه، يوم الوعيد، يوم الحق، يوم البعث، الحاقه، الدارالآخره، الساعه، الصاخه، الطامه الكبرى، الغاشيه، القارعه، الميعاد، الواقعه، اليوم الآخر، يوم الوقت المعلوم، يوم تبلى السرائر.

هر کدام از این نام ها بیان گر بُعدی از ابعاد آن روز بوده، و به تنهایی می تواند مسائل بسیاری را در این رابطه بازگو کند.

قرآن مجید در آیه ای هنگامی که از روز قیامت سخن می گوید آن را به عنوان یک روز بسیار طولانی معرفی می کند. و می فرماید:

(تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ) (۱)

فرشتگان و روح به سوی او عروج می کنند، در آن روز که مقدارش پنجاه هزار سال است.

البته، تعبیر به «پنجاه هزار سال»، از این نظر است که آن روز، برحسب سال های دنیا تا این حد ادامه پیدا می کند و در جای دیگر مقدار آن را یک هزار سال تعیین می نماید. لازم به ذکر است که بین این دو آیه، منافاتی وجود ندارد؛ زیرا همان گونه که در روایات وارد شده است: در قیامت پنجاه موقوف است و هر موقوف به اندازه یک هزار سال طول می کشد. (۲)

۱- - معارج (۷۰)/ ۴.

۲- - نورالثقلین، ج ۷، ص ۴۷۳.

بعضی دیگر از مفسرین احتمال داده اند، عدد پنجاه هزار سال، برای تکثیر باشد نه بیان تعداد؛ یعنی آن روز بسیار طولانی است. (۱)

تمام شدن عمر دنیا از نظر دانشمندان

قرآن کریم قیامت را پایان جهان معرفی می کند و آغاز جهانی دیگر. این کتاب آسمانی در آیات متعددی سخن از حوادثی می گوید که در آستانه قیامت رخ می دهد و برخی از آن ها نشانه های قیامت شمرده می شود. مفسران و صاحب نظران علوم کیهان شناسی در مورد پایان جهان فعلی به چند دسته از آیات نظر دارند:

الف: آیاتی که اشاره به مرگ خورشید و ستارگان می کند:

(... وَ سَخَّرَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ...) (۲)

و خورشید و ماه را رام گردانید، هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می دهند.

(إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ* وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ) (۳)

آن گاه که خورشید به تاریکی گراید و آن گاه که ستارگان خاموش شوند.

ب آیه ای که به شکافتن ماه اشاره دارد:

۱- - تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۶.

۲- - رعد (۱۳)/۲.

۳- - تکویر (۸۱)/۱-۲.

(اُقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ) (۱)

قیامت نزدیک می شود و ماه شکافته می شود.

ح آیاتی که اشاره به درهم ریختن نظام فعلی آسمان و ستارگان می کند:

(إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَثَرَتْ) (۲)

آن گاه که آسمان شکافته می شود و آن گاه که ستارگان فرو ریخته و از هم پاشیده شوند.

(وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ) (۳)

و آفتاب و ماه بهم گرد آیند.

د آیاتی که اشاره به زلزله های عظیم در زمین می کند:

(إِنَّ زَلْزَلَهُ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ) (۴)

که زلزله رستاخیز مطلب مهمی است.

ه آیاتی که اشاره به فروپاشی کوه ها می کند:

(وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ) (۵)

۱- - قمر (۵۴) / ۱.

۲- - انفطار (۸۲) / ۱-۲.

۳- - قیامت (۷۵) / ۹.

۴- - حج (۲۲) / ۱.

۵- - قارعه (۱۰۱) / ۵.

و (روزی که) کوه ها مانند پشم زده شده رنگین شود.

و آیاتی که اشاره به انفجار و برافروختگی دریاها دارد:

(وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ) (۱)

و در آن هنگام که دریاها برافروخته شود.

ز آیه ای که به دود در آسمان اشاره می کند:

(فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ) (۲)

منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید می آورد.

در مباحث کیهان شناسی دو مطلب در مورد پایان جهان مطرح می شود:

اول: سرانجام حرکت انبساطی جهان:

جهان در حال گسترش است و کهکشان ها از همدیگر با سرعت دور می شوند. ولی آیا جهان همیشه انبساط می یابد؟ یا انبساط روزی متوقف می شود و یا حتی جهان به نقطه آغازین خود باز می گردد؟ دانشمندان در این مورد سه احتمال مطرح کرده اند:

الف گسترش جهان دائمی است.

ب جهان سرانجام در اثر نیروی جاذبه منقبض شده و به یک نقطه باز می گردد.

ج جهان به طور دائم بین انفجارهای بزرگ در نوسان است.

۱- تکویر (۸۱)/۶.

۲- دخان (۴۴)/۱۰.

«الکساندر فریدمن» فیزیک دان روسی در ۱۹۲۰م نشان داد که پاسخ این پرسش ها بستگی به جرم جهان دارد. اگر جهان به اندازه کافی ماده داشته باشد، سرانجام گرانش (نیروی جاذبه) انبساط جهان را متوقف خواهد کرد و اجرام به سوی هم حرکت می کنند و در آخر همه آن ها در یک نقطه جمع می شوند؛ این حادثه «Bigban، رمبش بزرگ» خوانده می شود. اما اگر جرم کافی وجود نداشته باشد، جهان هم چنان به انبساط خود ادامه خواهد داد.

دانشمندان هم چنان سعی می کنند با اندازه گیری جرم جهان دریابند که کدام حالت ممکن است؟^(۱)

دوم سرانجام خورشید و ستارگان و زمین

برخی متخصصان فیزیک و کیهان شناسان بر آن اند که خورشید در هر ثانیه ۵۶۴ میلیون تن هیدروژن به عنوان سوخت مصرف می کند که از این مقدار ۵۶۰ میلیون تن هلیوم به وجود می آید و ۴ میلیون تن مواد باقی مانده که فقط ۰/۷٪ سوخت مصرفی می باشد، تبدیل به انرژی شده که در نهایت به صورت نور و گرما انتشار می یابد.

با وجود نیاز عظیمی که خورشید ما به سوخت دارد، می تواند به مدت ۱۰ میلیارد سال بدرخشد که از این عمر طولانی ۵ میلیارد سال را گذرانده است. بنابراین خورشید هم اکنون در نیمه راه زندگی خود قرار دارد.^(۲)

۱- - کیهان و راه کهکشان، ترجمه سید محمدامین محمدی، ص ۵۰۵۲.

۲- - فیزیک نوین، ترجمه بهروز یضاوی، ص ۲۰۲۱.

پس سیاره آبی رنگ ما زمین، هنوز حدود ۵ میلیارد سال دیگر به دور خورشید خواهد چرخید سرانجام خورشید در آخرین روزهای عمر خود مانند یک بادکنک کاملاً باد کرده خواهد شد و به صورت یک ستاره عظیم و غول پیکر سرخ فام در خواهد آمد و دو سیاره داخلی منظومه شمسی خود یعنی عطارد و زهره را فرو می بلعد، زمین تا هزار درجه سانتیگراد حرارت خواهد یافت و تمام آثار زندگی و حیات، مدت ها قبل از بین رفته و آب اقیانوس ها بخار شده است. (۱)

برخی دیگر از صاحب نظران در مورد مرگ یک ستاره می نویسند:

از آن جا که همه ستارگان در واقع مولدهای جوش هسته ای هستند سرانجام روزی سوخت خود را به پایان رسانده، انبساط می یابند و انبوهی از گازهای درخشان پوسته ستاره، به صورت های خیال انگیزی در فضا رها شده که به نام «سحابی های سیاره نما» خوانده می شود. هنگامی که سوخت هسته ای ستاره پایان یافت نیروی گرانش به سرعت ستاره را در خود فرو می برد و ستاره به تلی از خاکستر بسیار داغ تبدیل شده که «کوتوله سفید» خوانده می شود.

ستاره های بسیار پر حجم با یک انفجار به حیات خود پایان می دهند. هنگامی که هسته ستاره منفجر شد پوسته های بیرونی آن به بیرون پرتاب می شوند؛ ستاره محتضر (در حال مرگ) تنها در خلال چند ساعت، انرژی را از خود منتشر می کند که خورشید ما در مدت پنج بیلیون سال منتشر کرده است

و در این حال ستاره چند میلیون بار درخشان تر می شود. این پدیده را ابر نواختر نامند. (۱)

نکات تفسیری و اسرار علمی

برخی از مفسران و صاحب نظران در مورد انطباق آیات و یافته های کیهان شناسی که به پایان جهان اشاره می کند اظهار نظر کرده اند:

استاد آیت الله مکارم شیرازی در تفسیر موضوعی پیام قرآن، آیات مربوط به پایان جهان را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و در مورد (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ) (۲) می نویسد:

«کورت از ماده تکویر در اصل به معنی پیچیدن و جمع و جور کردن چیزی است و این واژه به معنی تاریک شدن یا افکندن نیز آمده است و ظاهراً این دو معنی در مورد خورشید لازم و ملزوم یکدیگر است به این ترتیب که خورشید تدریجاً لاغر و جمع و جور می شود و رو به تاریکی و بی فروغی می گذارد.

انکدرت از ماده انکدار به معنی تیرگی و تاریکی یا سقوط و پراکندگی است

۱- - کیهان و راه کهکشان، ص ۲۵۲۶.

۲- - تکویر (۸۱)/۱-۲.

طبق گواهی قرآن در پایان جهان، پرفروغ ترین مبدأ نور در منظومه شمسی ما که مایه روشنایی تمام سیارات است خاموش و جمع می شود و ستارگان دیگر نیز به همین سرنوشت گرفتار می گردند.

سپس اشاره می کند که دانشمندان امروز معتقدند که انرژی خورشید از احتراق هسته ای به دست می آید و هر شبانه روز سیصد و پنجاه هزار میلیون تن از وزن این کره کاسته می شود. و همین امر سبب می گردد که تدریجاً لاغر و کم نور شود و این همان جمع شدن و کم نور شدن، یعنی دو مفهومی است که در ماده تکویر طبق گفته ارباب لغت وجود دارد.»^(۱)

ایشان در مورد جمع شدن خورشید و ماه (وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ)^(۲) می نویسند:

«جمع شدن خورشید و ماه ممکن است از این جهت باشد که با از بین رفتن تعادل جاذبه و دافعه، کره ماه جذب به مرکز اصلی یعنی خورشید خواهد شد.»^(۳)

آن گاه با اشاره به آیه (وَ إِذَا الْكُوكِبُ انْتَثَرَتْ)^(۴) می نویسد:

۱- - پیام قرآن، ج ۶، ص ۳۳۳۴.

۲- - قیامت (۷۵)/۹.

۳- - پیام قرآن، ج ۶، ص ۳۵.

۴- - انفطار (۸۲)/۲.

«نظام موجود کواکب نیز در هم می ریزد گوئی تعادل جاذبه و دافعه که ارتباط با جرم ها و سرعت حرکت آن ها دارد به هم می خورد و شاید این همان چیزی است که در قرآن به آن اشاره شده است.» (۱)

ایشان در مورد زلزله های عجیب و تلاشی کوه ها می گوید:

«آیا این حوادث عجیب و هول ناک که دامن گیر کوه ها می شود بر اثر انفجارات درونی و متلاشی شدن نظام اتمی آن ها و آزاد شدن انرژی های نهفته درونی است؟ یا ضربه ای از خارج بر آن ها وارد می شود مانند برخورد سیاره های آسمانی با سرعت و جاذبه شدید به یکدیگر؟ یا علل دیگری که امروز برای ما ناشناخته است؟

هیچ کس به درستی نمی تواند پاسخی به این سؤالات بدهد و علوم روز نیز از توضیح این مطلب عاجز است. همین اندازه می گوید که در کرات آسمانی در گذشته و حال انفجارات عظیمی روی داده و می دهد.» (۲)

ایشان با اشاره به آیه های (وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ) (۳) (وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ) (۴) که در مورد انفجار و برفروخته شدن دریاهاست، سه احتمال مطرح می کند:

۱- - پیام قرآن، ج ۶، ص ۳۵.

۲- - پیام قرآن، ج ۶، ص ۳۰.

۳- - انفطار (۸۲)/۳.

۴- - تکویر (۸۱)/۶.

اول این که آب از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده که هر دو شدیداً قابل احتراق است، اگر عواملی سبب تجزیه آب ها شوند دریاها مبدل به کوره های عظیمی از آتش سوزان خواهد شد و یک جرقه کوچک کافی است که عالمی از آتش ایجاد شود.

دوم این که زلزله های شدید آستانه رستاخیز، سبب شکافتن زمین ها و راه یافتن دریاها به یکدیگر می شوند.

سوم: این که متلاشی شدن کوه ها و ریخته شدن غبار آن ها به دریاها و یا فرود سنگ های آسمانی در آن ها موجب می شود تا دریاها پر شود و آب سراسر خشکی را فرا گیرد. (۱)

یکی از نویسندگان معاصر نیز با اشاره به آیه (وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ) (۲) به در هم ریختن نظام هستی اشاره می کند و می نویسد:

فضای ما بین هسته اتم و الکترون هایی که گرد آن در حرکت اند نسبت به حجم شان بسیار وسیع و فضایی خالی و هولناک است، شما اگر یک اتم را یک کیلومتر فرض کنید تنها یک متر آن توسط هسته و پرتون اشغال شده و الکترون در فاصله یک کیلومتری به دور هسته حرکت می کند.

در واقع کلیه موجودات جهان اعم از جان دار و بی جان از موجودی تو خالی چون اتم تشکیل یافته اند و چون به یک باره فاصله و فضای خالی اتم ها از بین برود همه موجودات عالم با حفظ وزن قبلی خود به موجودات بسیار

۱- ر.ک: پیام قرآن، ج ۶، ص ۳۱۳۲.

۲- قیامت (۷۵)/۹.

ریزی تبدیل خواهند شد و در آن هنگام است که نظم عالم مادی در یک چشم به هم زدن از هم خواهد پاشید. آن گاه است که کره زمین به اندازه یک نارنج کوچک در خواهد آمد و سپس اجرام آسمانی که به صورت گوی های کوچکی در آمده به همدیگر برخورد خواهد کرد.

این واقعیتی است که برای ستاره شناسان امروز با نظاره ستاره بزرگی چون سیریوس که در یک چشم بر هم زدن به ستاره کوچکی تبدیل شد آشکار گشته است. (۱)

برخی از نویسندگان معاصر با اشاره به آیات قرآن در مورد مرگ خورشید و ستارگان با نقل سخنان دانشمندان، چند نظریه را مطرح کرده اند:

الف دکتر ژرژ گاموف می گوید: «روزی فرا خواهد رسید که زمین (و نیز همه سیارات دیگر) پس از انفجاری بزرگ به صورت گاز رقیقی در خواهد آمد.» (۲)

ب پروفیسور آ. ماسویچ می گوید: «روزی کلیه ذخایر هیدروژن خورشید در اثر فعل و انفعالات هسته ای به انتها می رسد.» (۳)

ج یکی از صاحب نظران می نویسد:

«طبق قانون دوم ترمودینامیک و اصل انتروپی همه اجسام به تدریج حرارت خود را از دست می دهند و رو به نابودی می روند. به این ترتیب

۱- - ر.ک: مطالب شگفت انگیز قرآن، ص ۱۲۹۱۳۱.

۲- - پیدایش و مرگ خورشید، ترجمه احمد آرام، ص ۱۶۳.

۳- - مطالب شگفت انگیز قرآن، ص ۱۳۴.

روزی فرا خواهد رسید که حرارت در همه اجسام، به طور مساوی ایجاد شود و آن روز مرگ کلیه موجودات و اجرام آسمانی است.»^(۱)

برخی نویسندگان در مورد شکافته شدن ماه (اِنْشَقَّ الْقَمَرُ)^(۲) این گونه نگاشته اند:

مطلبی که دانشمندان ستاره شناس، اخیراً بدان دست یافته اند این است که می گویند: روزی بیاید که ماه به دو قسمت یا بیشتر تقسیم گردد و این قسمت ها نیز به نوبه خود به طور هول انگیزی منفجر و هزار بار تکه پاره شوند.

و از «سرجمیس» ستاره شناس اروپایی نقل می کند که: در آینده ماه رفته رفته به زمین که به بی نهایت درجه نزدیکی می رسد، در این موقع که زمین در معرض خطر سقوط قرار گرفته است، تقدیر الهی که به درهم ریختن ماه و از هم پاشیدن آن تعلق گرفته به مرحله اجرا گذاشته می شود.^(۳)

نتیجه گیری

از آن چه در مورد آیات مورد نظر خواندیم، نتیجه می گیریم که زمان وقوع قیامت از علم‌هایی است که مختص به خدای تعالی است، و کسی جز خدا از آن اطلاعی ندارد و جز خدا کسی طاقت تحملش را نداشته، و به طور

۱- - راه بی انتها، ص ۴۹۰.

۲- - قمر(۵۴)/۱.

۳- - گذشته و آینده جهان، ص ۱۸۳.

کلی هیچ دلیلی در تعیین وقت و حدس وقوع آن نیست؛ پس قیامت به پا نمی شود مگر ناگهانی و باید دانست که علم به اوصاف قیامت در قرآن ذکر شده است و آن چه مجهول است ساعت وقوع قیامت است.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. اوبلاکر، اریک، فیزیک نوین، ترجمه بهروز یضاوی، تهران، قدیانی، ۱۳۷۰.

۲. بابایی، احمدعلی، برگزیده تفسیر نمونه، تهران، چاپ ۱۳، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲.

۳. بازرگان، مهدی، راه بی انتها، تهران، جهان آرا، بی تا.

۴. بی آزار شیرازی، عبدالکریم، گذشته و آینده جهان، تهران، زکات علم، ۱۳۷۶.

۵. حجتی، محمد باقر، اسباب نزول (کاوش هایی در علوم قرآنی)، تهران، چهاردهم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.

۶. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، المفردات فی غریب القرآن، مترجم غلام رضا خسروی حسینی، سوم، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۳.

۷. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۹. العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۲ق.
۱۰. گاموف، ژرژ، پیدایش و مرگ خورشید، ترجمه احمد آرام، بی جا، نیل، ۱۳۴۲.
۱۱. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب، ۷، ۱۳۷۷.
۱۲. _____، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.
۱۳. نجفی، گودرز، مطالب شگفت انگیز قرآن، تهران، سبحان، ۱۳۷۷.
۱۴. یلارد، ری، کیهان و راه کهکشان، ترجمه محمد امین محمدی، بی جا، بی نا، بی تا.

۹. سؤال از انفال

اشاره

مریم بلوچیان طرقي (۱) - مرجان بلوچیان (۲)

(يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) (سوره انفال (۸)، آیه ۱)

(ای پیامبر) از تو درباره غنائم (جنگی و ثروت های بدون مالک مشخص) پرسش می کنند بگو: «غنائم (جنگی و ثروت های بدون مالک مشخص) مخصوص خدا و فرستاده [او] است «پس، [خودتان را] از [عذاب] خدا حفظ کنید و (ارتباطات) بین خودتان را اصلاح کنید و از خدا و فرستاده اش اطاعت کنید، اگر مؤمنید.

۱- - اشتغال به تحصیل در سطح ۴ حوزه علمیه.

۲- - سطح ۲ حوزه علمیه.

چکیده

...در جنگ بدر نزاعی بین سربازان داخل معرکه نبرد و سربازان بیرون از معرکه نسبت به غنائم به وجود آمد. از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سوال کردند که این اموال به چه کسانی می رسد، در این جا آیه اول سوره انفال نازل شد و آن اموال را برای خدا و رسول قرار داد و مجاهدان دست از نزاع برداشتند و راضی به امر خدا و تقسیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) شدند.

در این مقاله با توجه به آیه ۱ سوره انفال به بررسی سبب نزول، مورد سوال، پاسخ وحی و ... پرداخته شده و در ادامه به نظرات مفسرین و فقها درباره این که انفال شامل چه چیزهایی می شود و متولی امور رسیدگی آن چه کسی است و ...، به بحث می پردازد.

کلید واژه ها: انفال، فئ.

مقدمه

انفال به حسب مفهوم عام است لذا هم شامل غنیمت می شود و هم فئ، و لیکن در این آیه تنها شامل غنائم جنگی می شود و نزاع رزمندگان در جنگ بدر و سؤالشان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیرامون این مسأله بود که حکم اموالی را که در جهادها به دست می آورند را بفهمند، اختلافاتی که بین مفسرین درباره انفال وجود دارد در مورد این که آیا سؤال مجاهدان در این باره بوده یا درباره این که این اموال به چه کسی می رسد و کیفیت تقسیم آن به چه صورت می باشد. به نظر علامه طباطبائی انفال تنها شامل غنائم جنگی نمی شود بلکه تمام اموالی هم که مالک خصوصی ندارند را هم شامل می شود

ولی این اموال در اختیار حکومت اسلامی بوده و در جهت تامین مردم مصرف می شوند. عده ای هم بر این عقیده اند آیه نسخ شده است و گفته اند تمام انفال مخصوص خدا و پیامبرش بوده ولی این آیه نسخ نشده و فقط یک پنجم آن برای خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) می باشد، در این مقاله به تمام این موارد اشاره خواهد شد.

بررسی لغوی

نفل

نفل: بر وزن فِلس، زیادت. چنان که در نهاییه و اقرب الموارد و در مجمع و المنار ذیل: (يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ) گفته اند: نماز نافله را از آن رو نافله گویند که زاید بر واجب است. همچنین نفل به معنی عطیه آمده بر طبق آن چه در قاموس و صحاح گفته شده (۱)، طبرسی نسبت آن را به «قول» داده است و نفل (بر وزن فرس) به معنی غنیمت و هبه و زیادت است، جمع آن انفال می باشد مثل سبب و اسباب. راغب گوید: گفته اند نفل بعینه غنیمت است لیکن به اعتبار آن که با فتح به دست آمده غنیمت و به اعتبار آن که عطائی است از جانب خدا بدون استحقاق، نفل گفته می شود.

۱- «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً...؛ و اسحاق، و علاوه بر او، یعقوب را به وی بخشیدیم...» سوره انبیاء (۲۱)، ۷۲.

نافله بمعنی عطیه است، یعنی: اسحاق و یعقوب را به ابراهیم عطیه ای دادیم و همه را نیکوکار گردانیدیم. بقولی «نافله» فقط به یعقوب راجع است. (۱)

در تفسیر المیزان سه معنا برای انفال گفته شده است:

الف) کلمه «انفال» جمع «نفل»- به فتح فاء- است، که به معنای زیادی هر چیزی است. و لذا نمازهای مستحبی را هم «نافله» می گویند چون زیاد به بر فریضه است.

ب) انفال بر زیادی هایی که «فیء» هم شمرده شود اطلاق می گردد، و مقصود از «فیء» اموالی است که مالکی برای آن شناخته نشده باشد.

ج) غنائم جنگی را نیز انفال می گویند، (پس همه جا، در معنای این کلمه، زیادتی نهفته است). (۲)

انفال در مفاتیح الغیب:

النفل و النافله ما كان زیادة على الأصل، و سميت الغنائم أنفالاً، لأن المسلمين فضلوا بها على سائر الأمم الذين لم تحل لهم الغنائم، و صلاحه التطوع نافله لأنها زیادة على الفرض الذي هو الأصل. و قال تعالى: وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً أَيْ زِيَادَةً عَلَى مَا سَأَلَ؛ (۳) نفل و نافله، آن چه زیاد از اصل باشد. و غنیمت ها را نیز انفال نامیدند زیرا مسلمانان به وسیله آن غنایم به سایر امت هایی که غنائم برایشان حلال

۱- - قاموس قرآن، ج ۷، ص ۹۹.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۴.

۳- - مفاتیح الغیب، ج ۱۵، ص ۴۴۷.

نمی باشد، برتری داده می شدند. و نماز تطوع^(۱)، نافله نامیده شده، زیرا زیادی بر نماز واجب که اصل است، می باشد و خداوند تبارک و تعالی می فرماید: و بخشیدیم به او اسحاق و یعقوب را و نافله ای را، یعنی زیادی بر آن چه درخواست کرد.

سؤال کنندگان

در سبب نزول این آیه اختلاف است:

۱- سعد بن ابی وقاص روایت می کند که در روز بدر برادر عمیر کشته شد و من سعید بن عاص را کشتم و شمشیرش را که ذو الکتیفه می گفتند برداشتم و نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بردم فرمود برو جزء غنائم بینداز. برگشتم در حالی که از کشته شدن برادر و گرفته شدن غنیمت، چه در دلم گذشت. دور نرفته بودم که سوره انفال نازل شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود برو و شمشیر را بردار^(۲).

۲- از «ابن عباس» چنین نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز جنگ بدر برای تشویق جنگ جوانان اسلام جوایزی برای آن ها تعیین کرد و مثلا فرمود کسی که فلان فرد دشمن را اسیر کند و نزد من آورد چنین پاداشی را به او خواهم داد، این تشویق (علاوه بر روح ایمان و جهاد که در وجود آن ها شعله ور بود) سبب شد که سربازان جوان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در یک مسابقه افتخار آمیز با سرعت به سوی هدف بشتابند، ولی پیرمردان و افراد سال خورده در زیر پرچم ها توقف کردند، هنگامی که جنگ بدر پایان پذیرفت، جوانان برای گرفتن پاداش های

۱- - به جا آوردن طاعت های غیر واجب به قصد تقرّب.

۲- - ر.ک: تفسیر منهج الصادقین فی الزامالمخالفین، ج ۴، ص ۱۶۹.

افتخار آمیز خود به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شتافتند، اما پیرمردان به آن ها گفتند که ما نیز سهمی داریم، زیرا ما تکیه گاه و مایه دل گرمی شما بودیم و اگر کار بر شما سخت می شد و عقب نشینی می کردید، حتماً به سوی ما می آمدید، در این موقع میان دو نفر از انصار مشاجره لفظی پیدا شد و راجع به غنائم جنگ با یکدیگر گفتگو کردند، آیه فوق نازل شد و صریحاً غنائم را متعلق به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی کرد که هر گونه بخواهد با آن رفتار کند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم آن را به طور مساوی در میان همه جنگ جویان تقسیم کرد، و دستور داد که میان برادران دینی صلح و اصلاح شود. (۱)

مورد سؤال

اختلاف مفسرین در قرائت (يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ)

مفسرین در این که آیه شریفه در میان آیات قبل و بعدش چه موقعیتی دارد، و معنایش چیست؟ از چند جهت شدیداً اختلاف کرده اند و این اختلاف در معنای آیه به خاطر قرائت های مختلفی است که در جمله «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» رسیده، برخی آن را به اهل بیت پیغمبر نسبت داده اند و بعضی دیگر مانند عبد الله بن مسعود، سعد بن ابی وقاص و طلحه بن مصرف آن را چنین قرائت کرده اند: «يسئلونك الانفال» و آن گاه بنا بر این قرائت گفته اند کلمه «عن» در قرائت مشهور زائد است.

بعضی دیگر گفته اند: در قرائت غیر مشهور این کلمه مقدر است. (۱)

عده ای ترجیح داده اند که منظور از «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» این است که آن ها تقاضا داشتند که انفال به خودشان داده شود.

نه این که حکم انفال را می خواستند. پس «عن» زائده است. مؤید آن جمله زیر است که آن ها را امر به تقوی و پرهیزکاری می کند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ ...: باز هم در مورد این آیه، اختلافات دیگری وجود دارد. (۲)

اختلاف مفسرین در منظور از انفال

۱- منظور غنائم جنگ بدر است برخی گویند: غنائم سریه هاست. ۲- متاع یا کنیز یا غلامی است که بدون جنگ با مشرکین به دست مسلمین بیفتد. برخی گویند: این غنائم مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و هر گونه بخواهد، مصرف می کند. ۳- مقصود از انفال، چیزهایی است که بعد از قسمت غنائم بر زمین مانده است. مثل زره و نیزه و اسب. از ابن عباس نیز روایت شده است که منظور لباس جنگ و اسب است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به هر که خواست می دهد برخی گفته اند: منظور همان خمس است و باید به اهل خمس داده شود. (۳)

در مفاتیح الغیب آمده است:

إن الأنفال التي سألوها عنها يقتضي أن يكون قد وقع بينهم التنازع و التنافس فيها، و يدل عليه وجوه: الأول: أن قوله: قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ يدل على أن المقصود من ذكر

۱- - الميزان في تفسير القرآن، ج ۹، ص ۶.

۲- - مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۱۰، ص ۱۵۷.

۳- - مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۱۰، ص ۱۵۷.

منع القوم عن المخاصمه و المنازعه. و ثانيها: قوله: فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ يدل على أنهم إنما سألوا عن ذلك بعد أن وقعت الخصومه بينهم. و ثالثها: أن قوله: وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ يدل على ذلك. إذا عرفت هذا فنقول: يحتمل أن يكون المراد من هذه الأنفال الغنائم، و هي الأموال المأخوذه من الكفار قهراً و يحتمل أن يكون المراد غيره. (۱)

همانا انفالی که از آن سؤال کردند، اقتضا می کند که بین آن ها تنازع و درگیری واقع شده باشد، و جوهی بر آن دلالت می کند: اول: قول خداوند که می فرماید: بگو انفال از خدا و رسول است، دلالت می کند بر این که مقصود از ذکر آن، منع قوم از درگیری و منازعه است. دوم: امر خداوند که فرمود، تقوای الهی پیشه کنید و بین خودتان صلح ایجاد کنید، دلالت می کند بر این که بین آن ها خصومت به وجود آمده بود. و سوم: قول خداوند که می فرماید: و اطاعت کنید خدا و رسولش را اگر ایمان دارید. دلالت بر آن می کند.

احتمال دارد مراد از انفال، غنیمت ها باشد و آن اموالی است که از کفار به طور اجبار گرفته می شد و احتمال دارد چیز دیگری غیر از این باشد.

گر چه آیه فوق در زمینه غنائم جنگی وارد شده است، ولی مفهوم آن یک حکم کلی و عمومی است، و تمام اموال اضافی یعنی آن چه مالک خصوصی ندارد را شامل می شود، به همین دلیل در روایاتی که از طریق اهل بیت: به ما رسیده می بینیم که مفهوم وسیعی برای انفال بیان شده است، در روایت معتبر از امام باقر و امام صادق ۷ چنین می خوانیم:

أَنَّهُمَا أَخَذَا مِنْ دَارِ الْحَرْبِ مِنْ غَيْرِ قِتَالٍ كَالَّذِي أَنْجَلِي عَنْهَا أَهْلَهَا وَهُوَ الْمَسْمُومِي فَيَثَا وَمِيرَاثٍ مِنْ لَا وَارِثَ لَهُ، وَقَطَائِعِ الْمُلُوكِ إِذَا لَمْ تَكُنْ مَغْصُوبَةً وَالْأَجَامِ، وَبَطُونِ الْأَوْدِيَةِ، وَالْمَوَاتِ، فَانْهَاهَا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَبَعْدَهُ لِمَنْ قَامَ مَقَامَهُ يَصْرِفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ مِنْ مَصَالِحِهِ وَ مَصَالِحِ عِيَالِهِ (۱)؛ انفال اموالی است که از دار الحرب بدون جنگ گرفته می شود و همچنین سرزمینی که اهلس آن را ترک کرده و از آن هجرت می کنند- و آن «فیء» نامیده می شود- و میراث کسی که وارثی نداشته باشد، و سرزمین و اموالی که پادشاهان به این و آن می بخشیدند- در صورتی که صاحب آن شناخته نشود- و بیشه زارها و جنگل ها و دره ها و سرزمین های موات که همه این ها از آن خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بعد از او برای کسی است که قائم مقام او است، و او آن را در هر راه که مصلحت خویش و مصلحت مردمی که تحت تکفل او هستند ببیند، مصرف خواهد کرد.

گرچه همه غنائم جنگی در حدیث بالا- نیامده است، ولی در حدیث دیگری که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده می خوانیم:

«إِنَّ غَنَائِمَ يَدِرُ كَانَتْ لِلنَّبِيِّ خَاصَّةً فَكَسَبَهَا بَيْنَهُمْ تَفْضُلًا مِنْهُ؛ غَنَائِمَ بَدْرٍ مَخْصُوصَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بَدْرًا وَهُوَ بِعَنْوَانِ بَخْشِشِ أَنْ هَا رَا دَر مِيَانِ جَنْگِ جُورِيَانِ تَقْسِيمِ كَرْد.» (۲)

از آن چه گفته شد چنین نتیجه می گیریم که مفهوم اصلی انفال نه تنها غنائم جنگی بلکه همه اموالی را که مالک خصوصی ندارد شامل می شود و

۱- - تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۸۱.

۲- ر.ک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، ج ۱۰، ص ۱۵۷.

تمام این اموال متعلق به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قائم مقام او است، و به تعبیر دیگر متعلق به حکومت اسلامی است و در مسیر منافع عموم مسلمین مصرف می گردد.

منتها در مورد غنائم جنگی و اموال منقولی که با پیکار به دست سربازان می افتد، قانون اسلام بر این قرار گرفته که چهار پنجم آن را به عنوان تشویق و جبران گوشه ای از زحمات جنگجویان به آن ها داده شود، و تنها یک پنجم از آن به عنوان خمس در مواردی مصرف گردد، و به این ترتیب غنائم نیز در مفهوم عمومی انفال مندرج است و در اصل، ملک حکومت اسلامی است و بخشیدن چهار پنجم آن به جنگ جویان به عنوان عطیه و تفضل است. (۱)

مرحوم علامه طباطبائی در المیزان می فرماید:

منظور از انفال غنائم جنگی است، و عده ای دیگر گفته اند: فقط غنائم جنگ بدر است، و «الف و لام» در «الانفال» برای عهد است، (و معنایش انفال معهود است)

بعضی دیگر گفته اند: منظور از آن «فی ء» است که مختص به خدا و رسول و امام است، و

آیه به سیاق خود دلالت دارد بر این که در میان اشخاص مشار الیه به «یسئلونک» نزاع و تخصمی بوده، و هر کدام حرفی داشته اند که طرف مقابلشان آن را قبول نداشته، و تفریعی که در جمله «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ

۱- - تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۸۱ و ۸۲؛ رک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، ج ۱۰، ص ۱۵۷.

بَيْنِكُمْ» است به خوبی دلالت دارد بر این که این نزاع و تخاصم در امر انفال بوده، و لازمه این تفریع این است که سؤال در صدر آیه به خاطر اصلاح و رفع نزاع از ایشان واقع شده، گویا این اشخاص در میان خود راجع به انفال اختلاف کرده اند، و سپس به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مراجعه نموده اند تا حکم آن را از آن جناب بپرسند، و جوابی که می شنوند نزاعشان را خاتمه دهد.

این سیاق- به طوری که ملاحظه می کنید- تایید می کند اولاً این که قرائت مشهور یعنی «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» ارجحیت دارد، زیرا وقتی سؤال با لفظ «عن» متعدی شود معنای استعمال حکم و استخبار خبر را می دهد، به خلاف آن جایی که بدون «عن» متعدی شود که به معنای درخواست عطیه است، و با مقام ما سازگار نیست.

و ثانیاً این که انفال هر چند به حسب مفهوم عام است، هم غنیمت را شامل می شود و هم فیء را- لیکن مورد آیه تنها غنائم جنگی است، آن هم نه فقط غنائم جنگ بدر، چون وجهی برای این تخصیص نیست، و اگر نزاع کنندگان در باره غنیمت جنگ بدر هم نزاع داشته اند قطعاً برای این نبوده که خصوص جنگ بدر دخالتی داشته، بلکه برای این بوده که به طور کلی حکم اموالی را که مسلمین در جهادهای خود از دشمنان دین به دست می آورند را بپرسند، و این بسیار روشن است.

و اگر مورد آیه اختصاص به غنیمت جنگی دارد موجب نمی شود که حکم وارد در آن را هم به موردش مختص کنیم، چون (همه می دانیم) که مورد مخصص نیست، پس اطلاق آیه نسبت به هر درآمدی که آن را انفال گویند محفوظ است، نه تنها اختصاص به جنگ بدر ندارد بلکه اختصاص به غنائم

جنگی نیز نداشته و همه درآمدهای موسوم به نفل را شامل می شود، برای این که می فرماید همه انفال مال خدا و رسول او است و احدی از مؤمنین در آن سهم ندارد چه غنیمت جنگی باشد و چه فیء.

پاسخ وحی

اشاره

قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ

از ظاهر این جمله و همچنین از ظاهر موعظه ای که بعد از این جمله آمده و ایشان را به ایمان به خدا واداشته استفاده می شود که خدای تعالی اختلاف ایشان را به این شکل برطرف ساخته که ملکیت انفال را مخصوص خود و رسولش دانسته و از دست ایشان گرفته، و لازمه این ظهور این است که نزاع این دو طایفه در این بوده که طایفه ای انفال و یا مقداری از آن را مخصوص خود می دانستند، و طایفه دیگر منکر آن بوده اند، و خداوند سبحان با سلب ملکیت از هر دو طایفه و اختصاص دادن آن به خود و پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) خود نزاع ایشان را پایان داده است. (۱)

«قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ: بگو انفال از خدا و رسول است.» تقاضای آن ها این بود که انفال به خودشان داده شود. از این رو عده ای ترجیح داده اند که منظور از «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» این است که آن ها تقاضا داشتند که انفال به خودشان داده شود.

نه این که حکم انفال را می خواستند. پس «عن» زائده است. مؤید آن جمله زیر است که آن‌ها را امر به تقوی و پرهیزکاری می کند. (۱)

فَاتَّقُوا اللَّهَ ...

فخر رازی علاوه بر سخن مرحوم طبرسی می گوید سوال مردم در کیفیت مصرف آن هم بوده است:

«قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ دَلَّ هَذَا عَلَى أَنَّهُمْ سَأَلُوهُ عَنِ الْأَنْفَالِ كَيْفَ مَصْرَفُهَا وَ مِنْ الْمَسْتَحِقِّ لَهَا؛ (۲) بگو انفال برای خدا و رسولش است، دلالت می کند بر این که سوال آنان از انفال و چگونگی مصرف و مستحقین آن بوده است.»

ادعای نسخ آیه و جواب منکرین نسخ

۱- نزد سدی و عکرمه و جمعی از مفسران این آیه منسوخ است به آیه غنیمت «و هي قوله وَ اَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ الْاِيه» و نزد اکثر آن است که منسوخ نیست زیرا که نسخ محتاج است به دلیلی و تنافی نیست میان این آیه و آیه خمس و در تفسیر کلبی مذکور است که در روز بدر خمس مشروع نشده بود بلکه در روز احد مشروع شد و نیز در این تفسیر مذکور است که چون این آیه نازل شد مسلمانان دانستند که ایشان را در انفال حقی نیست بلکه آن حق رسول است پس گفتند: یا رسول الله سمعا و طاعة فاصنع ما شئت؛ ما امتثال امر خدا و رسول کردیم به هر وجه که خواهی در غنایم تصرف فرما

۱- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۵۷

۲- مفاتیح الغیب، ج ۱۵، ص ۴۴۸.

پس آیه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ) نازل شد و نیز روایت شده که حضرت رسول ۹ غنایم بدر را به طور مساوی قسمت فرمود و از آن خمس را خارج نکرد. (۱)

۲- آیت الله مکارم شیرازی می فرماید:

عده ای تصور کرده اند که آیه فوق (بنابراین که غنائم جنگی را نیز شامل شود) با آیه چهل و یکم همین سوره که می گوید: تنها یک پنجم غنائم (خمس آن ها) متعلق به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سایر مصارف است، منافات دارد زیرا مفهوم آن چنین است که چهار پنجم باقیمانده به جنگ جویان متعلق است.

در واقع غنائم جنگی در اصل همه متعلق به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، و این یک نوع بخشش و تفضل می باشد که چهار پنجم آن را در اختیار جنگ جویان می گذارند و به تعبیر دیگر حکومت اسلامی چهار پنجم حق خود را از غنائم منقول در مورد مجاهدین مصرف می کند و به این ترتیب هیچ گونه منافاتی باقی نمی ماند.

و از این جا نیز روشن می شود که آیه خمس - آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند - آیه انفال را نسخ نمی کند، بلکه هر دو به قوت خود باقی هستند. (۲)

۱- - تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۴، ص ۱۷۰.

۲- - ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۸۳.

علامه طباطبائی در رد ادعای نسخ می فرماید: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» به ضمیمه قرائنی که در سیاق کلام است این معنا را به دست می دهد که سؤال کنندگان، این سؤال را وقتی داشتند که پیش خود خیال کرده بودند مالک غنیمت هستند و اختلافشان در این بود که مالک آن کدام طایفه است، و یا در این بود که به چه نحو مالک می شوند، و به چه ترتیبی در میانشان تقسیم می شود، و یا در هر دو جهت اختلاف داشته اند.

و جمله «قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» جواب پرسش ایشان است، که می فرماید: انفال ملک کسی نیست، بلکه ملک خدا و رسول او است که به هر مصرفی بخواهند می رسانند، و این بیان ریشه اختلافی که در میان آنان رخنه کرده بود را رفع کرد و به کلی از بین برد.

و از همین بیان به خوبی برمی آید که آیه شریفه ناسخ آیه «فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ...»

نیست، بلکه مبین معنای آن و تفسیر آن است، و جمله «فکلوا» کنایه از مالکیت قانونی ایشان به غنیمت نیست، بلکه مراد از آن اذن در تصرف ایشان در غنیمت و تمتعشان از آن است، مگر این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را در میان ایشان تقسیم کند، که در این صورت البته مالک می شوند.

و نیز روشن می گردد که آیه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَا نَ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِإِذَى الْقُرْبَى ...) ناسخ برای آیه (قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ) نیست، بلکه تاثیری که نسبت به جهاد کنندگان دارد این است که ایشان را از خوردن و تصرف در تمامی غنیمت منع می کند، چون بعد از نزول (الْأَنْفَالُ لِلَّهِ

وَ الرَّسُولِ) و با این که قبلاً دانسته بودند که انفال ملک خدا و رسول است- و از آیه (أَنْتُمْ غَنِمْتُمْ) غیر این را نمی فهمیدند، و آیه (قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ) هم غیر این را نمی رساند که اصل ملک انفال از خدا و رسول است، بدون این که کوچک ترین تعرضی نسبت به کیفیت تصرف در آن و جواز خوردن و تمتع از آن را داشته باشد، خوب، وقتی متعرض این جهات نبود، پس با آیه (أَنْتُمْ غَنِمْتُمْ...) هیچ منافاتی ندارد تا کسی بگوید آیه (أَنْتُمْ غَنِمْتُمْ...) ناسخ آن است.

پس از مجموع این سه آیه این معنا استفاده می شود که اصل ملکیت در غنیمت از آن خدا و رسول است، و خدا و رسول چهار پنجم آن را در اختیار جهادکنندگان گذارده اند تا با آن ارتزاق نموده، و آن را تملک نمایند، و یک پنجم آن را به خدا و رسول و خویشاوندان رسول و غیر ایشان اختصاص داده تا در آن تصرف نمایند.

دقت در این بیان این معنا را هم روشن می کند که تعبیر از «غنائم» به «انفال» که جمع نفل و به معنای زیادی است، اشاره به علت حکم از طریق بیان موضوع اعم آن است گویا: فرموده است: از تو مساله غنائم را می پرسند که عبارت است از زیادتی که در میان مردم کسی مالک آن نیست، و چون چنین است در جوابشان حکم مطلق زیادات و انفال را بیان کن و بگو: همه

انفال (نه تنها غنائم) از آن خدا و رسول او است و لازمه قهریش این است که غنیمت هم از آن خدا و رسول باشد. (۱)

نتیجه گیری

۱- در سبب نزول این آیه چنین آمده، رزمندگان اسلام بعد از اتمام جنگ بدر در باره تقسیم غنائم (انفال) اختلاف پیدا کردند وقتی این آیه نازل شد و خداوند انفال را متعلق به خود و رسولش و قائم مقام او اعلام کرد، رزمندگان آن حکم را پذیرفتند و به تقسیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) راضی شدند.

۲- اختلافاتی نیز پیرامون آیه مورد نظر وجود دارد:

الف) اختلاف در معنای آیه به جهت قرائت آیه یستلونک عن الانفال است که برخی (عن) را زایده دانسته و این قرائت را به اهل بیت: نسبت داده اند و برخی یستلونک الانفال قرائت کردند ولی علامه طباطبائی نظر مشهور (زائد نبودن عن) را می پذیرد.

ب) انفال دارای یک مفهوم عام است که، هم شامل غنائم جنگی می شود و هم اموالی که مالک خصوصی ندارد و در دست حکومت اسلامی است تا در مسیر منافع مسلمین مصرف گردد.

ج) قانون اسلام در مورد غنائم جنگی و اموال منقولی که به دست سربازان اسلام می افتد بر این قرار گرفته که چهار پنجم آن را به عنوان تشویق

و جبران زحمات آنان داده است (از باب تفضل) و تنها یک پنجم آن به عنوان خمس در مصارف خودش مصرف می شود.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، _____، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۳. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، سوم، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.

۴. قرشی، علی اکبر، _____، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.

۵. کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، انتشارات کتاب فروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶.

۶. مکارم شیرازی، ناصر، _____، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.

۱۰. سؤال از روح

اشاره

سیده زینب طلوع هاشمی (۱)

(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا)

(سوره اسراء (۱۷)/آیه ۸۵)

و از تو درباره «روح» سؤال می کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است».

چکیده

...چگونگی و کیفیت روح یکی از امور مهمی است که همواره بخش گسترده ای از سؤالات ذهن بشر را به خود اختصاص داده است و به تبع آن یکی از پرسش هایی است که از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیده شده است. در این مقاله با عنایت به آیات نورانی قرآن کریم، به ویژه آیه ۸۵ سوره مبارکه

اسرا تلاش گردیده است با بررسی سبب نزول این آیه و زمینه طرح سوال و نیز سایر آیاتی که کلمه روح در آن ها به کار رفته است و نیز بررسی دیدگاه‌های مفسرین پیرامون روح، مفهوم و حقیقت روح از دیدگاه قرآن کریم مورد واکاوی قرار گیرد.

کلید واژه ها: سؤال، روح، امر.

مقدمه

یکی از سؤالات مهمی که از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیده شده است، پرسش از روح و کیفیت آن می باشد. پیرامون این پرسش و پاسخ در تفاسیر، دیدگاه های متعدد و متناقضی دیده می شود؛ چنان که برخی مفسران در توضیح مفهوم روح در این آیه ی شریفه مصادیق گوناگونی از جمله وحی، روح انسانی، حضرت عیسی (علیه السلام)، جبرئیل و ... برای آن بیان کرده اند و تنها به نقل اقوال اکتفا نموده و هیچ قولی را به عنوان قول مختار مطرح ننموده اند. برخی دیگر از مفسران بر این اعتقادند که هدف پرسش کنندگان دست یابی به جواب نبوده است بلکه آنان با این پرسش تنها درصدد آن بودند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را امتحان نموده و مسلمانان را آزار دهند و قرآن نیز جوابی به این پرسش نمی دهد. در مقابل گروهی دیگر بر این اعتقادند که قرآن کریم کاملاً به این پرسش پاسخ داده است. به سبب همین پراکندگی و تضاد دیدگاه ها در این مقاله تلاش گردیده است با بررسی کاربرد واژه روح در قرآن کریم و واکاوی دیدگاه مفسران به جمع بندی کاملی در خصوص دیدگاه قرآن کریم پیرامون روح دست یابیم.

روح

از دیدگاه ابن فارس واژه «روح» از «ریح» مشتق شده است. «ریح» در اصل «رِوح» بوده و «واو» به دلیل کسره ماقبل به «یاء» تبدیل شده است. وی می نویسد کلماتی که سه حرف اصلی آن ها «ر، و، ح» است، یک معنای اصلی دارند که بر انبساط و گستردگی دلالت می کند^(۱)، صاحب مفردات می نویسد: «روح» در اصل به معنی «نفس» و «دمیدن» است، زیرا دمیدن و نفس هم قسمتی از روح است و این نامگذاری از باب تسمیه نوع به اسم جنس می باشد. لذا «روح» اسمی است برای نفس یا جزئی که به وسیله آن حیات و جنبش و تحرّک حاصل می شود^(۲).

از دیدگاه برخی دیگر اصل در معنای روح، جریان معنوی است، به همان نحو که اصل در معنای ریح (باد) جریان و حرکت ظاهری است^(۳) و اگر روح انسان که گوهر مستقل مجردی است به این نام نامیده شده به خاطر آن است که از نظر تحرک و حیات آفرینی و ناپیدا بودن هم چون نفس و باد است^(۴).

۱- - معجم مقایس اللغة، ج ۲، ص ۴۵۴.

۲- - المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۶۹.

۳- - التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۲۵۸.

۴- - تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۵۰.

به معنای شأن و لفظی عام برای همه افعال و اقوال است؛ مانند آیه شریفه (إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ) (۱)؛ همچنین به ابداع (۲) و سرآغاز آفرینش نیز امر اطلاق گردیده است که مخصوص خدای تعالی است و آیه (أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ) (۳) نیز به همین معنا حمل گردیده است. و حکما «امر» را در آیه (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) از ابداع خداوند دانسته اند (۴).

سؤال کنندگان

از سیاق و مضمون آیه این طور به دست می آید: افرادی درباره روح از پیامبر عظیم الشأن اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) جویا می شدند که خدا به وسیله رسول خود این پاسخ را می فرماید.

در سبب نزول این آیه چنین ذکر شده است: کاروان قریش به منظور تجارت از مکه معظمه متوجه شهر شام شد. هنگامی که به مدینه که در مسیر آنان بود وارد شدند از یهودان مدینه راجع به اوضاع و احوال پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پرسیدند و گفتند: شما درباره محمد ۹ چه می گوئید، و در تورات شما

۱- - سوره هود (۱۱)، آیه ۱۲۳.

۲- - یعنی بدون سابقه از چیزی، چیزی را آفریدن و در حقیقت سرآغاز و ایجاد چیزی بدون پیشینه است.

۳- - سوره اعراف (۷)، آیه ۵۴.

۴- - المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۸.

راجع به صفات و مشخصات او چه وارد شده است؟ یهودیان گفتند: از محمد (صلی الله علیه و آله) سه چیز را جویا شوید: ۱. از اصحاب کهف ۲. از ذو القرنین ۳. از روح. اگر او داستان اصحاب کهف و ذو القرنین را شرح دهد، پیامبر است؛ و اگر پاسخی نگوید پیامبر نیست و نیز اگر از روح پاسخ دهد پیامبر نیست، اما اگر در باره روح جوابی نگوید پیامبر است. هنگامی که کاروان قریش به مکه مراجعت نموده و آن سه مسأله را از حضرت محمد ۹ جویا شدند سوره کهف که حاوی داستان اصحاب کهف و ذو القرنین می باشد نازل گردید، و آن بزرگوار داستان ایشان را برای قریش بازگو نمود ولی در باره (روح) چیزی نفرمود، تا این که جبرئیل آمد و این آیه را آورد (۱).

هم چنین از ابن عباس روایت کرده اند که قریش به یهودیان مراجعه کردند که از امور دینی چیزی به ما یاد دهید تا از این مرد پرسیم شاید از جواب به ما عاجز مانده زبانش از ما کوتاه گردد. یهودیان گفتند: از او از روح پرسید، ایشان از آن جناب پرسیدند که روح چیست؟ این آیه نازل شد: (يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) وقتی این آیه را در پاسخ شنیدند، گفتند: اتفاقاً ما علم بسیاری داریم؛ ما تورات داریم، و هر که تورات داشته باشد چیز بسیاری دارد. در پاسخ سخنان این آیه نازل شد: (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ

رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا) (۱) بگو که اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود پیش از آن که کلمات الهی به آخر رسد دریا خشک خواهد شد گر چه دریایی دیگر باز ضمیمه آن کنند (۲).

به طریق دیگری از عبد الله بن مسعود و از عبد الرحمن بن عبد الله بن ام الحکم روایت شده که اصلاً سؤال نامبرده را خود یهودیان و در مدینه از آن جناب داشته اند، (۳) البته علامه طباطبایی درباره این مورد معتقدند: مکی بودن سوره و همچنین وحدت سیاق آیات آن با این روایت سازگار نیست. (۴)

اما از دیدگاه برخی مفسرین، مطرح کنندگان این پرسش، بدون در نظر گرفتن سبب نزول، و با توجه به آیات پیشین و سیاق کلام، همچنین یکی بودن مرجع ضمیر «یستلونک» با ضمائر آیه های پیشین، قریش می باشند (۵)؛ برخی دیگر نیز می گویند با توجه به ادامه آیه که می فرماید: «شما از علم بهره ای داده نشده اید مگر اندکی»، مناسب تر به سیاق آیات این است که مخاطبین به خطاب «وَمَا أُوْتِيتُمْ» یهود باشند، و جمله مذکور تتمه کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، و یهود پرسش مذکور را داشته اند، زیرا در عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یهود معروف به علم و دانش معروف بوده اند، و در این کلام و خطاب هم مختصر

۱- - سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۰۹.

۲- - الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۹.

۳- - اسباب نزول القرآن، ص ۲۹۹.

۴- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۱۲.

۵- - التحریر و التنویر، ج ۱۴، ص ۱۵۳.

علمی برای آنان اثبات شده است؛ و اما قریش و کفار عرب که در پاره ای آیات قرآن از ایشان با جمله (الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (۱) تعبیر شده مردمی جاهل بوده اند. (۲)

بنابراین طبق سبب نزول های مطرح پیرامون این آیه شریفه و دیدگاه مفسران، یهود به طور مستقیم یا به واسطه مشرکان قریش مطرح کنندگان اصلی این سوال از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند.

مورد سؤال

کاربرد روح در قرآن کریم

کاربرد واژه روح در قرآن کریم به این آیه شریفه اختصاص ندارد بلکه این واژه به صورت های گوناگون در قرآن کریم آمده است؛ گاهی به صورت مقید و مضاف مانند روح القدس، روح الامین، روحی، روحنا و گاه نیز بدون اضافه و قید که می توان با توجه به ظاهر و سیاق آیات این کاربرد را در چند گروه جای داد:

الف) موجودی مستقل در ردیف فرشتگان

روح در آیاتی از قرآن در کنار فرشتگان ذکر شده که به ظاهر نشان دهنده آن است که آفریده ای از آفریدگان خدا و غیر از فرشتگان است (۳).

۱- - سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۸.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۰۰.

۳- - البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۷۱.

مانند آیه شریفه: (تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ) (۱)

ب) جبرئیل

در آیات زیر از جبرئیل با لفظ روح یاد شده است: (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ) (۲)، (قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ) (۳) به شهادت آیه (مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ) (۴) مراد از روح الامین و روح القدس، جبرئیل است (۵).

ج) حقیقتی که در عموم انسان ها دمیده می شود

برخی از آیات قرآن کریم بر این دلالت دارند که روح مرتبه ای از وجود می باشد که در پیکر انسان جریان یافته است (۶).

از این روح، به عنوان روح نفخه ای یاد می شود. این آیات عبارتند از: (و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) (۷)، (و نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ) (۸)، (فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا) (۹)

۱- - سوره قدر (۹۷)، آیه ۴.

۲- - سوره شعرا (۲۶)، آیه ۱۹۵.

۳- - سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۰۲.

۴- - سوره بقره (۲)، آیه ۹۷.

۵- - المیزانفی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۹۶.

۶- - المیزانفی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۹۸.

۷- - سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۹.

۸- - سوره سجده (۳۲)، آیه ۹.

۹- - سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۹۱.

این روح در همه انسان ها مشترک است، چه حضرت آدم (علیه السلام) که از پدر و مادر متولد نشده و چه حضرت عیسی (علیه السلام) که پدر نداشته است و چه انسان های عادی که دارای پدر و مادر هستند؛ نیز مؤمن و کافر از این روح بهره یکسان دارند.

(د) تأیید کننده پیامبران و مؤمنان

در آیات زیر از روح به عنوان موجودی که در تأیید قلوب پیامبران و اولیاء الهی نقش دارد، نام برده شده است (۱): (وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ (۲))، (اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَى الْوَالِدَاتِكَ إِذْ أَيْدَتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ) (۳)، (أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ) (۴). شایان ذکر است که اضافه «روح» به «القدس»، اضافه موصوف به صفت است. روح القدس در اصل الروح القدس بوده، به معنای روحی که دارای صفت طهارت و قدسیّت است.

۱- - المیزانفی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۹۶.

۲- - سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۳.

۳- - سوره مائده (۵)، آیه ۱۱۰.

۴- - سوره مجادله (۵۸)، آیه ۲۲.

در آیات زیر روح در مورد وحی بر انبیا به کار رفته است (۱): (وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا) (۲)، (يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ) (۳). اگر روح در این آیات به معنای وحی باشد، استعمال آن مجازی خواهد بود.

و) حضرت عیسی (علیه السلام)

در این آیه خداوند عیسی (علیه السلام) را روحی از جانب خود دانسته است (۴): (إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ) (۵)

ز) فرستاده پروردگار نزد حضرت مریم ۳

در آیه (فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا) (۶)، (قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا) (۷) از تعبیر «لَأَهَبَ» استفاده می شود که این روح

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۹۶.

۲- - سوره شوری (۴۲)، آیه ۵۲.

۳- - سوره غافر (۴۰)، آیه ۱۵.

۴- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۹۶.

۵- - سوره نساء (۴)، آیه ۱۷۱.

۶- - سوره مریم (۱۹)، آیه ۱۷.

۷- - سوره مریم (۱۹)، آیه ۱۹.

صرفاً بشارت دهنده نبوده است، بلکه در پدید آمدن عیسی (علیه السلام) دخالت داشته است.

دیدگاه مفسران

مفسران درباره مراد از روح در این آیه شریفه مصادیق متعدد و گوناگونی را مطرح نموده اند که مهم ترین آن ها را می توان در موارد ذیل دسته بندی نمود:

۱. روح موجود در بدن انسان ها

۲. قرآن

۳. حضرت عیسی (علیه السلام)

۴. جبرئیل

۵. یکی از ملائک

۶. آفریده ای با عظمت تر از ملائک

۷. مخلوقی با عظمت تر از جبرئیل و میکائیل (۱).

در نقد این آراء می علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) فرماید (۲):

مفسرانی (۳) که گفته اند مراد از روح که در آیه از آن سؤال شده همان روحی است که خدای تعالی در آیه (يَوْمَ يَقُومُ الزُّوْحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا) (۴) و در

۱- - مجمعالبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۶۷۴ و ۶۷۵؛ انوار التنزیلو اسرار التاویل، ج ۳، ص ۲۶۵؛ جامع البیان فی

تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۰۴؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۵۸۳؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۵۱۵.

۲- - المیزانفی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۹۹-۲۰۰.

۳- - مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۳۹.

۴- - سوره نباء (۷۸)، آیه ۳۸.

آیه (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ...) (۱) از آن اسم برده، دلیلی بر گفته خود ارائه نداده اند.

بعضی دیگر (۲) که گفته اند مراد از آن جبرئیل است، زیرا خدای تعالی او را روح نامیده و فرموده: (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ) دلیل ایشان همین است که خدا او را روح نامیده، ولی صرف نامیدن، دلیل نمی شود بر این که هر جا کلمه روح بیاید به معنای جبرئیل باشد، علاوه بر این که تسمیه جبرئیل به روح معنای خاصی دارد، و اگر این معنا نبود می بایستی عیسی و جبرئیل شخص واحدی باشند چون خدای سبحان عیسی (علیه السلام) را نیز در کلام خود روح نامیده است.

بعضی دیگر که گفته اند مراد از روح قرآن کریم است (۳)، این قول نیز صحیح نیست، و همان ایرادی که به وجه قبلی داشتیم به این نیز وارد است، زیرا صرف این که در کلام خدای سبحان روح به معنای قرآن آمده باشد دلیل نمی شود بر این که هر جا که این کلمه اطلاق شده به معنای قرآن بوده باشد.

۱- - سوره معارج (۷۰)، آیه ۴.

۲- - روح المعانی فیتفسیر القرآن العظیم، ج ۱۵، ص ۱۵۲.

۳- - مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۳۸.

بعضی دیگر گفته اند مراد از روح، روح انسانی است (۱)، چون متبادر از آن هر جا که اطلاق شود همین معنا است، و پاسخ «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» در حقیقت طفره رفتن از جواب و نهی از فرورفتن در فهم حقیقت روح است، چون روح از امر خداست که خدا علم آن را به خود اختصاص داده و احدی را به حقیقت آن راه نداده است. قائلین به این سخن اختلاف کرده اند در این که آیا روح، جسمی است هوایی و لطیف که در درون بدن آمد و شد می کند، و یا جسمی است هوایی در هیأت و شکل بدن که در بدن حلول نموده بعد از مرگ از بدن بیرون می شود، و یا آن که اجزای اصلی بدن است که در قلب جای دارد، و یا حالتی است برای بدن، و یا همان بدن آدمی است و یا چیزی غیر این ها، و هر کدام از آنان یکی از این احتمالات را اختیار کرده اند.

اشکال این سخن از نظر علامه طباطبایی این است که متبادر از لفظ روح در کلام خدای سبحان روح آدمی نیست، و دقت و تدبیر در آیات کریمه ای که متعرض کلمه روح شده احتمالاتی را که این قائلین بر سر آن ها اختلاف کرده اند را دفع می کند.

بعضی دیگر گفته اند مراد از روح، مطلق روح هایی است که در کلام مجید خدای تعالی آمده، و مقصود از سؤال این است که آیا این روح ها که در قرآن آمده قدیمند یا حادثند، و جواب داده که روح، حادث از امر خدا و فعل او است و فعل خدا حادث است نه قدیم (۲). اشکال این قول این است که هر

۱- - مجمعالبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۶۷۴.

۲- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۶۷۵.

چند این تعمیم صحیح است لیکن ارجاع سؤال به پرسش از حدوث و قدم روح و معنا کردن جواب به طوری که با این سؤال جور و مناسب در آید ادعایی بدون دلیل است و لفظ آیه هیچ دلالتی بر آن ندارد.

بنابراین تضاد و تفاوت عمیق این دیدگاه‌ها، به علاوه این که نمی‌توان آن‌ها را به تمامی مواردی که واژه روح در قرآن کریم به کار رفته است تعمیم داد، مانع از پذیرش آن‌ها می‌شود. در میان مفسران، علامه طباطبایی خود منسجم‌ترین دیدگاه پیرامون روح را ابراز نموده‌اند که مانند دیدگاه سایر مفسران گرفتار تضاد و تناقض نیست و با تمام موارد کاربرد روح در قرآن کریم سازگار می‌باشد و بنابراین نقایص و کمبودهای آراء پیشین را جبران می‌نماید.

علامه طباطبایی درباره معنای روح بر این اعتقاد است که کلمه روح به طوری که در لغت معرفی شده به معنای مبدأ حیات است که جاندار به وسیله آن قادر بر احساس و حرکت ارادی می‌شود (۱) و مردم چه در گذشته و چه در حال، با همه اختلاف شدیدی که در باره حقیقت روح دارند، در این معنا هیچ اختلافی ندارند که از کلمه روح یک معنا می‌فهمند و آن عبارت است از چیزی که مایه حیات است؛ حیاتی که عامل شعور و اراده است. و در قرآن نیز همین معنا مراد است. روح کلمه حیات است که خداوند به اشیاء القا می‌کند و آن‌ها را با مشیت خود زنده می‌سازد (۲).

۱- - المیزانفی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۹۵.

۲- - المیزانفی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۲۰۶.

آن چه از کلام خداوند به دست می آید این است که روح مخلوقی از مخلوقات خداوند است و حقیقت واحدی است که دارای مراتب و درجات مختلف است؛ نباید پنداشت که چون روح حقیقت واحد است پس مصداق واحد دارد، بلکه روح مانند «نور»، حقیقت واحد دارای مراتب است، لذا می تواند در عین وحدت، مصداق های مختلف داشته باشد. درجه ای از آن در حیوانات و انسان های غیر مؤمن است؛ درجه ای از آن در انسان های مؤمن و درجه ای از آن روحی است که با آن انبیا و رسولان تأیید می شوند (۱).

توضیح آن که، آیات روح را می توان به دو دسته تقسیم کرد؛ (۱) آیاتی که روح در آن ها به طور مطلق آمده است مانند (تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ) (۲)، (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ...) (۳) (۲) آیاتی که در آن ها روح به صورت مقید و مضاف آمده است مانند «روح الامین»، «روح القدس»، «روحی»، «روحنا»، «روح منه». ایشان در مورد آیات دسته اول می فرماید: از این آیات اجمالاً فهمیده می شود که؛ روح موجودی مستقل، دارای حیات و علم و قدرت است و از نوع صفات و احوال قائم به اشیاء نیست (۴). و اما در مورد دسته دوم، باید گفت که در آن موارد، مرتبه ای از روح در انسان یا فرشته بوجود می آید که آن نیز حقیقتی وجودی است و منشأ آثار، اما باید توجه داشت که مطلق غیر از

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۲۰۵ - ۲۰۷.

۲- - سوره قدر (۹۷)، آیه ۴.

۳- - سوره معارج (۷۰)، آیه ۴.

۴- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۲۰۵ - ۲۰۷.

مقید است (۱). علامه نسبت بین روح مقید و روح مطلق را نسبت «افاضه به مفیض» و سایه به صاحب سایه می داند. ایشان تصریح می کند که روح موجود در نباتات، روح دمیده شده در انسان، روح تأیید کننده مؤمن، روح تأیید کننده پیامبران و روح متعلق به فرشتگان همگی از افاضه های روح مطلق است (۲).

این تفسیر علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) از روح به عنوان مایه حیات یا موجودی مستقل که دارای قدرت و حیات می باشد و تقسیم روح به دو قسم مطلق و مقید، با سایر موارد کاربرد این واژه در قرآن کریم نیز هم خوانی دارد.

پاسخ وحی

پیرامون عبارت «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» اقوال گوناگونی مطرح شده است؛ برخی که بعید نیست نظر نمی رسد متأثر از روایات سبب نزول باشند، معتقدند خداوند با این بیان به سؤال یهود پاسخی نداده است. در مقابل گروهی دیگر بر این اعتقادند که پاسخ سؤال در خود آیه داده شده است.

سید مرتضی که از طرفداران دیدگاه دوم می باشد، در این باره می گوید: برخی گمراهان از کفار بر این گمانند که در این آیه به سؤال پاسخ داده نشده

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۸.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۲۷۴. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: محمد کاظم شاکر، «تفسیری از روح»، پژوهش... های فلسفی و کلامی، زمستان ۷۸، ش ۲، ص ۶-۲۱.

است و امتناع از پاسخ ناشی از عدم علم بدان بوده است و عبارت (وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) (۱) نیز به سبب دفاع کردن از جواب است (۲).

سید مرتضی و طبرسی با در نظر گرفتن مصداق های گوناگون برای روح، درباره پاسخ این سؤال معتقدند:

۱- این که خدای متعال به آنان پاسخ نمی دهد، از آن روست که پاسخ به این سؤال تنها بر فساد و عناد آنان می افزود و نه چیز دیگر و آنان با سؤال خود در صدد کسب جواب نبودند، بلکه می خواستند با این مسأله مسلمانان را آزار دهند. برخی با استفاده از سبب نزول آیه در این باره معتقدند خداوند از این رو به پرسش آنان پاسخ نمی دهد که یهود خود عدم پاسخ از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دلیل صدق نبوت وی معرفی کرده بودند.

۲- آنان از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند: آیا روح مخلوق و حادث است یا چنین نیست؟ که وی به آنان در جواب فرمود: روح از امر پروردگارم است؛ که این سخن دقیقاً جواب پرسش آنان بود؛ چرا که فرقی نداشت وی در جواب بگوید روح مخلوق است یا این که بگوید از امر پروردگارم است؛ چون که با این پاسخ نیز مراد وی چنین است که بگوید روح فعل پروردگار و آفریده اوست.

۱- - سوره اسراء (۱۷)، آیه ۸۵.

۲- - امالی، ج ۱، ص ۱۲.

بنابراین پاسخ، دیگر فرقی نمی کند که مراد از روحی که درباره آن پرسش صورت گرفته همان چیزی باشد که قوام و بقای جسم بدان وابسته است یا عیسی (علیه السلام) باشد یا جبرئیل.

۳- از دیدگاه برخی، آنان درباره روح که همان قرآن است سؤال نمودند، چنان که خداوند در برخی موارد قرآن را روح نامیده است؛ که در این صورت نیز به سؤال پاسخ داده شده است، زیرا وی خطاب به آنان می گوید: روح، که مراد از آن قرآن می باشد، از امر پروردگار من و آن چه که بر نبی خود فرو فرستاده، می باشد تا آن را دلالتی بر صدق وی قرار دهد و این قرآن اثر مخلوقات نیست(۱).

از دیدگاه علامه طباطبایی نیز نه تنها به این سؤال پاسخ داده شده، بلکه با عنایت به این آیه و آیات هم مضمون با آن، به خوبی ماهیت روح روشن گردیده است. ایشان در این باره می فرماید(۲):

خدای سبحان برای روشن کردن و واضح نمودن حقیقت روح می فرماید: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» و «مِنْ» حقیقت جنس را معنا می کند (من بیانیه است) هم چنان که این کلمه در سایر آیات وارده در این باب بیانیه است، مانند آیه (يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ)(۳) و آیه (يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ)(۴).

۱- - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۶۷۴ و ۶۷۵؛ امالی، ج ۱، ص ۱۲.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۹۶ - ۱۹۸.

۳- - سوره مؤمن (۴۰)، آیه ۵.

۴- - سوره نحل (۱۶)، آیه ۲.

و آیه (أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا (۱)) و آیه (تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ) (۲) که در همه این ها کلمه «مِن» می فهماند روح از جنس و سنخ امر است. آن گاه امر را بیان کرده و می فرماید (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسَيُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) (۳) که در درجه اول امر او عبارت است از کلمه «كُن» که همان کلمه ایجادی است و عبارت از خود ایجاد است و ایجاد هم عبارت است از وجود هر چیز؛ لیکن نه از هر جهت، بلکه وجود هر چیز از جهت استنادش به خدای تعالی و این که وجودش قائم به ذات است، این معنای امر خدا است.

هم چنین در آیه (وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِلُبِّصِيرٍ) (۴) امر خدای را (در سرعت) به «بر هم زدن چشم» تشبیه نموده است که منظور از آن، نفی تدریجی بودن است و از آن فهمیده می شود که موجودات خارج با این که تدریجاً و به وسیله اسباب مادی موجود گشته و منطبق بر زمان و مکان هستند، اما جهتی دارند که آن جهت عاری از تدریج و خارج از حیطه زمان و مکان است و از این جهت «امر خدا» و «قول» و «کلمه» او شمرده شده است و اما از جهت این که در مسیر سلسله علل و اسباب قرار داشته و بر زمان و مکان

۱- - سوره شوری (۴۲)، آیه ۵۲.

۲- - سوره قدر (۹۷)، آیه ۴.

۳- - سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲.

۴- - سوره قمر (۵۴)، آیه ۵۰.

منطبق می گردد، امر خدا نیست، بلکه خلق خداست؛ هم چنان که فرمود (أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ) (۱) پس امر عبارت است از وجود هر موجود از این جهت که تنها مستند به خدای تعالی است (بدون واسطه و اسباب) و خلق، عبارت است از وجود همان موجود از جهت این که مستند به خدای تعالی با وساطت علل و اسباب است.

پس از آن چه گذشت این معنا روشن گردید که امر خدا عبارت از کلمه ایجاد او است و کلمه ایجاد او همان فعل مخصوص به او است بدون اینکه اسباب وجودی و مادی در آن دخالت داشته و با تأثیرات تدریجی خود در آن اثر بگذارند؛ این همان وجود ما فوق نشئه مادی و ظرف زمان است و روح به حسب وجود از همین باب است، یعنی از سنخ امر و ملکوت است.

نتیجه گیری

- ۱- طبق سبب نزول های مطرح پیرامون این آیه شریفه و دیدگاه مفسران، یهود به طور مستقیم یا به واسطه مشرکان قریش مطرح کنندگان اصلی این سؤال از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بودند.
- ۲- کاربرد واژه روح در قرآن کریم اختصاص به آیه ۸۵ سوره اسراء ندارد، بلکه این واژه در آیات گوناگون و در معانی مختلف از جمله موجودی مستقل در ردیف فرشتگان، جبرئیل، تأیید کننده پیامبران و مؤمنان، وحی،

حضرت عیسی (علیه السلام) فرستاده پروردگار نزد حضرت مریم ۳ و ... به کار رفته است.

۳- علامه طباطبایی معتقدند؛ مردم چه در گذشته و چه در حال، با همه اختلاف شدیدی که در باره حقیقت روح دارند، در این معنا هیچ اختلافی ندارند که از کلمه روح یک معنا می فهمند و آن عبارت است از چیزی که مایه حیات است؛ حیاتی که عامل شعور و اراده است و در قرآن نیز همین معنا از روح مراد است.

۴- تفسیر علامه طباطبایی از روح، به عنوان مایه حیات یا موجودی مستقل که دارای قدرت و حیات می باشد، و تقسیم روح به دو قسم مطلق و مقید، با سایر موارد کاربرد این واژه در قرآن کریم نیز هم خوانی دارد.

۵- جواب کلی «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» که اشاره به حقیقت روح دارد، با توجه به سایر آیات که در آن سخن از روح آمده، قابل تفسیر و تأویل می باشد و می توان همه موارد را در نظر گرفت. چه روح موجود در حیوانات و انسان ها که مبدأ حیات است، چه جبرئیل و یا موجودی برتر از جبرئیل و یا موجودی همراه پیامبر و یا همراه سایر مؤمنین و ... باشد، نشان دهنده عظمت این مخلوق خداوند بوده؛ چرا که برتری انسان ها به سایر موجودات نیز به واسطه آن است.

۶- روح، از سنخ عالم امر است که اختصاص به آفرینش بی واسطه دارد، در مقابل عالم خلق که از طریق علل و اسباب صورت می گیرد.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن عاشور، محمد الطاهر، تفسیر التحرير و التنوير، الدار التونسيه للنشر، بی تا.
۲. ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغه، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، بی جا، مكتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۳. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۴. بحرانی، هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶.
۵. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التاویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸.
۶. حجتی، محمد باقر، اسباب نزول (کاوش هایی در علوم قرآنی)، تهران، چهاردهم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.

٧. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، المفردات فی غریب القرآن، مترجم غلام رضا خسروی حسینی، سوم، تهران، انتشارات مرتضوی، ١٣٨٣.
٨. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ١٤٠٤ق.
٩. طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٧ق.
١٠. طبرسی، فضل بن حسن، _____، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢.
١١. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه، ١٤١٢ق.
١٢. طوسی، محمد بن حسن، الامالی، قم، انتشارات دار الثقافه، ١٤١٤ق.
١٣. _____، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
١٤. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، سوم، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، ١٤٢٠ق.
١٥. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ١٣٦٠.

۱۶. مکارم شیرازی، ناصر، _____، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.

۱۱. سؤال از ذی القرنین

اشاره

مهناز ابراهیمی (۱)

(وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا * إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَءَاتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا * فَأَتْبَعَ سَبَبًا * حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُنقِذُ فِيهِمْ حُسَيْنًا * قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا * وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسَيْنِ وَ سَنَسْأَلُهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا * ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا * حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلِ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سَبْتًا * كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا...)

(سوره كهف (۱۸)، آیات ۹۱-۸۳)

و از تو درباره «ذو القرنین» می پرسند بگو: «بزودی بخشی از سرگذشت او را برای شما بازگو خواهم کرد.» ما به او در روی زمین، قدرت و حکومت

دادیم و اسباب هر چیز را در اختیارش گذاشتیم. او از این اسباب، (پیروی و استفاده) کرد ... تا به غروب گاه آفتاب رسید (در آن جا) احساس کرد (و در نظرش مجسم شد) که خورشید در چشمه تیره و گل آلودی فرو می رود و در آن جا قومی را یافت گفتیم: «ای ذو القرنین! آیا می خواهی (آنان) را مجازات کنی، و یا روش نیکویی در مورد آن ها انتخاب نمایی؟» گفت: «اما کسی را که ستم کرده است، مجازات خواهیم کرد سپس به سوی پروردگارش باز می گردد، و خدا او را مجازات شدیدی خواهد کرد! و اما کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، پاداشی نیکوتر خواهد داشت و ما دستور آسانی به او خواهیم داد.» سپس (بار دیگر) از اسبابی (که در اختیار داشت) بهره گرفت ... تا به خاستگاه خورشید رسید (در آن جا) دید خورشید بر جمعیتی طلوع می کند که در برابر (تابش) آفتاب، پوششی برای آن ها قرار نداده بودیم (و هیچ گونه سایبانی نداشتند). (آری) این چنین بود (کار ذو القرنین)! و ما به خوبی از امکاناتی که نزد او بود آگاه بودیم!

چکیده

ذوالقرنین بنده خوب خدا بوده که در مورد شخصیت او نظرات زیاد و مختلفی وجود دارد. در این تحقیق سعی شده تمام این اقوال ذکر شود.

خداوند به او به خاطر صبری که در برابر دشمنان و مخالفان از خود نشان داده است، علم به اسباب را عنایت کرده که به واسطه ی این اسباب به شرق و غرب جهان تسلط یافت و گروهی از مردم را از شر یاجوج و ماجوج به وسیله ی سدی محکم که در برابر آن ها ساخت، نجات داد.

او حتی مسجد ساخت و به زیارت خانه ی خدا مشرف شد. وی اولین کسی بود که با حضرت ابراهیم (علیه السلام) مصافحه کرد و این مصافحه شاید همراه با قبول کردن دین حضرت ابراهیم (علیه السلام) که دین اسلام حنیف است همراه بوده باشد.

کلید واژه: قرآن کریم، سؤال، ذی القرنین.

مقدمه

در قرآن کریم نام افرادی خاص غیر از انبیاء آورده شده که خداوند در ضمن آیاتی به بیان شخصیت آن ها و کارهایی که انجام داده اند پرداخته است، مثل اصحاب کهف، اصحاب اخدود، ابولهب و ... در ضمن این ها شخصی به نام ذوالقرنین بیان شده که عده ای از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از ذوالقرنین می پرسند و خداوند به واسطه ی وحی جواب آن ها را از طریق پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می دهد.

ذوالقرنین در یک کلام بنده خوب خدا بود، شخصی است که با وجود داشتن جاه و مقام و سلطنت در کل جهان و تسخیر ابرها و اشیاء و اسباب و ... در برابر خداوند خاشع و خاضع بود. کارهای مختلفی انجام داده است اما همه ی این ها را رحمتی از سوی خدا برای خود می داند.

بررسی لغوی

ذوالقرنین کیست؟

درباره ذوالقرنین و شخصیت او دیدگاه های و متفاوتی بیان شده که سعی می شود به همه آن ها پرداخته شود.

ذوالقرنین اسکندر بن فیلقوس یونانی است و دلیل آن این که در قرآن ذکر شده ذوالقرنین سلطه مملکتش شرق و غرب را فرا گرفته بود و چنین پادشاهی حتماً باید نامش در تاریخ ثبت شده باشد و مخفی و مستور نماند و پادشاهی که در کتب تاریخی مشهور است و قید شده ملک او شرق و غرب را فرا گرفته بود، کسی جز اسکندر نیست.

اسکندر رومی یا مقدونی یا کبیر که در سال ۳۲۳ تا ۳۵۶ قبل از میلاد می زیسته است، جهان گشای معروف یونانی است. (۱)

ثعلبی در عرایس از قول اهل کتب آورده که: ذوالقرنین رومی و پسر یگانه پیرزنی بود و نام او اسکندروس بود. (۲)

وقتی پدر اسکندر فوت نمود او ملک روم را جمع آوری کرد و از حالت ملوک الطوائفی خارج نمود، سپس تمام پادشاهان مغرب را درو کرد و شکست داد تا جایی که به مرز دریای سبز رسید. او به مصر بازگشت و اسکندر یه را به نام خود بنا کرد و سپس وارد شام شد و بر بنی اسرائیل غلبه یافت؛ آنگاه متوجه عراق شد و اهل آن جا تسلیم او شدند. بعد از آن متوجه دارا شد، او را چندین بار شکست داد تا این که به قتل رساند و بر همه پادشاهان فارس غلبه یافت و هند و چین و سایر امم دور را شکست داد و بر

۱- . دایره المعارف تشیع، ج ۸، ص ۶۱.

۲- . بحار الانوار، ج ۴، ص ۸۹.

آن‌ها مسلط شد. سپس به خراسان رفت و شهرهای زیادی بنا کرد، و در آخر به عراق برگشت و در سهرورد بیمار شد و از همان بیماری وفات یافت. (۱)

البته کسانی چون علامه طباطبایی قبول ندارند که ذوالقرنین، اسکندر مقدونی است زیرا قرآن کریم چنین می‌فرماید که ذوالقرنین مردی مؤمن به خدا و روز جزا بوده و دین توحید داشته، در حالی که اسکندر مردی وثنی و از صائبی‌ها بوده است. (۲)

از طرفی اسکندر شاگرد ارسطوی حکیم بوده و باید بر مذهب او باشد، در حالی که ذوالقرنین خدا پرست بود و مذهب حقی داشته است و این موجب می‌شود که مذهب ارسطو را نیز حق بدانیم، در که صورتی بدیهی است مذهب ارسطو، مذهب حقی نبوده است. (۳)

دیدگاه دوم:

و ذوالقرنین را فریدون پسر ضحاک دانستند که در عهد ابراهیم (علیه السلام) می‌زیسته و خضر در مقدمه لشکر او بوده است. (۴)

۱- . قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص ۲۴۳.

۲- . الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۳، ص ۶۴۸.

۳- . قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص ۲۴۶.

۴- . الميزان في تفسير القرآن، قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص ۶۵۲.

دیدگاه سوم:

ذو القرنین ابو کرب شمر بن عمیر بن افریقش حمیری است که ملک و سلطنت او به مشرق و مغرب زمین گسترش یافت و او همان کسی است که شعرای حمیر به او افتخار می کنند. (۱)

دیدگاه چهارم:

ذو القرنین عبدالله بن ضحاک بن معبد است. (۲)

دیدگاه پنجم:

ذو القرنین صعب بن ذی المراند بن حارث رایش حمیری است. (۳)

دیدگاه ششم:

ذو القرنین را لقب داریوش یا کوروش، یکی از پادشاهان هخامنشی می دانند.

دلایلی که وجود دارد:

الف) مجسمه ای سنگی در شهر مرغاب در جنوب ایران کشف شده که در این مجسمه دو شاخ دیده می شود که هر دو در وسط سر او در آمده است، یکی از آن دو به طرف جلو و یکی دیگر به طرف عقب خم شده که این ها علائم ذو القرنین است. (۴)

۱- . قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص ۲۴۴.

۲- . اعلام القرآن، ص ۳۶۹.

۳- . اعلام القرآن، ص ۳۶۹.

۴- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۶۶۱.

ب) همان طور که قرآن کریم در سوره کهف در آیه های ۸۳ تا ۹۸ فرموده، کوروش نیز سفری به سوی مغرب کرد، حتی برلیدیا و پیرامون آن نیز مسلط شد و بار دیگر به سوی شرق سفر کرد تا مطلع آفتاب رسید و در آن جا مردمی صحرا نشین و وحشی دید که در بیابان ها زندگی می کردند و همین کوروش سدی بنا کرده و به طوری که شواهد نشان می دهد، سد بنا شده در تنگه داریال میان کوه های قفقاز و نزدیکی های تفلیس است. (۱)

ج) اما این که کوروش به خدا و روز جزا ایمان داشته است را می توان از کتاب های مقدس مثل کتاب عزرا، و کتاب دانیال و کتاب اشعیا که از کتب عهد عتیق است و در آن ها کوروش تجلیل و تقدیس شده است دریافت و در اصحاح چهل و پنجم چنین آمده است:

پروردگار به مسیح خود درباره کوروش چنین می گوید:

آن کسی است که من دستش را گرفتم تا کمرگاه دشمن را خرد کند تا برابر او درب های دو لنگه ای را باز خواهم کرد که دروازه ها بسته نگردد. (۲)

د) مورخانی هم چون هرودت و ذی نوفن کوروش را پادشاهی کریم و سخی می دانند که حرص به دنیا نداشته است و دارای همتی والا بوده و شعارش خدمت به انسانیت و خوی او بذل عدالت بود و تواضع و سماحت در وجود او جای کبر و عجب را گرفته بود. کوروش به سپاهیانش فرمان می داد که جز به روی جنگ جویان شمشیر نکشند و هر سرباز دشمن که نیزه‌ی

۱- .المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۶۶۱.

۲- .المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۶۶۱.

خود را خم کند، او را نکشند و لشکر کوروش فرمانش را اطاعت کردند به طوری که توده ملت مصائب جنگ را احساس نکردند. (۱)

در این که کوروش ذوالقرنین بوده دلایل محکمی وجود دارد ولی چون یقین نداریم، به طور قطع نمی توان گفت کوروش همان ذوالقرنین است. به هر حال بیو گرافی ذوالقرنین چندان مهم نیست اما مطمئن هستیم که او بنده خوب خدا بود.

چرا ذوالقرنین، ذوالقرنین شد؟

موارد مختلفی را بیان کرده اند که به برخی از آن ها می پردازیم:

۱- به او ذوالقرنین می گفتند که از این قرن تا آن قرن می رسید و گوشه های جهان را قرن خوانند و یک گوشه جهان آن جاست که آفتاب برآید و گوشه دیگر آن جا است که آفتاب فرو شود و هر یک را قرن خوانند. (۲)

۲- علت نام گذاری او این است که در زمان او، دو دوره از مردم یا دو قرن از ایشان منقرض شدند. (۳)

۳- از آن جا که یکی از معانی قرن، شاخ است، ذوالقرنین به معنای کسی است که بر سر او چیزی شبیه دو شاخ وجود داشته و یا تاج او دو شاخ داشته باشد. (۴)

۱- . تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۹۲.

۲- . لغت نامه دهخدا، ج ۸، ص ۱۱۵۴۷.

۳- . قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص ۲۴۴.

۴- . قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص ۲۴۴. ص ۲۴۵.

۴- برای آن که پادشاه روم و پارس بود، او را ذوالقرنین نامیدند. (۱)

۵- علت نام گذاری او این است که او وارد در نور و ظلمت شد. (۲)

۶- به او علم ظاهر و باطن را دادند. (۳)

۷- اما دلیل مهمی که ذکر کردند که چرا به او ذوالقرنین می گفتند: تفسیر علی بن ابراهیم با استناد به امام صادق ۷ می نویسد:

ذوالقرنین فردی بود که خداوند او را بر قومش برانگیخت و آن ها به طرف راست سر او ضربتی زدند که در جای آن برآمدگی شاخ مانندی پدید آمد و خداوند او را به مدت پانصد سال میراند، آن گاه دوباره خداوند او را بر آن ها مبعوث کرد. این بار ضربتی به طرف چپ سر او زدند و برآمدگی شاخ مانند دیگری روی سرش ایجاد شد، این بار نیز خداوند او را پانصد سال میراند، سپس او را بر آن ها برانگیخت و تمام ممالک شرق و غرب را تحت حکومت او قرار داد. (۴)

کارهای ذوالقرنین

خداوند به ذوالقرنین علم داد و او به خوبی از آن استفاده کرد؛ که در این جا به چندین مورد از خدمات او اشاره می کنیم:

۱- لغت نامه دهخدا، ج ۸، ص ۱۱۵۵۲.

۲- قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص ۲۴۵.

۳- لغت نامه دهخدا، ج ۸، ص ۱۱۵۵۲.

۴- قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص ۲۲۸؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۰۶.

الف) ساختن سد:

ذوالقرنین با شرحی که داده می شود در بین دو کوه، سدی به طول صد فرسخ و به عرض پنجاه فرسخ ساخت که ارتفاع آن بلندی دو کوه بود. (۱)

در مورد محل سد اقوال مختلفی وجود دارد، که به احتمال قوی این سد در پشت در بند و دریاچه خزر در ناحیه ارمنستان و آذربایجان می باشد.

چگونگی ساخت و محل سد:

ذو القرنین به قومی که از او طلب کمک کردند گفت: آن چه خدا به من داده بهتر از خراج شما است. ولی به من با نیروی خود کمک کنید تا میان شما و آنها دیواری بسازم. گفتند: این نیرو چیست؟ گفت کار کارگر و استاد که خوب بسازد و ابزار کار؛ گفتند. ابزار کار چیست؟ گفت تکه های آهن و مس بیاورید؛ گفتند با چه نیرویی آهن و مس را ببریم، معدن دیگری از زیر زمین برای آن ها بر آورد به نام «سامور» که سخت ترین و سفیدترین فلزیست که خدا آفریده است، و سلیمان ستون های بیت المقدس و سنگ هایش را با آن بریده و هم جواهرش را و آن گاه میان دو کوه را اندازه گرفت و آهن و مس را با آتش ذوب کرد، و تکه ها چون سنگ های بزرگ ساخت، سپس مس را آب کرد و چون گل، ملاط آن سنگ های آهنین نمود و به ساختن آن پرداخت و نقشه ساختمانش چنان چه مورخان گفته اند این است: میان دو کوه را اندازه گرفت ۱۰۰ فرسخ بود و پایه آن را کند تا به آب رسید. و پهنای سد را ۵۰

۱- . قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص ۲۴۷.

فرسخ گرفت، و آنگاه، هیزم میان دو کوه نهاد و آهن روی آن چید و باز هیزم روی آن چید و یک رده آهن و یک رده هیزم روی هم چید تا برابر دو کوه دو سمت سد شد. و آنگاه آتش بر آن نهاد و گفت بدمید تا همه آتش شد و مس آب شده بر آن ریخت و آتش هیزم ها را بلعید و مس گداخته به جایش آمد تا آهن و مس با هم ترکیب شدند. و از زردی و سرخی مس و از سیاهی آهن و مس، همچون پارچه برد یمنی نمودار شد و سد دراز و محکم و بزرگی شد، چنان چه خدا فرموده «توانند بر آن برآیند و نتوانند بر آن سوراخی پدید آرند»^(۱)

جای سد پشت «ملاذجرد» نزدیک مشرق ارمنستان و فاصله اش تا خزر ۷۲ روز راه است.^(۲)

قوم یاجوج و ماجوج

حال باید دید که یاجوج و ماجوج کیانند؟

طبرسی، در مجمع البیان در شرح قول خدا «به راستی یاجوج و ماجوج در زمین مفسدند.» آورده است که بر مردم خروج می کردند و آن ها را می کشتند و گوشت آن ها و گوشت حیواناتشان را می خوردند، گفته اند: در بهار خروج می کردند و همه سبزه ها را می خوردند و هر چه خشک بود، می بردند، کلبی گفته، مقصود این است که در آینده فساد خواهند کرد، و از حذیفه در خبر است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از یاجوج و ماجوج پرسیدم، فرمود:

۱- . آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الانوار)، ج ۴، ص ۹۵ و ۹۴.

۲- . آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الانوار)، ج ۴، ص ۹۵.

یأجوج یک امت اند و مأجوج امتی دیگر، هر کدام ۴۰۰ امت اند که از آن ها تنی نمیرد تا هزار مرد از نژاد خود را ببیند که اسلحه بر دوش است. گفتم: یا رسول الله آن ها را برای ما وصف کن فرمود: سه دسته اند، یک دسته شان چون آذرند. گفتم: یا رسول الله، آذر چیست؟ فرمود: درختی بلند در شام است و دسته ای درازا و پهنایشان یکی است و اینان اند که هیچ کوه و آهنی برابرشان نیستند و دسته ی دیگری باشند که یک گوش خود را فرش کنند و دیگری را لحاف و به فیل و هر وحش و شتر و خنزیر بر نخورند جز آن که آن را بخورند، هر کدامشان بمیرد او را بخورند پیشقراولشان به شام رسد و دنباله شان در خراسان باشد، آب رودهای مشرق و آب دریای خزر را بنوشند. (۱)

بعضی از مورخین گفته اند که یأجوج و مأجوج امت هایی هستند که در قسمت شمالی آسیا از تبت و چین گرفته تا اقیانوس منجمد شمالی و از ناحیه غرب تا بلاد ترکستان زندگی می کنند. (۲)

ب) صحبت ذوالقرنین با فرشته رفائیل

از علی بن ابی طالب ۷ روایت شده که فرمود: ذوالقرنین از مشرق تا مغرب را مالک شد، دوستی از فرشته ها به نام رفائیل داشت که به دیدن او می آمد، یک روز در میان گفتگو ذوالقرنین گفت: ای رفائیل، از عبادت خودتان در آسمان به من بازگو. گریست و گفت: ای ذوالقرنین عبادت شما در برابر عبادت ما چه ارزشی دارد، در آسمان فرشته هایی هستند که همیشه

۱- بحارالانوار، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۶۴۴.

ایستاده و نشینند و برخی پیوسته به سجده و سر بر ندارند، برخی در رکوع هستند و هرگز بلند نشوند، می گویند: «سبحان الملك القدوس رب الملائكة و الروح، ربنا ما عبدناك حق عبادتك.»

ذو القرنین به سختی گریست و گفت: من می خواهم زنده بمانم، حق عبادت پروردگارم را ادا کنم، رفائیل گفت: راستی این را می خواهی؟ گفت: آری؛ رفائیل گفت: خدا را در زمین چشمه ای به نام چشمه زندگی است و خدا با خود عهد بسته هر که از آن نوشد نمیرد تا خودش از خدا مرگش را خواهد، ذو القرنین گفت:

شما جای این چشمه را می دانید: گفت: نه، ولی در آسمان گویند: خدا را در زمین ظلماتی است که پای آدمی و پری بدان نرسیده، و ما پنداریم آن چشمه، در این ظلمت است. (۱)

ج) چشمه حیات

علی بن ابی طالب ۷ و عبدالله بن عباس در تفسیر این آیه گفته اند: «حتی اذا فتحت یا جوج و مأجوج»، گفته اند: اول رستخیز، بیرون آمدن یا جوج و مأجوج است. چون ایشان بیرون آیند و هر چه در روی زمین طعام است همه بخورند و هر چه دانه و گیاه و میوه درختان همه را بخورند و هر آبی که در پشت زمین از رودها و دریاها است همه را خوردند، همه ی چشمه های زمین

۱- . آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الانوار)، ج ۴، ص ۹۵.

خشک شود و خلق به گرسنگی و تشنگی افتند، آن گاه اسرافیل در صور دمد، دمیدنی سخت و به صور نخستین همه بمیرند. (۱)

ذو القرنین همه ی علماء مدرّس کتب و آثار نبوت را جمع کرد و به آن‌ها گفت: شما در کتب خدا و احادیث انبیاء و گفتار علمای پیش از خود یافتید که خدا را در زمین چشمه ای است به نام چشمه زندگی؟ همه گفتند: نه، جز یکی از آن‌ها به نام «فتخیر» که گفت: من در وصیت نامه آدم یافتم که خدا در زمین ظلمتی آفریده که پای آدم و پری بدان نرسیده و در آن چشمه جاوید ساخته، ذو القرنین گفت:

راست گفתי، سپس فقهاء و اشراف و ملوک را بسیج کرد و ۱۲ سال به سوی مشرق رفت؛ تا به گوشه ی تاریکی رسید و تاریکی دید که تاریکی شب نبود، و در آن جالشکر گاهی بر پا کردند و همه دانشمندان لشکرش را گرد آورد و گفت: می‌خواهم وارد این ظلمت شوم. گفتند: پادشاهها، پیغمبران و شاهان پیش از تو قصد این ظلمت نکردند، تو هم آن را مخواه که می‌ترسم برایت اتفاق بدی افتد و مردم زمین تباه شوند، گفت: ناچار باید آن را ببیمایم، گفتند: ای پادشاه از ظلمت دست بردار و آن را مخواه، زیرا اگر ما دانستیم که در آن به مقصود خود رسی و خدا بر ما خشم نکند به دنبالت می‌آمدیم ولی ما از خدا ترس داریم که رنج آورد و زمین و آن چه در آن است تباه شوند، ذو القرنین گفت: من ناچارم از این که در آن بروم، علماء گفتند: خود دانی. ذو القرنین گفت: کدام مرکب‌ها تیز بین ترند؟ گفتند: اسب، گفت، چه اسبی

تیزین تر است؟ گفتند ماده، گفت: از ماده ها کدام تیز بین ترند؟ گفتند، نژائیده ها، ذو القرنین فرستاد و ۶۰۰۰ هزار کره اسب ماده فراهم کرد و ۶۰۰۰ هزار مرد چالاک و خردمند از سپاه خود برگزید و به هر کدام اسبی داد و خضر را فرمانده دو هزار نمود و ذو القرنین با ۴ هزار ماند، و به باقی مردم گفت تا ۱۲ سال در این جا بمانید، اگر ما برگشتیم که بسیار خوب و گر نه به بلاد خود برگردید، خضر گفت، پادشاهها، ما در ظلمت راه می رویم و یک دیگر را نبینیم و اگر گم شدیم چه کنیم، ذو القرنین به او یک دانه سرخ داد و گفت: چون گرفتار گم شدن شوید، این مهره را بینداز تا فریاد زند و گمشده ها بدان باز آیند.

(د) صحبت کردن ذوالقرنین با پرنده

بعد از این که ذوالقرنین به آب حیات دست نیافت و چهل شبانه روز در تاریکی سرگردان گشت به زمینی شنی و سرخ رنگ رسیدند که قصری در آن بود، ذوالقرنین تنها به درون قصر رفت، ناگهان پرنده ای بزرگ و تکه آهنی عظیم را مشاهده کرد که دو طرف آن بر دو جانب قصر قرار داشت و پرنده سیاه در میان آن مانند قلابی آویزان بود، وقتی آن پرنده صدای خشخش ورود ذی القرنین را شنید، گفت: این کیست؟ او گفت: من ذو القرنین هستم، پرنده گفت: ای ذو القرنین مترس و به سؤالات من پاسخ بده، ذو القرنین گفت: بپرس، پرنده پرسید: آیا در روی زمین خانه های گچی و آجری زیاد شده؟ گفت: آری، پرنده پر و بالی زد و ثلث بدنش مبدل به آهن شد، ذو القرنین از او ترسید، پرنده گفت: نترس و پاسخ مرا بده، آیا استفاده از ساز و ضرب موسیقی رایج شده است؟ ذو القرنین گفت: آری، پرنده تکانی خورد و دو سؤم

از بدنش مبدل به آهن شد، ذو القرنین به وحشت افتاد اما پرنده باز از او خواست که نترسد و به سؤالانش پاسخ دهد، آن وقت پرسید: آیا مردم در روی زمین شهادت دروغ می دهند؟ ذو القرنین گفت: آری، در این وقت پرنده تماماً به آهن مبدل شد و تمام دیوارهای قصر را در بر گرفت و ذو القرنین سراسر وجودش را وحشت فراگرفت، باز هم گفت: نترس و مرا خبر بده، آیا مردم شهادت لا اله الا الله را ترک کرده اند؟ ذو القرنین گفت: خیر، در این وقت یک سوم بدن پرنده به حالت اول بازگشت، بعد پرسید: آیا مردم نماز را ترک کرده اند؟ ذو القرنین گفت:

خیر، در این وقت دو سوم بدنش به حال اول برگشت، سپس گفت: ای ذو القرنین آیا مردم در روی زمین غسل جنابت را ترک نموده اند؟ ذو القرنین گفت: نه، در این موقع تمام بدنش به صورت اول در آمد و در این هنگام آن پرنده به بالاترین قسمت قصر صعود کرد و به ذو القرنین گفت: بیا بالا، ذوالقرنین بالا رفت، در حالی که بسیار می ترسید تا وقتی که به بام قصر رسید و آن جا سطح بسیار وسیعی را دید که تا چشم کار می کرد ادامه داشت و در آن جا ناگهان مرد جوان سفید رویی را دید که صورتی درخشان و لباسی سفید داشت و رو به سوی آسمان کرده بود و دست بر دهان داشت، با شنیدن صدای ذو القرنین روی گرداند و پرسید: تو کیستی و چگونه توانستی به این جا بیایی، ذو القرنین گفت: من ذو القرنین هستم، به من بگو چرا دست خود را بر دهانت نهاده بودی؟ او گفت: من صاحب صور (اسرافیل) هستم و ساعت قیامت

نزدیک است و من منتظر هستم که به من دستور دمیدن در صور داده شود و در آن بدمم. (۱)

ه) زیارت بیت الله الحرام

قصص انبیاء راوندی با استناد به امام باقر (علیه السلام) می نویسد که فرمود: ذو القرنین با ششصد هزار سوار قصد حج بیت الله الحرام نمود و وقتی که وارد حرم شد، بعضی از یارانش او را تا خانه خدا مشایعت کردند، و وقتی که از حج برگشت چنین تعریف کرد:

من در آن جا مردی بسیار نورانی را دیدم، گفتند: او ابراهیم (علیه السلام) بوده است، گفت: اسبها را آماده کنید، ششصد هزار مرکب لگام زده و آماده شد و او دستور داد به جانب ابراهیم خلیل ۷ بروند تا وقتی که او و یارانش به ابراهیم (علیه السلام) رسیدند، ابراهیم (علیه السلام) فرمود: چگونه و با چه وسیله ای تمام دنیا را پیمودی؟ گفت: به وسیله یازده کلمه: «سُبْحَانَ مَنْ هُوَ بَاقٍ لَا يَفْنَى سُبْحَانَ مَنْ هُوَ عَالِمٌ لَا يَنْسَى سُبْحَانَ مَنْ هُوَ حَافِظٌ لَا يَشْقُطُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ بَصِيرٌ لَا يَزْتَابُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَيُّومٌ لَمَّا يَنَامُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ مَلِكٌ لَا يُرَامُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ عَزِيزٌ لَا يُضَامُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ مُحْتَجِبٌ لَا يُرَى سُبْحَانَ مَنْ هُوَ وَاسِعٌ لَا يَتَكَلَّفُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَلْهُو سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لَا يَسْهُو» منزّه است آن باقی که فانی نمی شود، منزّه است آن دانایی که فراموشی ندارد، منزّه است آن حافظی که ساقط نمی شود، منزّه است آن بینایی که شک نمی کند، منزّه است آن قیومی که هرگز

نمی آramد، منزّه است آن مالک و صاحب اختیاری که تحت سلطه کسی قرار نمی گیرد، منزّه است آن عزیز قدرت مندی که مغلوب نمی شود، منزّه است آن در پرده غیبی که دیده نمی شود، منزّه است آن وسعت دهنده ای که به تکلف نمی افتد، منزّه است آن قائمی که لهو نمی کند. (۱)

(و) ساخت مسجد

او در میان قومش اولین کسی بود که تصمیم گرفت تسلیم خدای واحد شود و قوم خود را به سوی دین حق دعوت کند و مردم به جهت هیبت او تسلیم وی می شدند، سپس آن ها را امر کرد که برایش مسجدی بسازند و قومش مسجدی بنا کردند، آن گاه دستور داد طول مسجد را چهار صد ذراع نموده و عرض دیوارش را بیست و دو ذراع و ارتفاع آن را صد ذراع قرار دهند، آن ها گفتند: ای ذو القرنین چگونه می خواهی چوبی فراهم کنی که بین دو دیوار را متصل کنی؟ گفت: آن را با خاک پر کنید تا وقتی که فاصله آن با ارتفاع دیوار مسجد یکی شود، وقتی از این امر فارغ شدید بر هر یک از مؤمنین واجب کنید که به قدر وسع خود طلا و نقره بیاورد، سپس آن ها را مانند خرده های ناخن ریز کنید و آن را با خاک مخلوط کنید و این خاک را حرارت دهید و با آن، چوب ها و صفحات مس را پوشش دهید و وقتی این اعمال به اتمام رسید، مردم را برای بردن و حمل این خاک فرا بخوانید و آن ها به جهت طلا و نقره ای که در آن خاک است، در بردن آن شتاب می کنند.

۱- . قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص ۲۳۶.

مسجد را ساختند و مساکین این خاک را بیرون بردند، و سقف مسجد از آن چوب‌ها پوشیده شد و مساکین نیز بی نیاز شدند. (۱)

(ز) برخورد ذوالقرنین با قوم دانا

ذوالقرنین به قوم دانایی از پیروان موسی (علیه السلام) رسید همان کسانی که به حقّ هدایت شده و بر اساس آن قضاوت می کردند، وقتی که ایشان را ملاقات کرد به آن‌ها گفت: ای قوم مرا از اخبار و سرگذشت خود آگاه کنید، چون من همه شرق و غرب عالم و دریا و خشکی آن را گشته‌ام و هرگز قومی مانند شما ندیده‌ام، چرا قبر مرده هایتان بر در خانه هایتان است؟ گفتند: به جهت آن که مرگ را فراموش نکنیم و یاد آن از قلب‌های ما بیرون نرود.

ذوالقرنین پرسید: چرا خانه هایتان در ندارد؟ گفتند: چون بین ما دزد و متهمی وجود ندارد و ما همه امانت دار؛ هستیم، ذوالقرنین گفت: چرا شما امیر و مسئول نظم ندارید؟ گفتند: ما به یک دیگر ظلم و ستم نمی‌کنیم که احتیاج به امیر داشته باشیم؛ او پرسید: چرا قاضی و حاکم ندارید؟ گفتند: چون هرگز با یک دیگر خصمه و جدال نمی‌کنیم؛ پرسید: چرا پادشاه ندارید؟ گفتند: از میان ما کسی ثروت اندوزی نمی‌کند، پرسید: چرا بر یک دیگر برتری ندارید و بین شما تفاوتی وجود ندارد؟

گفتند: از آن جا که ما با یک دیگر محبت و مواسات داریم، پرسید: چگونه است که نزاع و اختلافی ندارید؟ گفتند: از جهت محبت و الفت قلبی

۱- . قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص ۲۳۱.

که میان ما هست و بدلیل محبت و رابطه نیکی که میانمان برقرار است؛ پرسید: چگونه است که به یک دیگر دشنام نمی دهید و با یک دیگر جنگ و جدال نمی کنید؟ گفتند: به دلیل این که بر سرشت ما عزم و اراده غلبه یافته است و نفوس ما همواره به حق حکم می کند؛ پرسید:

چطور شما همه با هم وحدت کلمه دارید و روش شما درست و یکسان است؟

گفتند: از آن جا که ما دروغ نمی گوئیم و فریب نمی دهیم و غیبت نمی کنیم؛ پرسید:

مرا آگاه کنید، چرا میان شما فقیر و مسکینی وجود ندارد، گفتند: به دلیل این که ما اموال خود را به طور مساوی تقسیم می کنیم؛ پرسید: چرا میان شما فرد خشن و بد اخلاق وجود ندارد؟

گفتند: به دلیل تواضع و فروتنی ما؛ پرسید؟ چرا خداوند طول عمر شما را بیش از همه مردم قرار داده است؟ گفتند: به دلیل این که ما از حق تجاوز نمی کنیم و به عدل حکم می نمائیم؛ گفت: چطور است که شما هرگز دچار قحطی نمی شوید؟ گفتند: به دلیل این که هیچ وقت از استغفار غفلت نمی ورزیم؛ پرسید: چرا اندوهی ندارید؟ گفتند: به دلیل آن که همواره نفس خود را به بلا و محنت عادت داده ایم، لذا هیچ بلایی موجب اندوه و جزع ما نمی شود؛ ذو القرنین گفت: چگونه است که آفات و بلاها به شما نمی رسد؟

گفتند: به جهت این که ما بر غیر خدا توکل و اعتماد نمی کنیم و مانند بعضی اقوام، نزول باران را به اوضاع ستارگان و بخت و اقبال نسبت نمی دهیم. (۱)

در پایان ذوالقرنین از آن ها پیرامون نحوه رفتار پدران شان سؤال نمود و آن ها پاسخ دادند: پدران ما بر مساکین و نیازمندان ترحم می آوردند، از خطاهای آن ها چشم می پوشیدند و بر ایشان احسان می نمودند، برای گناه کاران طلب استغفار می نمودند و از بستگان خویش بازدید به عمل می آوردند، امانات را به صاحبانشان باز می گرداندند و هرگز لب به دروغ نمی گشادند و خداوند نیز به جبران احسان آن ها امورشان را به صلاح و سداد بیمه می نمود. ذوالقرنین که سعادت آن مردم را مشاهده کرد، تصمیم گرفت تا در میان آن ها به حیات خویش ادامه دهد. او تا سن پانصد سالگی که زندگی را وداع کرد در کنار آن ها زیست. (۲)

(ح) برخورد ذوالقرنین با پیر مرد نماز گزار

در بعضی از کتب آسمانی چنین آمده است که ذی القرنین وقتی از ساختن سدّ فارغ شد، راه خود را در پیش گرفت و ادامه داد تا این که او و لشکریانش به پیر مردی رسیدند که در حال نماز بود، در کنار او ایستادند تا نماز او تمام شد، آن وقت ذوالقرنین به او گفت: چگونه است که تو در حال نماز متوجه حضور من و سپاهیانم نشدی؟ پیر مرد گفت: من مشغول مناجات با خدایی هستم که لشکریانش بیش از تو و سلطنتش نافذتر از تو و قدرتش

۱- قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص ۲۲۷ و ۲۲۶.

۲- داستان پیامبران یا قصه های قرآن از آدم تا خاتم، ص ۲۵۳ و ۲۵۲.

بیشتر از توست و اگر روی خود را متوجه تو می کردم به درخواست خود از درگاه او نایل نمی شدم، ذو القرنین گفت: آیا تو به همراه من روانه می گردی و ملازم من می شوی تا من از تو در بعضی امور خود کمک بگیرم؟ گفت: آری اگر چهار امر را برای من تضمین کنی همراه تو خواهم شد: (۱) نعماتی که زایل نشوند. (۲) سلامتی که بیماری در آن نباشد. (۳) جوانی که پیری به دنبال نداشته باشد. (۴) زندگی که مرگ در پی آن نباشد، ذو القرنین گفت: ای پیر، کدام مخلوقی قدرت بر انجام چنین اموری را دارد؟ پیر مرد گفت: من اکنون ملازم و همراه کسی هستم که قادر بر انجام آن هاست و مالک من و توست. (۱)

(ط) اولین مصافحه

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: اولین کسانی که بر روی زمین به مصافحه با یکدیگر پرداختند ابراهیم و ذو القرنین بودند. (۲)

(ی) تسخیر ابرها

در کتاب بصائر الدرجات از امام باقر (علیه السلام) آمده است: ذو القرنین در میان ابرها می نشست و مرکب ذلول را به خدمت گرفته بود و ابری به نام صعب را که دارای رعد و برق فراوانی است برای صاحب شما یعنی قائم آل محمد (علیه السلام) به ذخیره نهاد. او بر اسباب آسمان ها و طبقات هفت گانه زمین و کرات و کهکشان های لا یتناهی قدم نهاد. (۳)

۱- . قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص ۲۲۵.

۲- . داستان پیامبران یا قصه های قرآن از آدم تا خاتم، ص ۲۵۵.

۳- . داستان پیامبران یا قصه های قرآن از آدم تا خاتم، ص ۲۵۵.

سؤال کنندگان

در قرب الاسناد آمده است که امام کاظم (علیه السلام) فرمود: گروهی از یهود به دیدار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و به جدم امیر مؤمنان (علیه السلام) گفتند برای ما اجازه بگیر که از محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سوالاتی داشته باشیم. سپس علی (علیه السلام) به محضر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد و موضوع را به ایشان اعلام کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: از من چه می خواهند؟

من بنده ای از بندگان خدا هستم و جز آن چه پروردگار به من می آموزد چیزی نمی دانم، سپس فرمود: به آنان اجازه ورود بده. آنان داخل شدند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا چیزی را که می خواهید از من می پرسید یا من شما را به آن آگاه سازم؟ گفتند: به ما خبر بده که چه می خواهیم؟ فرمود: آمده اید که از من در مورد ذی القرنین پرسید. عرضه داشتند: بله، فرمود: او مردی از اهل روم بود و سپس به پادشاهی رسید و به طرف محل طلوع خورشید سفر کرد و سدی در آن جا بنا نمود، یهودیان گفتند: ما گواهی می دهیم که حقیقت همین است که بیان کردی. (۱)

مورد سؤال

(يَسْئَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ ...)

مورد سؤال در این آیه از قرآن درباره ذی القرنین و خدمات او می باشد.

۱- تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۰۴.

پاسخ وحی

(قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا)

تعبیر سَأَتْلُوا با توجه به این که «سین» معمولاً برای آینده نزدیک است در حالی که در این مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بلافاصله از ذوالقرنین سخن می گوید ممکن است برای رعایت ادب در سخن بوده باشد ادبی که آمیخته با ترک عجله و شتاب زدگی است، ادبی که مفهومش دریافت سخن از خدا و سپس بیان برای مردم است. (۱)

البته شاید بتوان این طور گفت که:

وقتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از اصحاب کهف و ذی القرنین و روح پرسیدند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی دانست چه پاسخ دهد و امید داشت به او وحی شود اما پاسخ خدا ۱۵ روز تا ۴۰ روز دیر آمد و مشرکان گفتند: پروردگارش با او وداع کرد و او را ناخوش داشت و سپس بیان و جواب سوالات فرود آمد و جبرئیل گفت: ما فرو نشویم مگر به فرمان پروردگارت و فرو نیامدن ما برای نبودن فرمان او بود نه برای این که او نهاده ات چنان که کفار پندارند. (۲)

(إِنَّا مَكْنَأُ لَهٗ فِي الْأَرْضِ وَءَاتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا)

مفهوم «سبب» در اصل به معنی طنابی است که به وسیله آن از درختان نخل بالا می روند و سپس به هر گونه وسیله اطلاق شده، ولی پیدا است که آیه

۱- - تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۲۶.

۲- - بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶۵.

کاملاً مطلق است و مفهوم وسیعی دارد و نشان می دهد که خداوند اسباب وصول به هر چیزی را در اختیار ذو القرنین گذارده بود:

عقل و درایت کافی، مدیریت صحیح، قدرت و قوت، لشکر و نیروی انسانی و امکانات مادی خلاصه آن چه از وسائل معنوی و مادی برای پیشرفت و رسیدن به هدف ها لازم بود در اختیار او قرار گرفت. (۱)

سبب یعنی هر چیزی که برای رسیدن به غایت مورد توسل قرار می گیرد از جمله عقلی، علمی و عملی. عبارت «كُلُّ شَيْءٍ» در آیه، به این معنا نیست که خداوند هر سبب حتی وحی و نبوت را به ذی القرنین عنایت کرده پس به معنای استغراق نیست بلکه با حرف «مِن» به معنی بعضی، بعضی از چیزها و سبب ها به ذی القرنین عطا شده است. (۲)

بعد از این که خداوند حکومت و اسباب حکومت و حاکم بودن را به ذی القرنین داد، او باید از این اسباب استفاده کند.

(فَاتَّبَعَ سَبَبًا)

او هم از این اسباب استفاده کرد.

البته او این مکتب و قدرت را به آسانی به دست نیاورد و برای آن امتحان شد، پس از این که پیروز از امتحان بیرون آمد، خداوند این ها را به او عنایت کرد.

۱- - تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۲۷.

۲- - تفسیر فرقان، ج ۱۶، ص ۱۸۵.

از امیر مؤمنان (علیه السلام) سؤال شد که آیا ذی القرنین نبی بود یا پادشاه، فرمود: نه پیامبر بود و نه پادشاه، لکن بنده ای بود که خداوند را دوست می داشت، و خداوند نیز او را دوست داشت و در راه خداوند خیر خواه بود، پروردگار نیز خیر خواه او بود. پس او را به سوی قومی فرستاد، اما مردم یک طرف سرش را با شمشیر زدند، و او از میان قوم خویش غایب شد. پس از مدتی به سوی ایشان بازگشت، دوباره آن قوم جانب دیگر سرش را مجروح کردند. این بار نیز از بین ایشان غایب شد به مقداری که خدا خواست و باز در مرتبه ی سوم به سوی قومش بازگشت و خداوند او را در زمین قدرت و مکنت عنایت نمود و فرمود: اما بدان که در بین شما مانند او پیدا می شود. (۱)

در روایت فوق علاوه بر بیان این که مکنتی که ذی القرنین به دست آورده به خاطر سربلندی از امتحانی است که خداوند برای او قرار داده بود، مطلبی دیگر نیز عنوان شده. این که امیر مؤمنان (علیه السلام) ذی القرنین را پادشاه نمی دانست بلکه بنده خوب دانست بر ضد حدیثی است که در چند صفحه قبل بیان کردیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) ذی القرنین را پادشاه می دانست. این تناقض را چگونه می توان برطرف کرد؟

شاید بتوان این طور پاسخ داد که ذوالقرنین دارای حکومت بوده و مقر پادشاهی داشته و در تمام جهان سیطره داشته اما رفتاری که دیگر پادشاهان داشتند که جاه طلب و ظالم بودند را نداشته و انجام نمی داده است. از این

جهت پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را پادشاه دانسته و امیر مؤمنان (علیه السلام) او را پادشاه ندانسته است.

(حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ)

ذی القرنین به واسطه اسبابی که خداوند در اختیار او قرار داده بود از جمله مرکب هوایی که احتمالاً فرشی بوده است، به ساحل دریای محیط (اقیانوس غربی) رسید و غروب خورشید را این گونه دید، چرا که تا جایی که چشم کار می کرد فقط آب بود لذا تصور کرد که خورشید در آن چشمه و آب غروب می کند. (۱)

در تفسیر عیاشی آمده است که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: «خورشید در چشمه ی آب گرمی در کنار دریا و نزد شهری در مغرب به نام «جابلقا» غروب می کرد». (۲)

گویا ذی القرنین به نقطه ای بر ساحل اقیانوس اطلس رسیده، اطراف این اقیانوس را خاک حمی که خاک سیاه است در بر گرفته بوده است و این اقیانوس را دریای ظلمات می نامند و دریا از نظر گرمی و داغی به اندازه خشکی گرم است که در آیه به «عَيْنٍ حَمِئَةٍ» تعبیر شده است. (۳)

۱- انوار التنزیل، ج ۲، ص ۲۴.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۰.

۳- تفسیر فرقان، ج ۶، ص ۱۹۱.

(وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَاذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذَّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا)

در منتهای خشکی غربی قومی را یافت. (۱)

اما از آن جایی که قسمت استوایی کبیر مجاور آفریقا است بعید نیست که ذی القرنین به سواحل آفریقا و مردم آفریقایی رسیده است. (۲)

(قُلْنَا يَاذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذَّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا)

قُلْنَا، قول منسوب به خدای عزوجل است اما این مطلب دلالت نمی‌کند که ذی القرنین پیغمبری بوده که به وی وحی می‌شد، بلکه قول خدا اعم از وحی، مختص به نبوت است. همان‌طور که به مریم و مادر موسی و آدم قبل از نبوتش الهام می‌شده است. (۳)

خداوند به ذی القرنین اختیار می‌دهد که یا این قوم را عذاب کند یا با آن‌ها رفتار نیکو داشته باشد؛ در حقیقت جمله انشایی است. از طرفی در جمله «إِمَّا أَنْ تُعَذَّبَ» مفعول نیامده و بر عکس در جمله «وَأِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا» مفعول آمده، این را می‌رساند که عذاب را تعمیم نداده است و صحیح

۱- - تفسیر فرقان، ج ۶، ص ۱۹۱.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۶۱۲.

۳- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۶۱۲.

نیست عذاب تعمیم داده شود به خلاف احسان که آن را می توان در جامعه تعمیم داد. (۱)

احسان شامل ارشاد و راهنمایی به شریعت و احکام الهی نیز می شود.

(قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا)

ذوالقرنین گفت: اما کسانی که ستم روا داشتند؛ اولاً آنان را به سوی ایمان دعوت می کنم اما بعد از دعوت، هر کس با کفر و لجابت به خود ظلم روا داشت، به عذاب دنیوی او را عذاب خواهیم نمود، سپس به سوی پروردگارش بازگشت داده می شود پس او را عذاب سختی می کند که مانند آن در آخرت نظیر نداشته باشد. امام جعفر صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود: «یعنی در آتش جهنم او را معذب خواهیم ساخت.» (۲)

«نُكْرًا» به معنای منکر و غیر آشنا، یعنی خدا ایشان را عذابی بی سابقه کند که هیچ گمانش را نمی دادند و انتظارش را نداشتند. (۳)

(وَ أَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا)

به تعبیر دیگر هر کس که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد به او بهترین پاداش داده می شود و پاداش اعمالش را خواهد دید، جزاء و پاداش او

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۶۱۲.

۲- - تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۰۸.

۳- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۶۱۳.

ثواب خوبی خواهد بود. و سپس از کارهایی که به او دستور داده شده مثل مالیات و دیگر امور دنیوی بر او آسان می گیرند و چیزهایی از او خواسته می شود که بر وی دشوار نباشد. (۱)

(ثُمَّ أَتَّبَعَ سَبَبًا)

سپس از اسبابی که داشت بهره گرفت.

(حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّنْ دُونِهَا سِتْرًا)

ذی القرنین به واسطه اسبابی که داشت به سوی شرق حرکت کرد تا به صحرائی در طرف شرق رسید و دید که آفتاب بر قومی طلوع می کند که برای آنان وسیله و پوششی از آن ندادیم.

و مراد از ستر آن چیزی است که آدمی با آن خود را از آفتاب پوشانده و پنهان می کند مانند ساختمان و لباس؛ یعنی مردمی بودند که روی خاک زندگی می کردند. مردمی دور از تمدن که علم خانه ساختن و لباس بافتن و دوختن را نداشتند؛ (۲) از موضعی که خورشید ابتدا از آن جا طلوع می کند که عبارت از اولین نقطه ی آبادانی زمین است. (۳)

۱- - تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۰۹.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۶۱۵.

۳- - تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۰۹.

البته این تعبیر درست نمی باشد. منظور از این مردم، مردم کدام ناحیه از زمین بوده به آن اشاره نشده است. در تفسیر عیاشی از امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: ذوالقرنین بر مردمی وارد شد که گرمای خورشید پوست آنان را سوزانده بود و رنگ ایشان را تغییر داده بود به گونه ای که به طور کلی سیاه شده بودند. (۱)

(كَذَالِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا)

از این آیه بر می آید که جز خدا کسی به دقائق و جزئیات کار او پی نمی برد و هر چه می کرد بدون اطلاع خدا نبود و خداوند بر همه چیز عالم و داناست. (۲)

شبهت ذوالقرنین با ائمه اطهار:

برید بن معاویه از حضرت باقر و حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرد که گفتم مقام شما چقدر است و شبیه کدام یک از پیشینیان هستید؟ فرمود: مانند دوست موسی و ذی القرنین که هر دو عالم بودند ولی پیامبر نبودند. (۳)

«هروی» گوید: هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) از «ذو القرنین» یادآوری می کرد، فرمود: مثل «ذو القرنین» در میان شما وجود دارد! از بیان شریف حضرت علی چنین بر می آید که مراد از «ذو القرنین» امت اسلام، شخص آن حضرت است؛ برای این که حضرت علی (علیه السلام) هم دو ضربت دیده است: یکی

۱- تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۰۹.

۲- ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۶۱۶.

۳- بخش امامت (ترجمه جلد هفتم بحار الانوار)، ج ۴، ص ۵۶.

در روز خندق و دیگری ضربه ای که «ابن ملجم» بر سر آن حضرت وارد آورد. (۱)

شیخ صدوق از احمد بن اسحاق بن اشعری روایت کند که وی گفت: خدمت حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) رسیدم در نظر داشتم راجع به جانشینش از وی سؤالاتی بکنم، قبل از این که سؤال خود را مطرح سازم فرمود: ای احمد خداوند هرگز روی زمین را خالی از حجت نخواهد گزارد، و از آغاز آفرینش آدم تا روز قیامت این روش جاری خواهد بود، پروردگار به وسیله ی آن حجت، بلاها را از روی زمین دفع می کند و برکات خود را بر اهل زمین نازل می سازد.

راوی گوید: عرض کردم: یا رسول الله خلیفه و امام بعد از شما کیست؟ امام پس از این سؤال من از جای خود با سرعت حرکت کرد و داخل اطافی شد و بار دیگر در حالی که کودکی را روی شانه خود گذاشته بود وارد گردید، صورت این کودک مانند ماه تمام می درخشید و در حدود سه سال از عمرش می گذشت سپس فرمود: ای احمد، اگر نه این بود که نزد خداوند آبرو و شرافت داری و در نزد حجت های پروردگار دارای مقام و منزلت هستی، هرگز این کودک را به تو نشان نمی دادم، این کودک با حضرت رسول ۹ هم نام و کنیه است، و او زمین را پس از ظلم و جور از عدل و داد پر می کند.

۱- فضائل پنج تن: در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۳، ص ۴۲۸.

ای احمد، مثل این کودک در میان این امت مانند خضر و ذی القرنین است. به پروردگار سوگند او غیبتی خواهد داشت که جز گروهی از معتقدین به امامت ائمه، بقیه هلاک خواهند گردید. (۱)

نتیجه گیری

مهم نیست ذوالقرنین اسکندر و کوروش و افراد دیگر باشد، مهم این است که ذوالقرنین اولین کسی بوده که با حضرت ابراهیم (علیه السلام) مصافحه کرده است و از آن جا که حضرت ابراهیم (علیه السلام) دین حنیف و اسلام داشته است، به خوبی بیان می کند که ذوالقرنین موحد بوده است؛ رحمت خدا بر او باد.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمه، علی اکبر غفاری، سوم، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۴.

۲. ابن عیاش السلمی السمرقندی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، بیروت، مؤسسه الاعلمی المطبوعات، ۱۴۱۱ق.

۳. بحرانی، هاشم بن سلیمان، الانصاف فی النص علی الائمه، ترجمه هاشم رسولی، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.

۴. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التاویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸.

۱- . الإنصاف فی النص علی الائمه، ص ۳۴.

۵. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه ی دهخدا، دوم، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۶. ساعدی، محمدباقر، فضائل پنج تن در صحاح ششگانه اهل سنت، قم، فیروز آبادی، ۱۳۷۴.
۷. الشبستری، عبدالحسین، اعلام القرآن، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
۸. صادقی، محمد، تفسیر فرقان، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۵ق.
۹. صدر حاج سید جوادی، احمد، دائره المعارف تشیع، تهران، شهید محبی، ۱۳۷۹.
۱۰. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۱۱. عزیزی، یوسف، داستان پیامبران یا قصه های قرآن، تهران، انتشارات هاد، ۱۳۸۰.
۱۲. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، دوم، تهران، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق.
۱۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، سوم، تهران، انتشارات کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۷۴؛ جلد هفتم بحار الانوار - بخش امامت، ترجمه موسی خسروی، دوم، تهران، اسلامیة، ۱۳۶۳؛ آسمان و جهان (ترجمه جلد ۵۴ بحار الانوار)، محمدباقر کمره ای، تهران، اسلامیة، بی تا.

۱۲. سؤال از کوه ها

اشاره

صدیقه سجادی منش (۱) - زهرا حکیم زاده (۲).

(يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا) (سوره طه (۲۰) / آیه ۱۰۵)

و از تو درباره کوه ها سؤال می کنند بگو: «پروردگارم آن ها را (متلاشی کرده) بر باد می دهد!

چکیده

عنوان تحقیق حاضر، سؤال از کوه ها در قرآن است و هدف از آن تدبر و نگاه عمیق تر به ژرفای عبارات قرآنی است.

در این مقاله با عنایت به آیات نورانی قرآن کریم و به ویژه آیه ۱۰۵ سوره مبارکه طه تلاش گردیده است با بررسی سبب نزول این آیه و زمینه طرح سوال و نیز سایر آیاتی که کلمه جبال در آن ها به کار رفته و نیز بررسی دیدگاه مفسرین پیرامون جبال، مورد واکاوی قرار گیرد.

۱- - سطح ۲ حوزه علمیه.

۲- - کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی.

کلید واژه ها: سؤال، جبال.

مقدمه

با توجه به آیاتی که در قرآن کریم درباره ی کوه ها بیان شده و همچنین علوم روز، همواره کوه به عنوان مظهر قدرت و صلابت و فنا ناپذیری مطرح می شود.

از آیه چنین بر می آید که مردم از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره سرنوشت کوه ها به هنگام پایان دنیا سؤال کرده بودند، شاید از این جهت که باور نمی کردند چنین آفریده های با عظمتی قابل تزلزل باشند که در این تحقیق به بررسی جواب آن ها پرداخته شده است.

همچنین به بررسی واژه جبال در آیات دیگر پرداخته شده، از جمله این که «کوه ها میخ های زمین هستند» و یا این که «کوه ها خدا را تسبیح می کنند» و «وضع دریاها و کوه ها در لحظه پایانی عمر جهان» بیان شده است.

بررسی لغوی

کوه در قرآن

در قرآن مجید می خوانیم:

(أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا) (۱)

آیا زمین را گسترده و کوه ها را میخ ها قرار ندادیم؟

﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾ (۱)

و در زمین، کوه های ثابت و محکمی افکند تا لرزش آن را نسبت به شما بگیرد.

رواسی جمع راسیه به معنی ثابت و محکم و «تمید» از «مید» بمعنی میل و اضطراب است یعنی در زمین کوههای ثابت و محکم افکند تا شما را میل ندهد و این سو و آن سو نیندازد و مضطرب نکند، میل و اضطراب مردم در صورتی است که زمین خودش مائل و مضطرب و لرزان باشد، در نهج البلاغه، فرموده «و وتَدُّ بِالصَّيْحُورِ مِيلَ اَرْضِهِ» یعنی لرزه و اضطراب و میل زمین را با سنگ ها میخ کوب کرد.

آیات صراحت دارند در این که کوه ها میخ های زمین و مانع لرزیدن و مضطرب شدن آن هستند.

منظور از این اضطراب و لرزه در صورت نبودن کوه ها چیست؟

دانشمندان می گویند: از پوسته زمین هر چه پائین تر برویم با افزایش یکنواخت حرارت رو به رو خواهیم بود؛ در عمیق ترین معدن طلای جهان در آفریقای جنوبی، دیواره های معدن به اندازه ای داغ است که دستگاه سرد کن آن چهل میلیون ریال خرج دارد تا کار را در اعماق معدن برای کارگران تحمل پذیر کند؛ اگر افزایش حرارت را در اعماق ادامه دهیم در عمق پنجاه کیلومتر، درجه حرارت به هزار و پانصد خواهد رسید که محل ذوب شدن سنگ هاست؛

با وجود این بعلت فشار شدید نزدیک به دو هزار اتمسفر که در این عمق حکم فرماست مواد و سنگ ها سیال نمی شوند بلکه خاصیت پلاستیکی به دست می آورند که گاهی در قشرهای نازک حرکت کرده و در اثر کم شدن فشار به صورت مذاب در آمده و در شکل آتشفشان بیرون می ریزند؛ معمولاً پذیرفته شده که هسته و مرکز زمین بعد از پنجاه کیلومتر عمق که هنوز به مرکز اصلی نرسیده، دارای دو هزار درجه حرارت می شود و آن از درجه ذوب آهن که هزار و پانصد و سی و پنج است بیشتر می باشد.

از عمق سه هزار کیلو متر، هسته آهنی زمین شروع می شود که درجه حرارت آن چهار هزار و درجه فشار، در حدود دو میلیون اتمسفر است؛ در گذشته معتقد بودند که مرکز زمین مذاب است؛ بعدها گفتند در آن فشار عجیب، مذاب نمی تواند باشد بلکه مرکز آن در اثر حرارت و فشار پلاستیکی و قابل ارتجاع است و در قشرهای نازک زمین که به بالا می آید، به تدریج از فشار کاسته شده به صورت مذاب در آمده و آتشفشان به وجود می آید.

به هر حال مرکز زمین مثل پوسته آن جامد نیست و پوسته آن نسبت به مرکز، مثل پوسته تخم مرغ است نسبت به درون آن؛ زمین با حرکت های وضعی، انتقالی، محوری و سایر حرکت های دیگری که دارد، اگر کوه ها نمی بود به طور مرتب پوسته آن که روی هسته پلاستیکی زمین قرار گرفته، به این سو و آن سو می لغزید و زندگی را غیر ممکن می ساخت و چه بسا که پوسته پاره می شد و این کوه ها هستند که از هر طرف سر به آسمان کشیده و چند مقابل آن در زیر زمین ریشه دوانده و از هر طرف پوسته زمین را به زنجیر کشیده و آن را بر روی هسته میخکوب کرده اند. نا گفته نماند ریشه کوه ها در

زیر زمین چند مقابل ارتفاع آن ها روی زمین است و نیز ناگفته نماند که کوه‌ها فقط بر روی قاره‌ها نیستند، بلکه در زیر دریاها و کف اقیانوس‌ها نیز کوه‌های بسیار وجود دارد به طوری که درازترین سلسله جبال در زیر آب‌ها پنهان است. مثلاً سلسله جبال اطلس میانه از ایسلند شروع شده و به سوی قطب جنوب ادامه دارد، این سلسله جبال در حدود بیست هزار کیلومتر طول دارد و بیشتر قله‌های آن با سطح آب نیم تا یک میل فاصله دارد. (۱)

کوه‌ها در ظاهر بی حرکت و متقن به نظر می‌رسند ولی در باطن در حال حرکت و سیر هستند، شبیه حرکت ابرها که ظاهراً ثابت و در حقیقت متحرک هستند:

(و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ) (۲)

کوه‌ها را می‌بینی، و آن‌ها را ساکن و جامد می‌پنداری، در حالی که مانند ابر در حرکت اند.
در توصیفات قرآنی، از کوبیده و پودر و پراکنده شدن کوه‌ها گاهی با فعل ماضی بیان می‌شود:

(وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيلاً مَّهْبِلاً) (۳)

۱- قاموس قرآن، ج ۲، ص ۷.

۲- نمل (۲۷)/ ۸۸.

۳- مزمل (۷۳)/ ۱۴.

و کوه ها (چنان درهم کوبیده می شود که) به شکل توده هایی از شن نرم درمی آید!

پس آیا نباید نتیجه گرفت که کوه هم اکنون جمع اضداد است؟ هم محکم و متقن و هم کوبیده و پراکنده؟! هم ضعیف و هم نگهدارنده؟ نتیجه جمع اضداد بودن این است که بگوییم: روز قیامت این ضعف و فنا ظهور می کند نه این که به وجود بیاید!

اوج تعبیر قرآن در مورد کوه ها آن جاست که آن ها را به سراب توصیف می کند:

(وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا) (۱)

در قیامت کوه ها به راه می افتند و سراب می شوند یا درست بگوییم: سراب بودنشان آشکار می شود. سراب پدیده شگفت و تأمل برانگیزی است، سراب جایی است که تشنه آن را آب می پندارد ولی وقتی به آن می رسد چیزی نمی یابد و در عوض خدا را می یابد.

(كَسْرَابٍ بَقِيَعِهِ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ) (۲)

گویی خداوند سراب را آفرید تا بندگان تشنه و فقیر، غیرخدا را هیچ بیابند و فقط خدا را وجود بدانند.

۱- - نبأ (۷۸)/۲۰.

۲- - نور (۲۴)/۳۹.

در روایات، مؤمن مانند کوه راسخ توصیف شده است: «المؤمن كالجبل لا تحركه العواصف»^(۱)

آیا تفسیر از کوه در قرآن را نباید بر مؤمن هم تطبیق داد؟ یعنی مؤمن مانند کوه است که زمینی و در آن زیست می کند را از حوادث نگه می دارد.

«إِنَّ اللَّهَ جَبَلٌ وَعَزَّ خَلَقَ خَلْقًا مِنْ خَلْقِهِ فَجَعَلَهُمْ حُجَجًا عَلَى خَلْقِهِ فَهُمْ أَوْتَادٌ فِي أَرْضِهِ قَوْمًا بِأَمْرِهِ»^(۲) خداوند خلقی را آفرید و آن ها را حجت بر مردم و «اوتاد» زمین قرار داد که قوام بخش امر الهی باشند.

اما گمان نکنیم که این ثبات و نگهداشتن حقیقی است! بلکه مؤمن از خود هیچ ندارد؛ او فانی و ضعیف است و سرابی بیش نیست و فقط چون خدا هست پس او هم مطلوب و مؤثر واقع می شود.

* کوه ها خدا را تسبیح می کنند:

به تصریح قرآن همه چیز خدا را تسبیح می کند و ما مردم تسبیح آن ها را نمی فهمیم:

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»^(۳)

هر موجودی، تسبیح و حمد او می گوید ولی شما تسبیح آن ها را نمی فهمید.

۱- - الکافی، ج ۹، ص ۱۷۲.

۲- - الکافی، ج ۶، ص ۲۵۷.

۳- - اسراء (۱۷)/۴۴.

بنا بر این باید گفت، همه چیز نسبت به خدا شعور دارد و خدا را تسبیح می کند و او را می شناسد، و تقسیم موجودات به زنده و مرده نسبت به ما است نه نسبت به خدا.

(وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ...) (۱)

کوه ها را مسخر کردیم که با داود (علیه السلام) تسبیح می کردند همچین مرغان.

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ...) (۲)

آیا ندانسته ای، آن که در آسمان ها و زمین است و همچین آفتاب و ماه و ستارگان و کوه ها به خدا سجده می کنند.

آیات شریفه در تسبیح کوه ها و هم آواز شدن با داود ۷ صراحت دارند، ولی آیا صدای تسبیح آن ها را دیگران هم غیر از داود (علیه السلام) می شنیدند و می فهمیدند؟ خدا می داند. (۳)

وضع دریا ها و کوه ها در لحظه پایانی عمر جهان:

از میان پدیده های زمینی آن چه دگرگونی آن به عنوان نشانه بر پایی قیامت مورد توجه قرآن واقع شده است، دریاها و کوه ها می باشند. ممکن است علت آن عظمت و چشم گیر بودن این دو پدیده زمینی باشد که

۱- - انبیاء (۲۱)/۷۹.

۲- - حج (۲۲)/۱۸.

۳- - قاموس قرآن، ج ۲، ص ۱۰.

دگرگونی وضعیت آن‌ها بیش از هر پدیده دیگری می‌تواند نشانه‌ای بر فرارسیدن قیامت کبری باشد، لذا از آن‌جا که کوه‌ها در این جهت نقش تعیین‌کننده‌تری دارند، بیشترین آیات این قسمت به آن‌ها اختصاص دارد.

واژه‌های مربوط به کوه‌ها در پایان عمر جهان عبارتند از:

۱- عنه منفوش (پشم زده شده): (وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ) (۱) کوه‌ها به سان پشم زده شده مبدل خواهند شد.

۲- نسف (کنده شده): (وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ) (۲)

۳ و ۴ و ۵- رجف (حرکت شدید، اضطراب)، کثیب (تل خاک)، و مهیل (زیر و رو شدن): (يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا) (۳) روزی که زمین و کوه‌ها به شدت حرکت کرده و کوه‌ها به سان تلی از خاک زیر و رو شده، نمایان خواهند شد.

۶- سیر (حرکت): (وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ) (۴)، (وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالُ) (۵)

۷- سراب (آب نما، آب پنداری): (وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا) (۶)

۱- - قارعه (۱۰۱)/۵.

۲- - مرسلات (۷۷)/۱۰.

۳- - مزمل (۷۳)/۱۴.

۴- - تکویر (۸۱)/۳.

۵- - کهف (۱۸)/۴۷.

۶- - نبأ (۷۸)/۲۰.

۸ و ۹- بس (متلاشی، ریز ریز) و هباء متبث (غبار پراکنده):

(وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا) (۱) و کوه ها به نوعی متلاشی و ذره ذره می گردند و به غبارهای پراکنده مبدل می ... شوند.

۱۰- دك (قطعه قطعه شدن): (وَ حَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً) (۲) زمین و کوه ها از جای برداشته شده، و یک باره متلاشی و خرد می گردند.

آری، این است سرنوشت کوه ها در پایان عمر دنیا، کوه هایی که در صلابت و استواری ضرب المثل هستند، و ستون های محکم و ثابت زمین به شمار آیند، و به سان میخ هایی آهنین تعادل زمین را حفظ می کنند.

آن گاه که عمر دنیا به پایان می رسد به شدت از جای کنده شده و به صورت مضطرب و غیرمتعادل به حرکت درآمده، و متلاشی و قطعه قطعه شده و به تلی از خاک زیر و رو شده مبدل می گردند، و سرانجام به صورت ذرات غبار، پراکنده می شوند، و جز سرابی از آن ها باقی نمی ماند. (۳)

۱- - واقعه (۵۶)/۵ و ۶.

۲- - حاقه (۶۹)/۱۴.

۳- - عقاید استدلالی، ج ۲، ص ۲۴۹.

سؤال کنندگان

در این آیه مردم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از وضع کوه ها در روز قیامت پرسیده بودند، که خداوند پاسخ می دهد. (۱)

مورد سؤال

از آیه چنین برمی آید که مردم از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره سرنوشت کوه ها به هنگام پایان گرفتن دنیا سؤال کرده بودند، شاید از این جهت که باور نمی کردند، چنین موجودات با عظمتی که ریشه های آن در اعماق زمین فرو رفته و سر به آسمان کشیده قابل تزلزل باشند، و تازه اگر بخواهد از جا کنده شوند باد و طوفان است که چنین قدرتی دارد. (۲)

پاسخ وحی

از آن جا که در آیات گذشته، سخن از حوادث مربوط به پایان دنیا و آغاز قیامت بود، آیات مورد بحث نیز همین مسأله را پی گیری می کند.

لذا می گوید: «از تو در باره کوه ها سؤال می کنند» (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ)

در پاسخ: بگو، پروردگار من آن ها را از هم متلاشی و تبدیل به سنگ ریزه کرده، سپس بر باد می دهد! (فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا). (۳)

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۹۴.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۰۱.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۹۴.

در نتیجه هیچ کوهی بر روی زمین باقی نمی ماند. برخی گویند: خداوند کوه ها را به شکل غبار درمی آورد. (۱)

(فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا) - یعنی بگو پروردگارم آنها را ذره ذره نموده و ذره هایش را منتشر می کند، به طوری که در جای آن چیزی باقی نمی ماند (فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا)

کلمه «قاع» به معنای زمین صاف و تخت است، و کلمه «صفصف» نیز به معنای زمین تختی است که لیز و صاف باشد و معنای جمله این است که پس از خرد کردن کوه ها و پاشیدن ذرات آن، زمین را تخت و هموار می کند، به طوری که هیچ چیز روی آن دیده نمی شود. و گویا ضمیر در «فیدرها» به زمین برگردد به اعتبار این که قبلاً همان کوه ها بوده و در جمله (لا تری فیها عوجاً ولا أمثلاً) بعضی گفته اند: «عوج» به معنای زمین های پست، و «أمت» زمین های بلند است و خطاب آن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و مراد این است که هر کس استعداد بینایی دارد، پستی و بلندی در آن نمی بیند و معنایش این است که هیچ بیننده ای نقطه پستی مانند دره و نقطه بلندی مانند تل و کوه نمی بیند. (۲)

۱- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۷۱.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۹۴.

نتیجه گیری

در آیات مورد بحث به سوال در مورد آن چه در قیامت برای کوه ها رخ می دهد، پاسخ داده شده است و وضع کوهها در قیامت را به روشنی تبیین و توصیف می کند.

این پژوهش به بررسی وجوه معنایی واژه جبال و بررسی دیدگاه مفسرین و شناخت آیات جبال و آشنایی با ترجمه و تفسیر و شأن نزول آن ها و دیدگاه اسلام درباره جبال می پردازد.

کتاب نامه

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ربانی گلپایگانی، علی، عقاید استدلالی، قم، انتشارات نصاب، ۱۳۸۰.

۲. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.

۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۴. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دوم، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.

۶. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

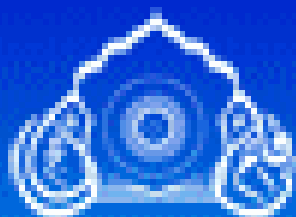
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹